



آشنایی با ابواب فقه

کد: ۵۰۴

نماینده ولی فقیه در سپاه
پژوهشکده تحقیقات اسلامی



پژوهشگاه تحقیقات اسلامی
ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه اسلامی

نام کتاب: آشنایی با ابواب فقه - کد ۵۰۴

تهیه کننده: پژوهشگاه تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

نویسنده: نعمت‌الله یوسفیان

ناشر: معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: پژوهشگاه تحقیقات اسلامی

چاپ: مرکز چاپ نمایندگی ولی فقیه در سپاه

تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰

فهرست مطالب

۶.....	پیشگفتار
۸.....	مقدمه
درس اول: علم فقه	
۱۰.....	مفهوم «فقه»
۱۱.....	تعریف «علم فقه»
۱۱.....	موضوع علم فقه
۱۲.....	منابع فقه
۱۲.....	۱- قرآن
۱۲.....	۲- سنت
۱۳.....	۳- اجماع
۱۳.....	۴- عقل
۱۴.....	رابطه «فقه» و «اصول فقه»
۱۴.....	اهمیت تفقه در دین
درس دوم: تاریخ فقه	
۱۶.....	سیر تاریخی و مراحل تطوّر فقه
۱۶.....	ادوار فقه
۱۶.....	۱- دوره تشریع
۱۷.....	۲- دوره تبیین و تدوین فقه
۱۷.....	۳- دوره دسته بندی و تبویب
۱۸.....	۴- دوره توسعه مسائل فقهی
۱۹.....	۵- دوره استدلال
۱۹.....	۶- دوره گسترش استدلال و تنقیح
۲۰.....	۷- دوره رشد و تکامل
۲۰.....	۸- دوره تدقیق و ژرف اندیشی در مباحث فقهی
۲۱.....	۹- دوره تلخیص مباحث فقهی
۲۱.....	۱۰- دوره کاربرد همه جانبه فقه
درس سوم: آشنایی با اصطلاحات فقهی	
۲۳.....	حکم
۲۳.....	الف- حکم تکلیفی
۲۴.....	ب- حکم وضعی
۲۵.....	اقسام واجب:
۲۵.....	۱- عینی و کفایی:
۲۵.....	۲- تعبّدی و توصلی:
۲۵.....	۳- تعیینی و تخییری:
۲۵.....	۴- نفسی و مقدّمی:
۲۶.....	۵- موقت و غیر موقت:
۲۶.....	۶- مشروط و مطلق:
۲۶.....	فتوا
۲۷.....	احتیاط
۲۷.....	۱- احتیاط مستحب
۲۷.....	۲- احتیاط واجب
درس چهارم: تقسیمات مسائل فقهی و گستره آن	
۲۸.....	گستره فقه و جامعیت آن

۵۳.....	۵- کتاب الضَّمان.....
۵۴.....	حواله.....
۵۴.....	کفالت.....

درس نهم: عقود (۲)

۵۵.....	۶- کتاب الصَّلح.....
۵۵.....	۷- کتاب الشَّرکة.....
۵۶.....	انواع شرکت عقدی.....
۵۷.....	۸- کتاب المضاربه.....
۵۷.....	۹- کتاب المزارعة و المساقات.....
۵۸.....	تشابه و تفاوت مضاربه، مزارعه و مساقات.....

درس دهم: عقود (۳)

۶۰.....	۱۰- کتاب الودیعه.....
۶۱.....	امانت مالکی و امانت شرعی.....
۶۱.....	۱۱- کتاب العاریه.....
۶۲.....	۱۲- کتاب الاجاره.....
۶۳.....	۱۳- کتاب الوکاله.....

درس یازدهم: عقود (۴)

۶۴.....	۱۴- کتاب الوقوف و الصدقات.....
۶۴.....	الف- وقف.....
۶۵.....	ب- صدقه.....
۶۶.....	۱۵- کتاب السَّکنی و الحبس.....
۶۶.....	۱۶- کتاب الهبات.....
۶۷.....	۱۷- کتاب السَّبْق و الرَّمایه.....
۶۸.....	۱۸- کتاب الوصیّه.....
۶۹.....	۱۹- کتاب النِّکاح.....

درس دوازدهم: ایقاعات (۱)

۷۰.....	۱- کتاب الطَّلّاق.....
۷۱.....	۲- کتاب الخُلْع و المِبارات.....
۷۱.....	الف- خُلْع.....
۷۲.....	ب- مِبارات.....
۷۲.....	۳- کتاب الظَّهَّار.....

۲۹.....	تقسیمات فقه.....
۳۱.....	تأملی در دسته بندی‌ها.....

درس پنجم: عبادات (۱)

۳۳.....	۱- کتاب الطَّهارة.....
۳۴.....	۲- کتاب الصَّلَاة.....
۳۴.....	الف- نمازهای واجب.....
۳۵.....	ب- نمازهای مستحب.....
۳۵.....	۳- کتاب الزَّکَاة.....
۳۶.....	الف- زکات فطره.....
۳۶.....	ب- زکات مال.....
۳۷.....	۴- کتاب الخمس.....
۳۸.....	خمس در موارد هفتگانه ذیل واجب است:.....

درس ششم: عبادات (۲)

۳۹.....	۵- کتاب الصَّوم.....
۳۹.....	اقسام روزه.....
۴۱.....	۶- کتاب الاعتکاف.....
۴۲.....	۷- کتاب الحج.....
۴۲.....	اقسام حج.....
۴۳.....	۸- کتاب العمره.....
۴۳.....	اقسام عمره.....

درس هفتم: عبادات (۳)

۴۵.....	۹- کتاب الجهاد.....
۴۸.....	۱۰- کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.....

درس هشتم: عقود (۱)

۵۰.....	۱- کتاب التَّجَارَة.....
۵۰.....	معاملات حرام.....
۵۱.....	انواع بیع.....
۵۱.....	ربا.....
۵۲.....	۲- کتاب الرِّهن.....
۵۳.....	۳- کتاب المفلس.....
۵۳.....	۴- کتاب الحَجَر.....

۸۸	۶- کتاب اللّقطه
۸۸	الف - لقطه حیوان
۸۹	ب - لقطه غیر حیوان
۹۰	۷- کتاب الفرائض
۹۰	ورثه میت
۹۱	اقسام فرائض
۹۲	موانع ارث

درس شانزدهم: احکام (۳)

۹۳	۸- کتاب القضاء
۹۳	ارکان قضاوت
۹۴	ویژگی های قاضی
۹۴	۹- کتاب الشّهادات
۹۵	شروط اعتبار شهادت
۹۶	تحمل شهادت
۹۷	۱۰- کتاب الحدود و التعزیرات
۹۷	الف - حدّ زنا
۹۷	ب - حدّ لواط
۹۸	ج - حدّ قذف
۹۸	د - حد شراب خواری
۹۸	هـ - حد سرقت
۹۸	و - حد محارب

درس هفدهم: احکام (۴)

۱۰۰	۱۱- کتاب القصاص
۱۰۱	۱۲- کتاب الدیّات
۱۰۳	فهرست منابع و مآخذ

۷۳	۴- کتاب الإیلاء
۷۳	۵- کتاب اللّعان
۷۴	آثار لعان

درس سیزدهم: ایقاعات (۲)

۷۵	۶- کتاب العتق
۷۵	موجبات آزادی
۷۶	۷- کتاب التدبیر و المکاتبة و الاستیلاء
۷۶	۸- کتاب الاقرار
۷۷	۹- کتاب الجعالة
۷۸	تفاوت «جعالة» با «اجاره»
۷۸	۱۰- کتاب الأیمان
۷۹	۱۱- کتاب النذر
۷۹	انواع نذر

درس چهاردهم: احکام (۱)

۸۱	۱- کتاب الصّید و الذّباحه
۸۱	الف - شکار کردن
۸۱	ب - سر بریدن
۸۲	۲- کتاب الاطعمة و الاشربة
۸۲	الف - حیوانی
۸۳	ب - غیر حیوانی
۸۴	۳- کتاب الغصب
۸۵	۴- کتاب الشّفعة

درس پانزدهم: احکام (۲)

۸۷	۵- کتاب احياء الموات
۸۷	شروط احيای موات
۸۸	مشترکات

پیشگفتار

تعلیم و تربیت دینی و انقلابی کارکنان سپاه در جهت تقویت و ارتقای معرفت، ایمان و توانمندسازی و توسعه دانش و بینش آنان رسالتی است بس بزرگ که برعهده معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی نهاده شده است.

تحقق عمده این مأموریت خطیر در پرتو نظام آموزش کارآمد و بالنده امکان پذیر می شود تا زمینه ارتقای روحی و معنوی و تقویت دانش، بینش و منش اسلامی کارکنان سپاه را فراهم آورد و پاسدارانی مؤمن، بصیر، شجاع و آگاه تربیت کند که از ایمان و معنویت، معرفت دینی و بصیرت انقلابی لازم برخوردار باشند.

چنانکه مقام معظم رهبری فرموده اند:

مسئله آموزش در همه جا مهم است ولی در سپاه از اهمیت مضاعفی برخوردار است. اگر در سپاه پاسداران آموزشهای قوی در مسایل عقیدتی سیاسی وجود نداشته باشد دیگر سپاه رابه عنوان بازوی توانای انقلاب اسلامی نمی توان مطرح ساخت حرکت سپاه یک حرکت مستمر است و اگر قرار باشد این حرکت باقی بماند افراد سپاه باید آموزش دیده باشند و کسانی که این مهم رابه عهده دارند شما هستید.^۱

با توجه به اجرای «نظام تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی سپاه» از سالیان اولیه تأسیس این نهاد انقلابی و ضرورت بازنگری و بهینه سازی آن در چارچوب تدابیر فرمانده معظم کل قوا حضرت آیه الله العظمی خامنه ای (مد ظله العالی) و براساس راهبردهای تحول و تعالی سپاه، نظام

۱. روزنامه جمهوری اسلامی، ۵/ ۳/ ۱۳۶۳.

تربیت و آموزش مورد بازبینی و تجدید نظر قرار گرفت. نظام جدید گرچه به امر خطیر آموزش و تقویت دانش عقیدتی سیاسی پاسداران توجه کافی مبذول شده است اما رویکرد اصلی آن تربیت محوری و معنویت‌افزایی بوده و سرفصلهای آموزشی آن نیز بر این اساس تنظیم شده است.

یکی از دوره‌های مهم آموزشی که در نظام جدید مورد توجه قرار گرفته است آموزشهای طولی پاسداران، بسیجیان و سربازان است که به معرفت‌افزایی نسبت به معارف پایه‌ای اسلام و مباحث بنیادی با رویکرد تربیتی می‌پردازد.

هم‌اکنون کلیه دوره‌های آموزشی سپاه در حال بازنگری و بازبینی است و طبیعی است که در تدوین موضوعات و سرفصلهای آموزشی، ارزشیابی، بازخوردگیری، و در نهایت اصلاح یا تغییر سرفصلهای آموزشی امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. کتاب حاضر تا قبل از بازنگری و تدوین متون جدید در دوره‌های طولی سپاه تدریس می‌شود.

مسئولیت تهیه و تدوین متون آموزشی مورد نیاز نمایندگی ولی فقیه در سپاه به عهده پژوهشکده تحقیقات اسلامی است. این متون با توجه به سطح معلومات، نیازها و تخصص نیروهای آموزشی، در گروههای تحقیقاتی پژوهشکده تدوین و پس از طی مراحل اعتباربخشی محتوایی و شکلی به تأیید نماینده ولی فقیه در سپاه و یا نماینده ایشان می‌رسد.

پیشنهادهای و تجربیات مربیان ارجمند و متریان گرامی، در رفع کاستی‌های متون آموزشی راهگشا و مشوق ما در رفع کاستی‌های متون آموزشی خواهد بود.

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی سیاسی

نمایندگی ولی فقیه در سپاه

مقدمه

«فقه» علمی است که در آن، برنامه جامع و کامل زندگی بشری در این جهان، بیان شده است؛ یعنی: دستورالعمل همه وظایف انسان اعم از فردی، اجتماعی، عبادی، سیاسی، اقتصادی و مانند آن.

از این رو، بر همگان لازم است که با این علم جامع، در حد تأمین نیازهای خود، آشنایی (از راه اجتهاد یا تقلید) داشته باشند تا بتوانند در صحنه زندگی به درستی عمل نمایند. فقهای اسلام رضوان الله علیهم از زمان معصومین (ع) تا به امروز کوشیده اند مسائل گوناگون فقهی را از میان آیات و روایات متعدد استخراج کنند و هر کدام را در باب مناسب خود قرار داده، تنظیم و تبویب نمایند.

این کتاب تحت عنوان آشنایی با ابواب فقه با استفاده و الهام از بخش فقه کتاب آشنایی با علوم اسلامی، اثر استاد شهید مرتضی مطهری نگاشته شده و برای سهولت کار دانش پژوهان، در هفده درس با مشخصات ذیل تنظیم شده است:

۱- در تبویب مسائل فقهی، همچنین در دسته بندی ابواب آن، از روش محقق حلی (ره) در کتاب «شرایع الاسلام» پیروی شده است.

۲- در معرفی هر باب، تنها به بیان کلیات آن پرداخته و از توضیح مسائل آن خودداری شده است.

۳- در هر باب، سعی شده است که تنها مطالب مورد اتفاق فقها بیان گردد و در مواردی که بیان مطلب مورد اختلاف ضروری بوده، فتوای بنیان گذار جمهوری اسلامی، حضرت آیه الله العظمی امام خمینی (قده) ملاک قرار داده شده است.

۴- این کتاب با هدف آموزش و به عنوان کتاب درسی تدوین شده است و از این رو در پایان هر درس، خلاصه‌ای از مطالب آن و نیز پرسش‌هایی در باره درس ذکر گردیده است.

۵- در تدوین کتاب حاضر، بیش‌تر از منابع فقهی و روایی، به ویژه شرائع الاسلام، شرح لمعه، تحریر الوسیله و وسائل الشیعه استفاده شده و موارد استفاده در پاورقی ذکر گردیده است.

شایسته است دانش پژوهان ارجمند ضمن آشنایی با هر باب فقهی در این کتاب، مسائل آن را از رساله «توضیح المسائل» مرجع تقلید خود نیز به دقت پی‌گیری نمایند تا اثر بخشی مطالب این کتاب دو چندان گردد.

پژوهشکده تحقیقات اسلامی

درس اول علم فقه

علم فقه یکی از گسترده‌ترین علوم اسلامی است که تاریخ آن از دیگر علوم اسلامی قدیمی‌تر می‌باشد و در همه زمان‌ها تحصیل و تدریس می‌شده است.

مفهوم «فقه»

«فقه» در لغت، به معنای دانستن و فهمیدن است،^۱ به معنای درک کردن چیزهای مخفی نیز آمده.^۲ راغب در مفردات، آن را پی بردن از معلومات حاضر به معلومات غایب معنا کرده است.^۳ کلمه «فقه» در قرآن کریم، به معنای تدبّر، تعمّق و فهم عمیق به کار رفته است.^۴ چنان‌که در آیه‌ای می‌خوانیم:

«... فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ يُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۵

چرا از هر گروهی از آنان طایفه‌ای کوچ نمی‌کند تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن‌ها را بیم دهد؟ شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.

همین مفهوم گسترده برای فقه، در روایات نیز به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه، امام صادق (ع) می‌فرماید:

۱- ر.ک. به: صحاح اللغة، جوهری؛ قاموس المحيط، فیروزآبادی؛ معجم مقاییس اللغة، ابن فارس، واژه فقه.

۲- ر.ک. به: موسوعة جمال عبدالناصر فی الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۹.

۳- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی، واژه «فقه».

۴- ر.ک. به: سوره‌های منافقون (۶۳)، آیات ۳ و ۷؛ انعام (۶)، آیات ۶۵ و ۹۸؛ اسراء (۱۷)، آیات ۴۴ و ۴۶.

۵- توبه (۹)، آیه ۱۲۲.

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَّهَهُ فِي الدِّينِ»^۱

هرگاه خداوند خیر و سعادت بنده‌ای را بخواهد او را در دین، بصیر و آگاه می‌گرداند. بنابراین، «فقه» در لسان قرآن کریم و روایات اسلامی، مفهومی گسترده دارد و عبارت از شناختی عمیق و وسیع نسبت به همه معارف دینی و دستورهای اسلامی است و به بخش خاصی اختصاص ندارد، ولی به تدریج، در اصطلاح علما، به خصوص فقها، فقط به «فقه الاحکام» اختصاص یافته است و امروزه از کلمه «فقه» فقط مسائل عملی اسلام از واجب و حرام و مانند آنها به نظر می‌آید.

توضیح این که علمای اسلام با الهام از برخی روایات، تعالیم اسلامی را به سه بخش «عقاید»، «اخلاق» و «احکام و قوانین عملی» تقسیم کرده‌اند. آنان کلمه «فقه» را فقط در مورد «احکام و قوانین عملی اسلام» به کار برده‌اند؛ شاید به این دلیل که در صدر اسلام، مسائل عملی بیش تر مورد توجه و پرسش مردم بوده است. از این رو، کسانی که در این گونه مسائل تخصص دارند به عنوان «فقیه» شناخته می‌شوند.

تعریف «علم فقه»

در تعریف «فقه» - به معنای - خاص گفته‌اند:

«الْفَقْهُ هُوَ الْعِلْمُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ الْفُرْعِيَّةِ عَنْ أَدْلَتِهَا التَّفْصِيلِيَّةِ»^۲

فقه، عبارت از علم به احکام فرعی شریعت از روی (منابع و) دلایل تفصیلی آن است. عبارت «الاحکام الشرعیة» در تعریف مزبور، احکام عقلی از قبیل فلسفه و مانند آن، کلمه «الفرعیة» اصول دین و مسائل اعتقادی اسلام و جمله «عن ادلتها التفصیلیة» علم غیر مجتهد را از محدوده «فقه» خارج می‌کند. از این رو، «مقلد» را نمی‌توان «فقیه» نامید، اگر چه به همه فتاوی مجتهد خود عالم باشد؛ زیرا علم او از روی دلیل نیست، بلکه از روی تقلید است.

موضوع علم فقه

موضوع فقه، فعل مکلف یا موضوع خارجی است، از حیث ثبوت حکمی از احکام شرعی برای آن، زیرا احکام و مسائل فقهی بر محور افعال مکلفین یا موضوعات خارجی دور می‌زند و مربوط

۱- اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۱، ص ۳۲. ۲- معالم الدین فی الاصول، ص ۲۲.

به اعمال و اقوال هر مکلف، از نماز و روزه و زکات و حج تا بیع و اجاره و رهن و وکالت و نیز حدود و تعزیرات و قصاص و دیات یا در خصوص موضوعات خارجی است؛ مثل این که گفته شود: «خمر، حرام است» یا مانند سایر احکام نجاسات و مطهرات که گاهی با فعل مکلف ارتباط پیدا می‌کند و گاهی نمی‌کند.

فقیه در پرتو ملکهٔ اجتهاد، حکم فعل مکلف را از ادلهٔ تفصیلی به دست می‌آورد؛ از وجوب و حرمت و حلیت و صحت و بطلان و سایر احکام تکلیفی و وضعی. بنابراین، می‌توان گفت: موضوع فقه، فعل مکلف یا موضوع خارجی و محمول آن حکم شارع است که مسائل فقهی را تشکیل می‌دهد.^۱

منابع فقه

از نظر علمای شیعه (به استثنای گروه خیلی به نام اخباری‌ها)^۲ منابع فقه چهار چیز است:

۱- قرآن

بدون شک، قرآن مجید اولین منبع احکام و مقررات اسلامی است. البته آیات قرآن منحصر به احکام و مقررات عملی نیست. در قرآن، مسائل گوناگونی مطرح شده که تعدادی از آیات آن (در حدود پانصد آیه) متکفل بیان احکام عملی است و از آن‌ها به عنوان «آیات الاحکام» تعبیر می‌شود. ائمهٔ اطهار (علیهم‌السلام) در بیان احکام شرعی، به ظواهر آیات قرآن استناد می‌کردند و پیروان خود را نیز به استنباط از آن‌ها تشویق و راهنمایی می‌نمودند.^۳

۲- سنت

«سنت» در لغت، به معنای راه و روش پسندیده^۴ و در اصطلاح علمای عامه، عبارت است از: قول (گفتار)، فعل (رفتار) و تقریر (امضای) پیامبر (ص) ولی در اصطلاح علمای شیعه، عبارت است از: قول، فعل و تقریر معصوم (ع).^۵

۱- ر.ک. به: مبادی فقه و اصول، علیرضا فیض.

۲- مقارن ظهور صفویه در ایران، گروهی پیدا شدند که رجوع مردم را به قرآن ممنوع دانستند و گفتند: فقط پیغمبر (ص) و امام (ع) حق رجوع به قرآن دارند، دیگران حق ندارند حکمی را از آیات قرآن استنباط نمایند؛ عقل و اجماع هم حجت نیست و تنها منبعی که می‌توان به آن استناد کرد اخبار و احادیث است. این گروه «اخباری» نامیده شدند. (آشنایی با علوم اسلامی (اصول فقه)، مرتضی مطهری، ص ۱۲ و ۱۳).

۳- ر.ک. به: بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۲، ص ۲۷۷، فرائد الاصول (رسائل)، شیخ مرتضی انصاری، ص ۳۶ و ۳۷.

۴- مفردات الفاظ قرآن، واژه «سنت»؛ فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی، واژه «سنت».

۵- اصول الفقه، محمد رضا مظفر، ج ۳، ص ۴۱.

در اعتبار و حجّیت سنّت، میان علمای عامّه و خاصّه اختلاف و تردیدی نیست، جز اینکه عامّه سنّت را در شخص رسول اکرم (ص) محدود کرده و شیعه آن را به ائمه معصومین علیهم السلام گسترش داده‌اند. اگر در سخنان یکی از معصومین علیهم السلام حکمی بیان شود (قول) یا انجام عملی به وسیله آن بزرگواران ثابت گردد (فعل) و یا با دلایلی اثبات شود که دیگران عملی را در حضور ایشان انجام داده‌اند که جای تقيّه هم نبوده و ایشان با سکوت خود، بر آن صحّه گذاشته‌اند (تقریر)، فقیه می‌تواند در مقام استنباط احکام فقهی، به هر یک از این موارد استناد کند و بر اساس آن فتوا دهد. روایت و حدیث، خود سنّت نیست، بلکه اگر به طریق معتبر نقل شده باشد «ناقل» و «حاکی» سنّت است، ولی گاهی از باب تسامح و به تناسب این که روایت و حدیث معتبر اثبات کننده سنّت است، به خود روایت و حدیث نیز «سنّت» گفته می‌شود.^۱

۳- اجماع

«اجماع» در لغت، به معنای اتفاق و در اصطلاح، عبارت از اتفاق نظر فقهای اسلام بر یک حکم شرعی است.^۲

منبع بودن اجماع برای فقه به این معنا است که فقیه در مقام استنباط احکام شرعی، بتواند اتفاق نظر فقها را مستند خود قرار داده، بر طبق آن فتوا دهد.

البته اجماع نزد علمای عامّه در کنار کتاب و سنّت، دلیلی مستقل محسوب می‌شود و اولین بار برای اثبات مشروعیت خلافت ابوبکر، مورد استناد قرار گرفت. اما در فقه امامیه، اجماع دلیل مستقّلی نیست، بلکه تنها در صورتی که کاشف از قول یا فعل و یا تقریر معصوم باشد، اعتبار دارد. در این صورت، می‌توان گفت که در حقیقت، دلیل و مستند واقعی فقیه برای حکم شرعی، منکشف - یعنی: سنّت - است، نه اجماع که کاشف است. پس اجماع نمی‌تواند دلیل جداگانه‌ای برای استنباط احکام فقهی باشد.^۳

۴- عقل

از دیدگاه فقهای امامیه، عقل در کنار کتاب و سنّت، منبع مستقّلی برای استنباط احکام شرعی است.

مسائل اصولی مربوط به عقل دو قسم است:

۱- فلسفه احکام؛

۲- لوازم احکام.

۲- اصول الفقه، ج ۳-۴، ص ۹۷.

۱- همان، ص ۶۷-۶۸.

۳- همان، ص ۱۰۵.

در مورد قسم اول، اگر عقل به طور یقین و جزم، به حکمت خاصی در ردیف سایر حکمت‌ها پی ببرد، حکم شارع را کشف می‌نماید و در حقیقت، استدلالی منطقی به این شکل مطرح می‌کند:

۱- در فلان مورد، فلان مصلحت لازم الاستیفا وجود دارد. (صغرا)

۲- هر جا چنین مصلحتی باشد، قطعاً شارع امر به استیفای آن می‌کند. (کبرا)

۳- پس در مورد مزبور، حکم شرع این است که باید آن را انجام داد. (نتیجه)

این در مورد حکم وجوبی عقل است. در مورد حرمت و مفسده لازم الاحتراز نیز عقل استدلال مشابهی انجام می‌دهد.

در مورد قسم دوم - یعنی: لوازم احکام - هر حکم حاکم عاقل و ذی شعوری طبعاً یک سلسله لوازمی دارد که عقل باید در مورد آن‌ها قضاوت کند، مثل این که «آیا وجوب چیزی مستلزم وجوب مقدمه آن هم هست یا نه؟» علمای علم اصول در این قسم از حکم عقل مباحثی دارند که در ذیل چهار عنوان «مقدمه واجب»، «امر به شیء مقتضی نهی از ضد»، «ترتیب» و «اجتماع امر و نهی» مطرح کرده‌اند.^۱

رابطه «فقه» و «اصول فقه»

برای این که فقیه بتواند مسائل فقهی را به طور صحیح از منابع فقه استنباط نماید، لازم است در بسیاری از علوم از قبیل ادبیات عرب (صرف، نحو، لغت، معانی، بیان، بدیع)، تفسیر قرآن، علم حدیث، رجال، منطوق، اصول فقه و... تسلط داشته باشد. در میان این علوم، «اصول فقه» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و ارتباط تنگاتنگی با فقه دارد. از این رو، آگاهی با این علم به عنوان پایه و ریشه فقه برای «فقیه» ضرورت دارد. اصول فقه «علم دستور استنباط و روش صحیح آن از منابع فقه» است.^۲

اهمیت تفقه در دین

«تفقه در دین» - یعنی شناخت کامل دین و بصیرت به معارف و احکام دینی در اسلام - از اهمیت فراوانی برخوردار است، در برخی از روایات اسلامی، از آن به عنوان «کمال نهایی انسان» یاد شده^۳ و اولیای گرامی اسلام (ص) پیروان خود را نسبت به آن بسیار سفارش کرده‌اند. در این جا، به بیان سه روایت بسنده می‌کنیم:

۱- آشنایی با علوم اسلامی (بخش اصول فقه)، ص ۳۸-۴۳.

۲- ر.ک. همان.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲، حدیث ۴.

۱- حضرت علی (ع) در وصیت خود به فرزندشان (محمد حنفیه)، فرمودند:

«يَا بُنَيَّ.... تَفَقَّهْ فِي الدِّينِ فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ»^۱

فرزندم... در دین بصیر و فقیه باش که فقها وارثان پیامبرانند.

۲- امام باقر (ع) می فرماید:

«لَوْ أُتِيتُ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ لَأَوْجَعْتُهُ»^۲

اگر جوانی از جوانان شیعه را بیابم که در صدد درک و فراگرفتن احکام دین نباشد او را تنبیه می کنم.

۳- از امام صادق (ع) نیز نقل شده که فرمودند:

«عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهُ فِي دِينِ اللَّهِ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَمْ يُزَكَّ لَهُ عَمَلًا»^۳

بر شما لازم است که در دین خدا تحقیق کنید و مانند اعراب (جاهلیت بی خبر از احکام دین) نباشید. کسی که تعالیم دین خدا را با دقت یاد نگیرد، خداوند در روز قیامت، به او نظر لطف نمی کند و بر پاکیزگی اعمالش صحه نمی گذارد.

۱- جامع احادیث الشیعه، اسماعیل معزی، زیر نظر آیه الله سید حسین طباطبائی بروجردی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ماده شیب؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۴.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱، حدیث ۷.

درس دوم تاریخ فقه

سیر تاریخی و مراحل تطوّر فقه

علم فقه از دانش‌های ویژه دین مقدس اسلام است که پیدایش آن از سال‌های نخست ظهور اسلام شروع شده و در طول چهارده قرن، سیر تکاملی خود را طی کرده و همچنان پویا و پابرجا به حیات خویش ادامه می‌دهد. رسول گرامی اسلام و امامان معصوم علیهم‌السلام، پایه‌گذاران علم فقه بودند و پیروان راستین آنان نیز با الهام از روش پیشوایان خود، همواره منادیان فقه و فقاہت و پرچمداران هدایت اُمت به سرچشمه زلال علوم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلہٖ‌وسلم بوده‌اند.

در این درس، تلاش‌های خداپسندانه و بی‌وقفه فقیهان گران سنگ را تحت عنوان «ادوار فقه» به بحث می‌گذاریم و نحوه شکل‌گیری و چگونگی فقه نیز در خلال آن، روشن خواهد شد.

ادوار فقه

فقه از آغاز پیدایش خود تا به امروز، پیشرفت‌های فراوانی داشته و دوره‌های متعددی را پشت سر نهاده است. این مراحل و دوره‌ها را می‌توان در ده دوره به این ترتیب بیان کرد:

۱- دوره تشریع

این دوره، که ۲۳ سال طول کشید، با بعثت پیامبر اکرم (ص) آغاز و با رحلت آن حضرت، پایان پذیرفت. فقه اسلامی در این دوره یکباره پدیدار نشد، بلکه به صورت تدریجی ظهور یافت. پیامبر اکرم (ص) دینی جامع از سوی خدا دریافت کرد و آن را به طور کامل به اُمت ابلاغ نمود؛ هرگاه حکمی از سوی خدا نازل می‌شد آن را به مردم ابلاغ می‌کرد و برخی افراد با کمال دقت آن را می‌نوشتند، بخصوص حضرت علی (ع) که هر آنچه را که از رسول گرامی (ص) صادر می‌شد، اعم

از تفسیر آیات قرآن و احادیث نبوی می‌نگاشت. نوشته‌های امیرمؤمنان (ع) به نام کتاب علی مشهور شده، نزد امامان معصوم (ع) موجود بوده و در زمان امام باقر و امام صادق (ع) بعضی از مسلمانان نیز آن را مشاهده کرده‌اند.^۱

۲- دوره تبیین و تدوین فقه

این دوره از ارتحال پیامبر اکرم (ص) آغاز و تا پایان غیبت صغرای امام زمان ارواحنا له الفداء (۳۲۹ هـ. ق) ادامه یافت. در این زمان، امامان معصوم (ص) و برخی از اصحاب با وفای ایشان مانند زرارة بن اعین، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، ابوبصیر و دیگر چهره‌های برجسته طبق دستور خود آن بزرگواران، عهده دار این مسؤولیت بزرگ بودند و با راهنمایی آنان مسائل فقهی و احکام دینی را از منابع آن استخراج و برای مردم بیان می‌کردند.^۲

همچنین در زمان غیبت صغرای امام عصر (عج) علاوه بر نایبان خاص امام (ع) (عثمان بن سعید عمروی، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري) علما و فقه‌های دیگری نیز مثل علی بن حسین بن بابویه (متوفای ۳۲۸ هـ. ق. ق) پدر شیخ صدوق - محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۸ هـ. ق)، حسن بن علی معروف به «ابن ابی عقیل» (۳۲۹ هـ. ق) و محمد بن قولویه حضور داشتند که همگی از استوانه‌های علمی این دوره به شمار می‌آیند.^۳

۳- دوره دسته بندی و تبویب

این دوره از آغاز غیبت کبرای امام عصر (ع) (در سال ۳۲۹ هـ. ق) شروع و تا وفات مرحوم شیخ مفید (به سال ۴۱۳ هـ. ق) ادامه یافته است. دانشمندان و فقه‌های این دوره کوشیده‌اند تا در برابر دسیسه‌ها و تحریف‌ها، از اخبار و احادیث معصومان علیهم‌السلام پاسداری نمایند. در این زمان، مخالفان برای دگرگون جلوه دادن احکام، جعل حدیث می‌کردند، ولی از آن جاکه منابع اصلی به صورت

۱- ادوار فقه و کیفیت بیان آن، محمد ابراهیم جنّاتی، ص ۲۵-۳۲، ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، همو، ص ۴۱-۷۹ ادوار فقه، محمود شهابی، ج ۱، ص ۳۸۰-۶۵.

۲- در برخی از روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام، شاگردان مکتب امامت برای استنباط احکام الهی از آیات قرآن، راهنمایی شده‌اند. در برخی از روایات آمده است که شمار حکم فروع را از اصول کلی، که ما بیان می‌کنیم، به دست آورید و در برخی دیگر به بعضی از اصحاب اجازه صدور فتوا برای مردم داده شده است. به عنوان مثال، در روایتی، امام صادق (ع) خطاب به ابان بن تغلب می‌فرماید: «اجلس فی مسجد المدینة و اقب الناس، فانی احب ان یری فی شعبتی منک»؛ در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده؛ زیرا من دوست دارم افرادی مانند تو در میان شیعیانم دیده شوند. (سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۳۱)

۳- ر. ک. به: ادوار فقه و کیفیت بیان آن، ص ۳۳-۴۱؛ ادوار فقه، ج ۳، ص ۶۷-۸۹۸؛ ادوار اجتهاد ص ۸۷-۲۱۴.

دست نخورده موجود بود، دانشمندان شیعه به دسته بندی و تنظیم روایات پرداختند تا دشمنان نتوانند احادیث جعلی را در میان احادیث معصومین علیهم السلام وارد سازند.

دلیل دیگری که فقها را بدین عمل واداشت این بود که دانش پژوهان فقه به آسانی بتوانند به واقعیت‌ها دست یابند و مطالب، سهل الوصول گردد.

کار مهم دیگری که فقهای این دوره انجام دادند تنقیح و تهذیب روایات از حیث سند و متن بود که پایه‌های «علم الحديث» قرار گرفت تا آنچه را اصحاب امامان (ع) نقل کرده‌اند مشخص شود و روایات مقبول، صحیح و موثق از روایات ضعیف و مردود تمیز داده شود و سره از ناسره جدا گردد.

دانشمندانی همچون محمد بن احمد بن جنید اسکافی (۳۸۱ هـ. ق)، محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶-۴۱۳) معروف به «شیخ مفید» و سید مرتضی «علم الهدی» (۳۵۵-۴۳۶ هـ. ق) از فقهای برجسته این دوره بودند.^۱

۴- دوره توسعه مسائل فقهی

این دوره از زمان شیخ طوسی (ره) آغاز شده و تا زمان ابن ادریس مؤلف کتاب سرائر (۳۸۵-۵۵۵ هـ یا ۵۵۸ هـ. ق) ادامه یافته است. در این مرحله، فقه اسلامی به طرز با شکوهی توسعه و گسترش یافته و از راه تفریع و تطبیق به وسیله اجتهاد در فقه، فروع جدیدی به آن وارد شده است؛ زیرا در این زمان، پایه‌های اجتهادی فقه استوار شده بود و با استفاده از تجربیات گذشته، فروع فقهی به اصول بازگشت داده می‌شد و قواعد کلی بر مصادیق خارجی منطبق می‌گشت.

فقهای این دوره در بحث‌های فقهی و بیان احکام دینی، تنها به بیان اصول و کلیاتی از روایات بسنده نمی‌کردند، بلکه به ذکر مصادیق و فروعی که از ادله استفاده می‌شود نیز اهتمام می‌ورزیدند. به همین دلیل، مسائل تازه‌ای در فقه وارد شده و دلایل آن مورد بررسی قرار گرفت که سابقه نداشت.

طلایه دار علمای این مرحله و پرچمدار این شیوه فقهی شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵-۴۶۰ هـ. ق) معروف به «شیخ طوسی» و «شیخ الطائفه» است که کتاب‌های بسیاری از جمله النهایه و المبسوط را با چنین شیوه‌ای تألیف کرد. پس از او فقهایی مانند قاضی «ابن براج»، محمد بن ادریس و محقق حلّی راه او را ادامه دادند.^۲

۱- همان، ص ۴۵۴؛ ادوار اجتهاد، ص ۳۴۵-۳۱۷؛ آشنایی با علوم اسلامی (فقه)، شهید مرتضی مطهری، ص ۶۳-۶۰.

۲- ادوار فقه و کیفیت بیان آن، ص ۴۵-۴۹.

۵- دوره استدلال

این دوره، که از زمان مرحوم ابن ادریس (۵۵۵ یا ۵۵۸-۵۹۸ ه. ق) شروع شده و تا زمان مرحوم محقق حلی (۶۷۶-۶۸۰ ه. ق) مؤلف کتاب شرائع الاسلام فی احکام الحلال و الحرام ادامه یافته، آکنده از بحث‌های استدلالی گسترده و نقد و بررسی‌های تازه‌ای در نظریات فقه‌است. فقها در این مرحله، در برخورد با مسائل فقهی و رخدادهای نوین سعی می‌کردند مسائل شرعی و فروع فقهی را همراه با استدلال‌های محکم عرضه کنند؛ بدین صورت که مسأله‌ای را ذکر می‌کردند، سپس به طرح دلیل و استناد آن می‌پرداختند و اگر مسأله‌ای اختلافی بود، اقوال و مدارک مختلف را می‌آوردند و با ذکر دلیل، یکی از آن نظریات را ترجیح می‌دادند و اگر اقوال متعارض بود و دلیلی بر ترجیح یک طرف وجود نداشت یا حکم به تخییر می‌کردند و یا حکم به توقف.

پیشوای این روش مرحوم ابن ادریس است. وی به تلاش و کوشش در بحث و گردآوری اقوال، مقارنه و مقایسه میان آن‌ها و تحقیق و توسعه در استدلال پرداخت و در مسائل فقهی، کتاب‌های بی‌نظیری با مزایای مزبور به رشته تحریر درآورد که کتاب سرائر از جمله آنهاست.^۱

۶- دوره گسترش استدلال و تنقیح

این دوره که از زمان علامه حلی (۶۴۸-۷۲۶ ه. ق) شروع شده، تا زمان علامه وحید بهبهانی (۱۲۰۵ ه. ق) ادامه یافته و آکنده از بحث‌های استدلالی گسترده و نقد و تحلیل‌های تازه‌ای در نظریات فقه‌است. گرچه در این مرحله نقض و ابرام در آراء فقها رواج داشت. اما تنها بدان بسنده نشد، بلکه فقها همچون گذشته، اخبار و روایات را نیز مورد مطالعه قرار می‌دادند که آیا از حیث سند و دلالت بر مقصود، درست است یا نه و یا اصحاب بدان عمل کرده‌اند یا خیر. بنابراین، سبک‌های جدیدی در چگونگی استخراج و استنباط احکام شرعی پدید آمد و این چنین بود که در اواخر این دوره، فقه اسلامی پیشرفت و ترقی چشم‌گیری به دست آورد.

این تکامل و تطوّر مرهون تلاش بی‌وقفه فقها در بررسی کتب گذشته و تنقیح اصول و مبانی آنان و بیان مدارک ایشان است.

پیشوای این روش مرحوم علامه حلی است و در بحث‌های فقهی، کتاب‌های بی‌نظیری به رشته تحریر درآورد که کتاب قواعد، تذکرة الفقهاء و تحریر الاحکام از جمله آنهاست که همگی مشتمل بر بحث‌های فقهی همراه با استدلال‌های گسترده و تنقیح مباحث می‌باشد.^۲

۱- ر.ک. به ادوار فقه و کیفیت بیان آن، ص ۴۹-۵۴ ۲- ادوار فقه و کیفیت بیان آن، ص ۵۴-۵۶.

۷- دوره رشد و تکامل

این دوره از زمان علامه وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۸ ه.ق) آغاز و تا زمان مرحوم شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ ه.ق) ادامه یافت. جهان اسلام در طول این چند سال، شاهد جنبش فقهی تکامل یافته بود. در این دوره، مسائل گوناگون فقهی در همه ابعاد مطرح شد. از آن جاکه فقهای این دوره به مرتبه والایی از تحقیق و استدلال دست یافته بودند، فقه شیعه را به اوج شکوفایی خود رساندند. دلیل شکوفایی فقه در این دوره این است که:

اولاً، فقهای این دوره مسائل موجود و فروع آن را به شکل شایسته‌ای مورد نقد و بررسی قرار دادند. ثانیاً، در هر مسأله‌ای، دلایل اجتهادی آن را مورد نظر داشتند. از این رو، اقوال فقهای پیشین را ملاحظه و مورد نقد و بررسی قرار دادند.

همه محاسنی که در دوره‌های پیشین از آن بهره داشتند، در این دوره جمع آمده بود و این مرحله تأثیر عمیقی در پیشرفت فقه اسلامی گذاشت.

در صدر فقهای این دوره، استاد بزرگ، محمد باقر بن محمد اکمل، معروف به «وحید بهبهانی» است که محور اصلی این جهش فکری بود. علاوه بر آن، ایشان در مقابل اخباری‌گری، که در آن زمان رواج یافته بود، ایستاد و در دفاع از اجتهاد با مبارزه پی‌گیر، اخباریان را شکست داد. فقهای ممتاز پس از ایشان عبارتند از: سید مهدی بحرالعلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، میرزای قمی، ملا مهدی نراقی و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام.^۱

۸- دوره تدقیق و ژرف اندیشی در مباحث فقهی

این مرحله از زمان شیخ انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ ه.ق) آغاز و تا زمان آخوند خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ ه.ق) ادامه داشت.

این دوره شاهد حرکت فقهی عمیق و مهمی بود که از لحاظ دقت در استدلال، تحوّل چشم‌گیری در فقه پدید آورد. فقهای این دوره دارای بالاترین مرتبه دقت نظر بودند.

آغازگر این روش، مرحوم شیخ مرتضی انصاری است که در بحث‌های فقهی، روح تازه‌ای دمید و قافله سالار دیگر محققان گردید. کتاب فقهی مکاسب شاهد گویایی بر طرز فکر ایشان است که سرشار از نظرات ژرف بینانه و مطالب ارزنده می‌باشد.

این حرکت و جنبش فقهی، که از اندیشه ناب شیخ انصاری تراوش کرد، به رشد فزاینده خود

۱- ر.ک. به: ادوار فقه، ص ۵۶-۶۰، ادوار اجتهاد، ص ۲۹۱-۳۷۵؛ آشنایی با علوم اسلامی (فقه) ص ۷۸-۸۴

ادامه داد و در این سیر، نابغه‌های اندیشمندی همچون میرزای شیرازی (بزرگ)، میرزا محمد تقی شیرازی، شیخ الشریعه اصفهانی و فقهای دیگری نیز، که محور تحقیق و دقت نظر در مبانی فقهی و اصول استنباط به شمار می‌روند، قدم به صحنه نهادند.^۱

۹- دوره تلخیص مباحث فقهی

این دوره از زمان آخوند خراسانی (۱۲۵۵-۱۳۲۹ ه. ق) شروع شده و تا زمان امام خمینی (۱۳۲۰-۱۴۰۹ ه. ق) ادامه یافته است. این دوره از حیث تلخیص بحث‌های فقهی، ایجاز در کلام و کوتاهی عبارات فقهی، شاهد سبکی نوین و شیوه‌ای بدیع بوده که به نوبه خود، اهمیت بسیاری دارد. فقهای این دوره کتاب‌های فقهی را تلخیص و مطالب مهم آن را استخراج کرده و به تحقیقات شگفت خود آراسته و به جامعه ارائه داده‌اند.

از رجال بزرگ این دوران و پیشروان این روش، ملا محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه الاصول است که در تحقیق مبانی فقهی بر پایه‌های متین و عبارات کوتاه و شیوا، کوشش نموده، میان ژرف نگری در استدلال و توسعه در تحقیق و ایجاز در عبارت را جمع کرده است. کتاب ناتمام ایشان «اللمعات الثیرة فی شرح تکملة التبصرة» و حاشیه ایشان بر مکاسب گواه زنده این مدعاست.

از میان فقهای برجسته دوران تلخیص، از سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی، آقا ضیاء الدین عراقی، شیخ محمد حسین اصفهانی، حاج شیخ عبدالکریم حائری (مؤسس حوزه علمیه قم)، آیه الله بروجرودی و سید محسن حکیم می‌توان نام برد.^۲

۱۰- دوره کاربرد همه جانبه فقه

این دوره از زمان امام خمینی (۱۳۲۰-۱۴۰۹ ه. ق) آغاز شده و تا کنون ادامه دارد. در دوره‌های گذشته، به دلیل نبودن حکومت اسلامی، زمینه اجرای تعداد قابل توجهی از ابواب فقهی فراهم نبود. از این رو، ابواب سیاسی فقه از قبیل قضا و شهادت و حدود و دیات نه تنها از اجتماع، بلکه از جدول دروس حوزه‌ها نیز حذف شده بود و می‌رفت که از کتاب‌های فقهی نیز حذف شود. در این میان، فقیه بزرگ و مجدد قرن، حضرت امام خمینی (ره)، قدم به میدان فقاهاست گذاشت. ایشان، که فقه را احیا کرد و آن را متحول ساخت، به فقه عملی عقیده داشت و می‌فرمود:

۱- ادوار فقه، ص ۵۶-۶۰، ادوار اجتهاد، ص ۳۷۵-۲۹۱؛ آشنایی با علوم اسلامی (فقه) ص ۸۴-۷۸
 ۲- ر.ک. به: ادوار فقه، ص ۶۰-۶۲؛ ادوار اجتهاد، ص ۴۰۳-۳۹۹؛ آشنایی با علوم اسلامی (فقه)، ص ۸۴-۸۳

ما باید... در صدد تحقق فقه عملی اسلام برآییم، و الا مادامی که فقه در کتاب‌ها و سینهٔ علما مستور بماند، ضرری متوجه جهان‌خواران نیست.^۱

حضرت امام خمینی (ره) در سایهٔ فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر، توانستند برای اولین بار در غیبت کبرا، حکومتی مبتنی بر فقه و ولایت فقیه تأسیس نمایند و بر این باور بودند که:

حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفهٔ تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت نشان دهندهٔ جنبهٔ عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است... هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و برای معضلات جواب داشته باشیم و همهٔ ترس استکبار از همین مسأله است که فقه و اجتهاد جنبهٔ عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان به وجود آورد.^۲

امام خمینی (ره) در بینش ویژهٔ فقهی خود، به نقش دو عنصر زمان و مکان عنایت داشتند و فقه شیعه را بر این اساس پاسخگوی نیازهای بشری در همه اعصار می‌دانستند و می‌فرمودند:

این جانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی‌دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است. ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام پویا نیست؛ زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند.^۳

یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پرآشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌ها است.^۴

۱- صحیفهٔ نور، ج ۲۱، امام خمینی، ص ۱۰۰. ۲- صحیفهٔ نور، ج ۲۱، ص ۹۸.

۳- همان، ص ۹۸. ۴- همان، ص ۶۱.

درس سوم

آشنایی با اصطلاحات فقهی

هر علمی دارای اصطلاحات خاصی است که در آن علم به کار می‌رود. علم فقه نیز از این قانون کلی مستثنا نیست و اصطلاحات خاصی برای خود دارد که دانش پژوهان علم فقه باید با آنها آشنایی داشته باشند. این اصطلاحات بر دو گونه است:

۱- اصطلاحاتی که در همه و یا بیش تر ابواب فقهی کاربرد دارد و به باب مخصوصی اختصاص ندارد؛

۲- اصطلاحاتی که تنها در یک یا دو باب کاربرد دارد.

در این درس، تنها با اصطلاحات نوع اول آشنا می‌شویم و در درس‌های آینده، ضمن آشنایی اجمالی با هر باب فقهی، به توضیح بعضی از اصطلاحات ویژه آن خواهیم پرداخت.

حکم

فرمان و دستوری که از یک مقام صلاحیت دار صادر شود و با افعال مکلفین یا موضوع خارجی ارتباطی داشته باشد «حکم» خوانده می‌شود. اقسام حکم عبارتند از:^۱

الف - حکم تکلیفی

این حکم از نوع امر و نهی و یا از نوع «رخصت»^۲ است که از شارع مقدس صادر شده و به طور مستقیم، به افعال مکلف تعلق می‌گیرد و رفتار او را در جوانب گوناگون زندگی (شخصی، خانوادگی، عبادی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) تصحیح می‌کند.

حکم تکلیفی پنج نوع است و به عنوان «احکام خمس» معروف شده:

۱- تحریر المعالم، علی مشکینی، ص ۱۹.

۲- «رخصت» به معنای اجازه در فعل یا ترک یک چیز است؛ یعنی: عمل مورد نظر مباح است و می‌توان آن را انجام داد و یا ترک کرد.

۱- واجب (لازم شرعی): حکمی است که موضوع خود را لازم الاجرا می‌کند و هر مکلفی موظف است آن را انجام دهد و ترک آن گناه است. مانند «أَقِمُوا الصَّلَاةَ» نماز را بر پای دارید، «صُومُوا» روزه بگیرید و....

۲- حرام (ممنوع شرعی): حکمی است که موضوع خود را ممنوع و غیر قابل اجرا می‌کند و مکلف را از انجام آن باز می‌دارد، به گونه‌ای که اگر آن را انجام دهد مستحق عذاب می‌شود، مانند «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا» ربا نخورید، «لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا» برخی از شما از برخی دیگر غیبت نکنند و....

۳- مستحب: حکمی است که موضوع خود را خوب و مورد پسند جلوه می‌دهد که اگر مکلف آن را انجام دهد از ثمرات و پاداش آن بهره‌مند می‌گردد و اگر آن را ترک کند از پاداش آن محروم می‌شود، ولی مستحق عذاب و توبیخ نیست. مانند نمازهای مستحبی، روزه‌های مستحبی، سلام کردن و....

۴- مکروه: حکمی است که موضوع خود را ناپسند جلوه می‌دهد و از مکلف ترک آن را می‌خواهد؛ اگر مکلف آن را ترک گوید مستحق پاداش است، ولی اگر مرتکب آن شود عذاب نمی‌بیند؛ مانند سخن گفتن از دنیا در مسجد، که جای عبادت است و....

۵- مباح (جایز): حکمی است که انجام یا ترک موضوع خود را یکسان اعلام می‌کند و مکلف با انجام یا ترک آن مستحق هیچ گونه پاداش یا عذابی نمی‌شود.

ب - حکم وضعی

حکمی که به طور مستقیم به رفتار و گفتار انسان مربوط نمی‌شود، بلکه برنامه مشخصی را قانون گذاری می‌کند که به طور غیر مستقیم بر اعمال و رفتار انسان اثر می‌گذارد «حکم وضعی» خوانده می‌شود؛ از قبیل: زوجیت، ملکیت، طهارت و نجاست؛ مثلاً، زوجیت رابطه صحیح مرد و زن را قانون گذاری می‌کند و به طور غیر مستقیم، بر اعمال و رفتار آن‌ها اثر می‌گذارد؛ زیرا مرد و زنی که پیوند زناشویی بستند، هر یک نسبت به دیگری تکالیفی پیدا می‌کند؛ مانند: وجوب نفقه همسر، حرمت خارج شدن از منزل بدون اجازه شوهر و....

درباره حکم، تقسیمات دیگری نیز وجود دارد، از قبیل تقسیم به حکم انشایی و فعلی؛ واقعی و ظاهری، اولی و ثانوی، مولوی و ارشادی؛ شرعی و عقلی و مانند آن، که برای رعایت اختصار، از توضیح آن‌ها خودداری می‌کنیم.^۱

۱- ر.ک. به تحریر المعالم، ص ۱۹-۲۱.

اقسام واجب:

واجب نیز - مثل حکم - اقسامی دارد که برخی از آن‌ها به قرار زیر است:

۱ - عینی و کفایی:

واجب عینی: حکمی است که از تک تک افراد مکلف خواسته شده است و هر مکلفی موظف است خودش آن را انجام دهد و با انجام دادن دیگران، از او ساقط نمی‌شود، مانند نماز و روزه.

واجب کفایی: وظیفه‌ای است که از جامعه مسلمانان خواسته شده است؛ اگر هیچ‌کسی آن را انجام ندهد، همه گناه کار می‌گردند، اما در صورت انجام دادن عده‌ای، از دیگران ساقط می‌شود (اگر چه ثواب عمل، مخصوص انجام دهندگان می‌باشد) مانند: جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و نیازهای ضروری اجتماع از قبیل: پزشکی، اجتهاد و قضاوت.

۲ - تعبّدی و توصلی:

واجب تعبّدی: واجبی است که صحت آن مشروط به قصد قربت است و بدون چنین قصدی، تکلیف از انسان ساقط نمی‌شود؛ مانند نماز، روزه، خمس و زکات.

واجب توصلی: آن است که قصد قربت در آن معتبر نیست و مقصود از آن تنها اقامه واجب است؛ مانند: دادن مهریه و نفقه همسر و شستن بدن و لباس برای نماز که البته در همین موارد نیز اگر مکلف قصد قربت کند پاداش می‌برد.

۳ - تعینّی و تخییری:

واجب تعینّی: عمل معین و مشخصی است که وجوب به آن تعلق گرفته و مکلف باید همان عمل را انجام دهد و اگر نه تکلیف از او ساقط نمی‌شود، مانند نمازهای یومیّه، روزه ماه رمضان، خمس و زکات.

واجب تخییری: عبارت است از این که دو یا چند عمل در ردیف هم باشند و تنها انجام یکی از آن‌ها بر مکلف واجب باشد، به طوری که هر کدام از آن‌ها را به انتخاب خودش انجام دهد تکلیف از او ساقط می‌شود؛ مانند تخییر در کفاره روزه رمضان (که مخیر بین دو ماه روزه یا اطعام شصت فقیر یا آزاد کردن یک بنده است) و تخییر بین نماز جمعه و نماز ظهر (در زمان غیبت امام عصر (ع)).

۴ - نفسی و مقدّمی:

واجب نفسی: عمل واجبی است که دارای مصلحت ذاتی و مطلوب شارع مقدس اسلام باشد، مثل نماز و حج.

واجب مقدّمی (واجب غیری): آن است که خود عمل، مطلوب نباشد، بلکه برای رسیدن به عمل دیگر، واجب شود، مثل وضو و شستن لباس برای نماز یا تهیه گذرنامه و سایر وسایل سفر برای حج.

۵ - موقت و غیر موقت:

واجب موقت: آن است که برای انجامش، زمان خاصی تعیین شده باشد؛ مانند نمازهای یومیّه (واجب موقت موسع) و روزه ماه رمضان (واجب موقت مضیق).

واجب غیر موقت: آن است که مربوط به زمان خاصی نباشد، مانند: راست‌گویی و عدالت.

۶ - مشروط و مطلق:

واجب مشروط: آن است که وجوبش علاوه بر شروط عمومی تکلیف (مثل بلوغ و عقل)، شرط دیگری نیز داشته باشد؛ مانند حجّ که وجوب آن متوقف و مشروط بر استطاعت است.

واجب مطلق: آن است که وجوبش بجز شروط عمومی تکلیف، بر چیز دیگری متوقف نباشد. بیش‌تر واجبات این گونه است؛ مانند نماز و روزه.^۱

فتوا

«فتوا» عبارت است از بیان حکم شرعی به صورت کلی؛ مثلاً مجتهد فتوا می‌دهد: «حرف زدن در نماز جایز نیست» یا «رفتن به جبهه واجب است» یا «سیگار کشیدن حرام است» یا «غسل روز جمعه را باید انجام داد» و یا «نباید در ملاء عام غذا خورد» و... در این گونه موارد، مقلّد باید به فتوای مجتهد خود عمل کند و نمی‌تواند به مجتهد دیگر رجوع نماید.

تعبیرهای ذیل نیز در اصطلاح فقها، در حکم فتواست، مگر این که پیش از آن احتیاط باشد که در این صورت، فتوا نیست و در حکم احتیاط است:

۱- «لَا يَخْلُو مِنْ قُوَّةٍ» (خالی از قوّت نیست)؛

۲- «لَا يَبْعُدُ» (بعید نیست)؛

۳- «الْأَحْوَطُ الْأَقْوَى» (احتیاط قوی‌تر)؛

۴- «لَا يَخْلُو مِنْ وَجْهِ» (خالی از وجه نیست).^۲

۱- ر.ک. به: آشنایی با علوم اسلامی، ج ۳ (فقه)، ص ۵۵-۵۷؛ تحریر المعالم، ص ۶۲۶.

۲- ر.ک. به: الاصطلاحات فی الرسائل العملیّه، یاسین عیسی‌العاملی، ص ۱۰۰.

احتیاط

«احتیاط» در مورد مسائلی به کار می‌رود که تکلیف قطعی و یقینی آن معلوم نباشد و بر دو قسم است: احتیاط مستحب و احتیاط واجب.

۱- احتیاط مستحب

گاهی مجتهد در بیان مسائل شرعی، نظر قطعی ابراز می‌کند - یعنی: فتوا می‌دهد - و سپس «احتیاط» می‌کند. به این احتیاط، که پس از فتوا ابراز شده، در اصطلاح، «احتیاط مستحب» گفته می‌شود. به عنوان مثال، به این مسأله توجه کنید:

پس از تکبیر امام جماعت، اگر صف جلو آماده نماز بوده و تکبیر گفتن آنان نزدیک باشد، کسی که در صف بعد ایستاده می‌تواند تکبیر بگوید، ولی احتیاط مستحب آن است که صبر کند تا تکبیر صف جلو تمام شود.

در چنین مواردی، که پس از فتوا احتیاط ذکر شده است و احتیاط مستحب می‌باشد، یا باید به فتوا عمل کنیم یا به احتیاط پس از فتوا.

۲- احتیاط واجب

گاهی مجتهد در بیان حکم شرعی فتوا نمی‌دهد و نظر قطعی ابراز نمی‌کند، بلکه از ابتدا وظیفه مکلف را به صورت احتیاط بیان می‌کند. به این احتیاط در اصطلاح، «احتیاط واجب» گفته می‌شود و فرق آن با احتیاط مستحب در این است که احتیاط مستحب به دنبال فتوا یا احتیاط واجب بیان می‌شود، ولی در احتیاط واجب، مجتهد فتوا نداده است. به عنوان مثال، به مسأله ذیل توجه کنید:

مالی را که انسان پیدا می‌کند، اگر نشانه‌ای نداشته باشد، که به واسطه آن صاحبش معلوم شود، احتیاط واجب آن است که از طرف صاحبش صدقه بدهد.

در این گونه موارد، که فتوا داده نشده و تنها احتیاط شده است، «احتیاط واجب» می‌باشد، یا باید به همین احتیاط واجب عمل کرد و یا می‌توان در این مسأله به مجتهد واجد شرایط دیگر - الا علم فالاعلم - مراجعه نمود.

تذکر: هرگاه در بیان حکم شرعی از تعبیری نظیر «احتیاط را ترک نکنند»، «مسأله محل اشکال است»، «مسأله محل تأمل است» یا «اشکال دارد» استفاده شود، مقصود از این تعبیر همان احتیاط واجب است و عمل به آن‌ها مانند عمل به احتیاط واجب است.^۱

۱- ر.ک. به: بینش اسلامی، سال سوم دبیرستان، ص ۱۳۴-۱۳۵.

درس چهارم تقسیمات مسائل فقهی و گستره آن

گستره فقه و جامعیت آن

علم فقه - همان گونه که گذشت - از گسترده ترین علوم اسلامی است که وظایف فردی و اجتماعی و مادی و معنوی انسان را تعیین می کند، چنان که امام خمینی (ره) می فرماید:

خدای - تبارک و تعالی - به وسیله رسول اکرم (ص)، قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آن ها به شگفت می آید؛ برای همه امور قانون و آداب آورده است، برای انسان پیش از آن که نطفه اش منعقد شود تا پس از آن که به گور می رود قانون وضع کرده است؛ همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتاب های قطوری که از دیر زمان در زمینه های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام قضا، معاملات، حدود و قصاص گرفته تا روابط بین ملّتها، مقررات صلح و جنگ، حقوق بین الملل عمومی و خصوصی شمه ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد.^۱

به واقع، هیچ علمی مثل فقه، مسائل مختلف الماهیه ای را در بر نگرفته است. اگر نماز و روزه یا اعتکاف و امثال آن را با بیع و اجاره یا اطعمه و اشربه و قصاص و دیات و امثال آن مقایسه کنیم، کم ترین شباهتی میان آن ها نمی یابیم. اگر مجموع ابواب فقهی را مورد مطالعه قرار دهیم، خواهیم دید که هر بخشی از فقه به یکی از جنبه های حیات بشری ارتباط دارد. از این رو، موضوعات فقهی به جنبه های گوناگون زندگی بشر مربوط می شود که برخی از آن ها عبارت است از:

۱ - ولایت فقیه، امام خمینی، ص ۹.

- ۱- رابطه پرستش گرانۀ انسان با آفریدگار در مسائلی همچون نماز، روزه و اعتکاف؛
 - ۲- رابطه انسان با خودش در مسائلی همانند: وجوب حفظ نفس، حرمت اضرار به نفس و حرمت خودکشی؛
 - ۳- تعاون و خدماتی که باید با روح پرستش همراه باشد، مثل خمس، زکات، مسؤولیت‌های اجتماعی و سیاسی که جهاد، امر به معروف و نهی از منکر از این قبیل است؛
 - ۴- روابط انسان با طبیعت و شروط بهره‌مندی از آن؛ همانند ابواب اطعمه و اشربه و صید و ذباحه و حتی احکام البسه و امکنه و احکام ظروف و اوانی .
 - ۵- اولویت‌های افراد نسبت به یکدیگر در بهره‌مندی از مالکیت‌های ابتدایی و بلاعوض، از قبیل احیای موات، زراعت، حیات، مباحات، وارث؛
 - ۶- نقل و انتقال‌های اقتصادی؛ مانند بیع، اجاره، جعاله، صلح و هبه؛
 - ۷- روابط و حقوق خانوادگی؛ همچون ازدواج، طلاق، طهار، لعان و ایلاء؛
 - ۸- حقوق قضایی؛ همانند قضاء، شهادت، اقرار؛
 - ۹- حقوق جزایی و جنایی؛ مثل حدود، تعزیرات، قصاص و دیات؛
 - ۱۰- ضمانت‌ها؛ مانند غصب و حواله؛
 - ۱۱- انواع شرکت‌ها؛ از قبیل مضاربه، مزارعه و مساقات؛
 - ۱۲- بعضی از موضوعات فقهی که دارای چند جنبه است و با جهات گوناگون ارتباط دارد؛ مانند «حج» که هم عبادت است، هم تعاون و هم کنگره عظیم اجتماعی و سیاسی یا «سبق» و «رمایه» که از نظر شرط بندی مالی به مسائل اقتصادی و از این نظر که هدف از آن، تمرین عملیات سربازی و آمادگی برای جهاد است، به مسؤولیت‌های اجتماعی و سیاسی مربوط می‌شود.^۱
- همۀ این موضوعات در تأمین یک هدف نهایی، که سعادت بشر است، مشترکند و زیر مجموعه یک علم شمرده می‌شوند که به عنوان «فقه» نامیده شده است.

تقسیمات فقه

بسیاری از فقها بدون اشاره به دسته بندی ابواب فقه، موضوعات فقهی را از کتاب طهارت شروع کرده و به کتاب حدود و دیات خاتمه داده‌اند.^۲

۱- ر.ک. به: آشنایی با علوم اسلامی، بخش فقه، ص ۱۲۴-۱۲۶.

۲- اصحاب ائمه (ع) هر کدام درباره یک موضوع، کتاب جداگانه‌ای نوشته بودند؛ یکی درباره نماز و دیگری درباره

ولی عده‌ای از فقها - اعم از سنی و شیعه - ابواب فقهی را به گونه‌ای تقسیم و دسته‌بندی کرده‌اند که به بعضی از آن‌ها در این جا اشاره می‌شود:

- ۱- تقسیم به چهار بخش: عبادات، معاملات، احوال شخصی و مرافعات شرعی؛
- ۲- تقسیم به پنج بخش: عبادات، عقود، جنایات، وصایا و موارد^۱.
- ۳- تقسیم به دو بخش کلی: عبادات و معاملات و تقسیم معاملات به دو بخش عقود و احکام.^۲
- ۴- محقق حلی (متوفای ۶۷۶ ه. ق) در کتاب شرائع الاسلام، تمامی ابواب فقه را به چهار قسمت کرده است.

الف - عبادات، شامل ده باب؛ از جمله طهارت، صلاة و صوم؛
 ب - عقود، شامل نوزده باب؛ از جمله تجارت، اجاره و نکاح؛
 ج - ایقاعات، شامل یازده باب؛ از جمله طلاق، جعالة، نذر؛
 د - احکام، شامل دوازده باب؛ از جمله صید و ذباحت، ارث، حدود و دیات.
 شهید اول (ره) (م ۷۸۶ ه. ق) در قواعد، بدون این که اشاره‌ای به دسته‌بندی محقق حلی (ره) داشته باشد، می‌گوید:

در علم کلام، اثبات شده است که کارهای خدا بیهوده نیست، بلکه دارای غرض صحیحی می‌باشد که به نفع و مصلحت بندگان خدا تمام می‌شود و آن مصلحت یا جلب منفعت است و یا دفع ضرر و هر یک از این‌ها یا دنیوی است و یا اخروی.

پس اگر غرض از احکام الهی دفع ضرر یا جلب منفعت اخروی باشد، «عبادت» است. و اگر غرض، دفع ضرر و یا جلب منفعت دنیوی باشد و تحقق آن موقوف به اجرای صیغه خاص نباشد از «احکام» و اگر موقوف به اجرای صیغه خاص طرفینی (طرف ایجاب و طرف قبول) باشد از «عقود» و اگر با اجرای صیغه یک جانبه محقق و واقع گردد از «ایقاعات» شمرده می‌شود.^۳

روژه، حج و مانند آن. از این نظر، در دوره‌های بعدی و پس از تألیف جوامع فقهی (کتاب‌های جامعی که درباره همه ابواب فقه مطلب داشته باشد) نیز رسم بر این قرار گرفته است که از ابواب فقه به عنوان «کتاب» یاد می‌شود و به جای این که بنویسند «باب الصلاة» یا «باب الحج» می‌نویسند: «کتاب الصلاة» یا «کتاب الحج».

۱- ر.ک. به: موسوعة الفقه الاسلامی، وزارت اوقاف مصر، ج ۱، ص ۴۲ (مقدمه).

۲- ر.ک. به جوامع الفقهیه، (مراسم، سلاز دیلمی)، ص ۶۲۷.

۳- نضد القواعد الفقهیه، شهید اول، تنظیم فاضل مقداد سیوری، ص ۷.

- ۵- مرحوم علامه حلی (متوفای ۷۲۶ ه. ق) نیز، که شاگرد مرحوم محقق است، مجموع فقه را احتمالاً در چهار بخش، عبادات، عقود (ایقاعات و احکام) تقسیم نموده که دو بخش اول را در کتاب تذکرة الفقهاء بحث کرده و از دو بخش نهایی به دلیل ناتمام ماندن کتاب خبری نیست.^۱
- ۶- یکی از فقههای معاصر ابواب فقه را در شش بخش دسته بندی کرده است:
 - الف - عبادات، شامل طهارات سه گانه، نماز، روزه، اعتکاف، حج و عمره و کفارات؛
 - ب - شؤون فردی، شامل آبها، تخلی، نجاسات، ظروف، سوگندها، نذر، عهد و اطعمه و اشربه (خوردنیها و آشامیدنیها)؛
 - ج - شؤون خانوادگی، شامل نکاح، طلاق، ایلاء، تجهیز اموات و ارث؛
 - د - اموال شخصی و چگونگی کسب و مصرف آنها، شامل احیای موات، صید و ذباحت، لُقطه، مکاسب، بیع، اجاره، وکالت، دین، رهن، ضمان، کفالت، غصب و...؛
 - ه - احکام مربوط به ولایت و حکومت، شامل جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، خمس، زکات، حجر و سبق و رمایه؛
 - و - شؤون قضایی و جزایی، شامل قضا، شهادت، اقرار، حدود و تعزیرات، قصاص و دیات.^۲
- تا این جا به شش نوع دسته بندی کلی از فقه اشاره کردیم. دسته بندیهای دیگری نیز وجود دارد که در سالهای اخیر انجام گرفته است.^۳

تأملی در دسته بندیها

با بررسی این دسته بندیها و مقایسه عنوان بخشها با ابواب مربوط به هر بخش، به این نتیجه می رسیم که هیچ کدام از دسته بندیهای یاد شده جامع و کامل نیست و همه موضوعات فقهی را در بر نمی گیرد؛ هر یک از آنها از جهت خاصی انجام شده که فقط از همان جهت صحیح است از جهت دیگر، هر کدام اشکالات خاصی دارد.

۱ - عبارت علامه چنین است «رتبْتُ هذا الكتاب على أربع قواعد: القاعدة الأولى في العبادات و هي تشمل على ستّة كتب...» و «القاعدة الثانية في العقود فيها كتب»، تذکرة الفقهاء، علامه حلی، ج ۱، ص ۲ و ۴۶۲.

۲ - ر.ک. به: الفقه المأثور، علی مشکینی، ص ۱۳-۱۴؛ مصطلحات الفقه، همو، ص ۴۰۵-۴۰۶.

۳ - ر.ک. به: رساله نوین، عبدالکریم بی آزار شیرازی، ص ۵۴-۶۱ در این کتاب کلیه ابواب فقه به چهار بخش سعادت و خودسازی، مسائل اقتصادی، مسائل خانواده و مسائل سیاسی و حقوقی تقسیم شده است. در کتاب فقه سیاسی، ابوالفضل شکوری، ج ۱، ص ۵۸ مباحث فقه به شش بخش فقه تطهیری، فقه عبادی، فقه معاشرت، فقه اقتصادی و فقه قضایی و فقه سیاسی و در مبادی فقه و اصول، علیرضا فیض، ص ۱۳۲، به هشت بخش عبادات، احوال شخصی، احکام مدنی، احکام جنایی، احکام مراعاتات، احکام سیاسی، احکام بین المللی و احکام اقتصادی منقسم گردیده است.

بیش تر فقها هیچ گونه دسته بندی خاصی از مباحث فقه ارائه نداده اند؛ زیرا سیره فقهای اسلام این بوده است که ابواب فقهی را از طهارت تا دیات به صورت یک امانت گرانهای سلف صالح، مورد بحث و بررسی و تدقیق قرار دهند و به نسل های بعدی تحویل نمایند. این وظیفه مهم را به نحو احسن انجام داده اند، هر چند دسته بندی جامع و کاملی ارائه نداده باشند. با وجود آن که این دسته از فقها هیچ گونه دسته بندی از ابواب فقه ارائه نداده اند، علاوه بر آن، تقسیم بندی های ارائه شده نیز بعضا خالی از اشکال نیست، اما کسی نمی تواند گستردگی و جامعیت فقه را انکار نماید. در درس های آینده، دسته بندی مرحوم محقق حلی را، که بین علما مشهور است، مبنای کار خود قرار می دهیم و ابواب فقه را در چهار بخش عبادات، عقود، ایقاعات و احکام به اختصار بیان می کنیم.

درس پنجم عبادات (۱)

«عبادات» در تقسیم بندی محقق حلی (ره) اعمالی است که منظور از آن، جلب منفعت یا دفع ضرر اخروی باشد.^۱

عبادات، شامل ده باب می باشد که عبارت است از: طهارة، صلاة، زکاة، خمس، صوم، اعتکاف، حج، عمره، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر.

۱- کتاب الطهارة

«طهارت» به معنای پاکی و پاک سازی از آلودگی می باشد و بر دو گونه است:

۱- طهارت از خبیث (= نجاست) و آلودگی ظاهری و عارضی که عبارت است از: تطهیر بدن یا لباس یا چیز دیگری که در اثر تماس با یکی از نجاسات، منتجس شده باشد.

فقههای اسلام در این قسمت، ضمن بیان نجاسات (= ناپاکی ها) و چگونگی منتجس شدن چیزهای پاک به وسیله آنها، مطهرات (= پاک کننده ها) و کیفیت تطهیر با آنها را نیز بیان کرده اند.

۲- طهارت از حدث و آلودگی معنوی که عبارت است از: تطهیر باطن از آلودگی معنوی که در اثر بعضی از حوادث طبیعی از قبیل خواب، ادرار و جنابت پیدا می شود. این تطهیر با انجام وضو، غسل و یا تیمم، برای پیدا کردن لیاقت انجام عباداتی از قبیل نماز و طواف صورت می گیرد.^۲

کتاب طهارت، متکفل بیان احکام مربوط به گونه های طهارت (وضو، غسل، تیمم) است و به

۱- ر.ک. به: ضد القواعد الفقهیه، ص ۷.

۲- ر.ک. به: فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی، واژه «طهارت»؛ آشنایی با علوم اسلامی (فقه)، علامه شهید مرتضی مطهری، ص ۹۲؛ اجماعیات فقه الشیعه، اسماعیل بن احمد حسینی مرعشی، ج ۱، ص ۵۰.

تناسب بحث غسل مَسِّ مِیّت، که یکی از اقسام غسل می‌باشد، همه احکام مربوط به مردگان از قبیل احکام احتضار، غسل، کفن و دفن مِیّت نیز در این کتاب مطرح شده است.

۲- کتاب الصّلاة

«صلاة» در لغت، به معنای دعا کردن است، اما در اصطلاح شرع اسلام، عبارت از انجام کارهای خاص مانند رکوع و سجود با کیفیت مخصوصی است که در زبان فارسی، به آن «نماز» می‌گویند.^۱

نماز عبادتی است که انسان را از زشتی‌ها و گناهان باز می‌دارد.^۲ ستون دین است، اگر قبول شود اعمال دیگر نیز قبول خواهد شد و اگر مردود شود اعمال دیگر نیز مردود می‌گردد. قرآن مجید در آیات متعددی درباره نماز سخن گفته است. همچنین در احادیث فراوان، پیشوایان معصوم (ع) آن را به عنوان بهترین اعمال معرفی کرده‌اند. نماز انواع گوناگونی دارد، اما به دو قسم کلی واجب و مستحب تقسیم می‌شود:

الف - نمازهای واجب

۱- نمازهای یومیّه که مشتمل بر پنج نماز است: نماز صبح (دو رکعت)، ظهر و عصر (هر کدام چهار رکعت)، مغرب (سه رکعت) و عشاء (چهار رکعت)؛ نمازهای چهاررکعتی را در مسافرت، با شروطی باید دو رکعت خواند.

۲- نماز طواف واجب خانه خدا که پس از هر طواف واجب، باید دو رکعت پشت مقام ابراهیم (ع) خواند؛

۳- نماز آیات که در صورت وقوع کسوف یا خسوف و یا زلزله و مانند آن با کیفیت خاصی، دو رکعت نماز خوانده می‌شود؛

۴- نماز مِیّت که بر میت مسلمان پس از غسل و کفن و پیش از دفن، به شکل خاصی (بدون رکوع و سجود) خوانده می‌شود؛

۵- نماز قضای پدر که بر پسر بزرگتر واجب است؛

۱ - مفردات الفاظ القرآن، راغب واژه «صلا»؛ فرهنگ معارف اسلامی، واژه «صلوة»؛ مصطلحات الفقه، علی مشکینی، ص ۳۲۵.

۲ - عنکبوت (۲۹)، آیه ۴۵: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»

۵- نمازی که به سبب اجاره یا نذر و عهد یا قسم واجب می‌شود؛

۶- نماز جمعه (که مورد اختلاف است و طبق نظر امام خمینی (ره)، در زمان غیبت واجب تخییری است؛

۸- نماز عید فطر و قربان (که در زمان حضور امام معصوم (ع) واجب است و باید به جماعت خوانده شود، ولی در زمان غیبت، مستحب است).

ب - نمازهای مستحب

این گونه نمازها، که به صورت داوطلبانه خوانده می‌شود و آن را «نافله» می‌نامند گونه‌های فراوانی دارد که معروف‌ترین آن‌ها نافله‌های یومیّه (۳۴ رکعت) است که به شکل ذیل مورد تأکید اسلام قرار گرفته:

۱- نافله صبح (۲ رکعت، پیش از نماز صبح)؛

۲- نافله ظهر (۸ رکعت، پیش از نماز ظهر)؛

۳- نافله عصر (۸ رکعت، پیش از نماز عصر)؛

۴- نافله مغرب (۴ رکعت، پس از نماز مغرب)؛

۵- نافله عشاء (۲ رکعت نشسته پس از نماز عشاء - که یک رکعت به حساب می‌آید)؛

۶- نافله شب و شفع و وتر (۱۱ رکعت، پیش از اذان صبح).

نمازهای مستحبی - غیر از نماز وتر - دو رکعتی خوانده می‌شوند.

شروط، مقدمات، مبطلات، مستحبات، شکیات، و سهویات نماز، نماز قضا و مسافر، نماز جماعت و فرادا و مانند آن در کتاب (الصلاة) مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

۳- کتاب الزکاة

«زکات» در لغت، به دو معنا آمده است: یکی رشد و نمو و دیگری پاکی.^۱

در فقه اسلامی، زکات عبارت است از: حق واجبی که به بخشی از اموال اغنیا تعلق می‌گیرد و باید به نفع فقرا برای صرف در مصالح عمومی پرداخت شود. اغنیا با دادن زکات، از صفات

۱ - اصل کلمه «زکاة» به معنای رشد و نمو است که از برکت الهی در چیزهای دنیوی و اخروی حاصل می‌شود. اطلاق کلمه «زکاة» به سهم الهی، که انسان مؤمن از مال خود خارج می‌کند و به فقرا می‌دهد. به این دلیل است که در پرداخت آن، امید رشد و افزایش مال همراه با خیرات و برکات دارد، یا موجب تزکیه و پاکی روح پرداخت کننده می‌شود و یا از هر دو جنبه است، زیرا هر دو فایده در پرداخت زکات وجود دارد. (مفردات، واژه «زکا»)

زشتی مانند حرص و بخل (تا اندازه‌ای) پاک می‌گردند و اموالشان نیز با خیر و برکت دنیوی و اخروی، رشد و نمو خواهد کرد.^۱

امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله، ابتدای «کتاب الزکاة» می‌نویسند:
اصل وجوب زکات از ضروریات دین مقدس اسلام است که منکر آن مرتد و از کافران
شمرده می‌شود.^۲

در قرآن کریم و روایات معصومان علیهم‌السلام درباره زکات، بسیار تأکید شده، حتی در روایتی
صحیح، امام باقر (ع) فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَرَنَ الزَّكَاةَ بِالصَّلَاةِ فَقَالَ: وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»^۳ «فَنُ اقَامَ
الصَّلَاةَ وَلَمْ يُؤْتِ الزَّكَاةَ فَكَأَنَّهُ لَمْ يُقِمِ الصَّلَاةَ»^۴

خدای - تبارک و تعالی - زکات را در ردیف نماز قرار داده، می‌فرماید: «نماز را برپا دارید و
زکات دهید» پس هر که نماز بخواند ولی زکات ندهد، گویا نماز نخوانده است.
در دین مقدس اسلام، دو نوع زکات واجب وجود دارد:

الف - زکات فطره

در شب عید فطر، با شروط خاصی بر مسلمان مکلف واجب می‌شود مقدار سه کیلو گندم، خرما، ذرت یا
مانند آن به ازای خود و هر که نان خور او است به فقرا بپردازد.^۵ این زکات، زکات فطره خوانده می‌شود.

ب - زکات مال

این نوع از زکات با چند شرط، به نه چیز تعلق می‌گیرد که تحت سه عنوان ذیل بررسی می‌شود:
۱- غلات: گندم، جو، خرما و کشمش، هر کدام اگر به حد نصاب (حدود ۲۸۸ من تبریز) برسد،
در صورتی که با آب چاه به وسیله دلو یا موتور و امثال آنها آبیاری شود،^۱ و در غیر این
صورت،^۲ آن باید به عنوان زکات داده شود.
۲- اغنام: گاو، گوسفند و شتر، هر یک نصاب‌های گوناگونی دارند که با شروط خاصی زکات
به آنها تعلق می‌گیرد.

۱- ر.ک. به: مسالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۵۰؛ مصطلحات الفقه، ص ۲۸۰.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۱۱؛ مرحوم شیخ حرّ عاملی نیز در وسائل الشیعة، «کتاب الزکاة»، باب مستقلی
تحت عنوان «باب ثبوت الکفر و الارتداد و القتل بمنع الزکاة استحلالاً و جحوداً» آورده و در آن، تهُ حدیث نقل کرده
است. (ر.ک. به: وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۳۵-۳۱).

۳- بقره (۲)، آیه ۴۳.

۴- وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۲۲. ۵- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۴۵-۳۵۰.

۳- نقدین: طلا و نقره اگر مسکوک باشند، در شرایط خاصی، زکات به آن‌ها تعلق می‌گیرد. در کتاب زکات، احکام این اقلام و موارد مصرف آن با تکیه بر آیات و روایات اسلامی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.^۱

قرآن مجید در مورد مصرف زکات می‌فرماید:

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۲

زکات، مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می‌کشند و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود و برای (آزادی) بردگان و (ادای دین) بدهکاران و در راه (تقویت آیین) خدا و واماندگان در راه، این یک فریضة (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

۴- کتاب الخمس

«خمس» یعنی یک پنجم و در فقه، عبارت است از یک پنجم اموال انسان که باید از درآمد و مازاد بر مخارج خود با شروط خاصی که در فقه بیان شده، بردارد^۳ و آن حقی است که خداوند برای پیغمبر اکرم (ص) و امام معصوم (ع) قرار داده تا مستمندان از خاندان آن بزرگواران به جای زکات مصرف و نیازمندی‌های خود را با آن تأمین کنند. امام صادق (ع) می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَمَّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ، أَنْزَلَ لَنَا الْخُمْسَ فَالْصَّدَقَةُ عَلَيْنَا حَرَامٌ وَالْخُمْسُ لَنَا فَرِيضَةٌ وَالْكَرَامَةُ لَنَا حَالِلٌ»^۴

همانا خداوند - که خدایی جز او نیست - وقتی صدقه (واجب) را بر ما حرام کرد، خمس را برای ما فرو فرستاد. پس صدقه (واجب) بر ما حرام و خمس برای ما واجب و کرامت (هدیه) برای ما حلال است.

از امام باقر (ع) روایت شده است:

«لَا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمْسِ شَيْئًا حَتَّى يَصِلَ إِلَيْنَا حَقُّنَا»^۵

بر کسی حلال نیست از مالی که خمس به آن تعلق گرفته چیزی بخرد، مگر این که حق ما به ما برسد.

۱- همان، ص ۳۱۵-۳۴۴.

۲- توبه (۹)، آیه ۶۰.

۳- فرهنگ معارف اسلامی، واژه «خمس».

۴- وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۳۷.

۵- همان، ج ۹، ص ۴۸۴.

خمس در موارد هفتگانه ذیل واجب است:

- ۱- غنایم جنگی؛
 - ۲- معادن؛
 - ۳- گنج و دفینه‌ای که با شروط خاصی به دست آید؛
 - ۴- جواهراتی که با غواصی و امثال آن از دریا به دست آورند؛
 - ۵- مال حلال مخلوط به حرام؛
 - ۶- زمینی که کافر ذمی از مسلمان بخرد؛
 - ۷- منافع کسب که هرگاه انسان از تجارت، صنعت یا کسب‌های دیگر، مالی به دست آورد، چنانچه از مخارج سال خود و عیالاتش زیاد بیاید، باید خمس آن را بدهد.^۱
- در کتاب خمس، احکام مربوط به موارد یاد شده و چگونگی مصرف خمس مورد بحث قرار گرفته است.^۲ در ادامه این بخش، فقهای اسلام «انفال» را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند.
- «انفال»، جمع «نفل»، به معنای چیز اضافی است و منظور از آن زمین‌های موات، قله کوه‌ها و جنگل‌ها، بستر رودخانه‌ها، ارث بدون وارث و مانند آن است که از اموال تحت اختیار منصب امامت می‌باشد.^۳

۱ - مورد هفتم مبتلا به بیش‌تر مردم است. بنابراین، توصیه می‌شود که هر کس به فتوای مرجع خود مراجعه کند و طبق آن عمل نماید.

۲ - ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۵۲-۳۶۷.

۳ - ر.ک. به: همان، ص ۳۶۸؛ شرح لمعه، شهید ثانی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ شرائع الاسلام، ص ۵۳.

درس ششم عبادات (۲)

۵- کتاب الصوم

«صوم» در لغت، به معنای امساک و خودداری از انجام هرکاری است، به طور مطلق، چه خوردنی یا گفتنی باشد و یا رفتنی و در شریعت اسلام، عبارت است از: امساک از مفطرات نه گانه برای اطاعت فرمان خدا، از اذان صبح تا اذان مغرب که در فارسی، به این کار «روزه» می‌گویند.^۱ در قرآن و روایات معصومان علیهم‌السلام در باره روزه ماه رمضان تأکید بسیار شده است. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده:

«مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ خَرَجَ رُوحُ الْإِيمَانِ مِنْهُ»^۲

هر کس یک روز از ماه رمضان را (بدون عذر) افطار کند، روح ایمان از او خارج می‌شود.

اقسام روزه

روزه چهار قسم است: واجب، مستحب، مکروه و حرام

الف - روزه‌های واجب عبارت است از:

- ۱- روزه ماه رمضان؛ در هر سال واجب است همه افراد مکلف ماه مبارک را به شرحی که در کتاب‌های فقهی بیان شده، روزه بگیرند.
- ۲- روزه کفاره؛ در مواردی، برای انسان واجب می‌شود که به عنوان کفاره، به مدت دو ماه و یا کم‌تر، روزه بگیرد؛ مانند کفاره قتل، کفاره ابطال روزه ماه رمضان و کفاره نذر.
- ۳- روزه قضا؛ روزه‌هایی را که به دلیل مسافرت یا بیماری و یا مانند آن در ماه رمضان ترک شده باید قضا کرد.

۱- ر.ک. به: مفردات الفاظ القرآن؛ واژه «صوم»، مصطلحات الفقه، ص ۳۴۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۴۶.

۴- روزه بدل از قربانی؛ اگر حاجی در منابر قربانی قدرت نداشته باشد، باید ده روز (سه روز در صفر حج و هفت روز پس از مراجعت از آن) روزه بگیرد.

۵- روزه روز سوم اعتکاف؛

۶- قضای روزه پدر که بر پسر بزرگتر واجب است؛

۷- روزه نذر و امثال آن.^۱

ب- روزه‌های مستحب:

روزه تمام روزهای سال، غیر از روزه‌های حرام و مکروه - که در این درس گفته می‌شود - مستحب است، ولی بعضی از روزها تأکید بیش تری دارد؛ از جمله آن‌ها است:

۱- سه روز در ماه (پنجشنبه اول و آخر هر ماه و اولین چهارشنبه پس از روز دهم)؛

۲- ایام بیض (سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم هر ماه)؛

۳- تمام ماه رجب و شعبان؛

۴- هر پنجشنبه و جمعه؛

۵- عید سعید غدیر (هیجدهم ذی الحجه)؛

۶- روز ولادت پیامبر اکرم (ص) (هفدهم ربیع الاول)؛

۷- روز مبعث پیامبر اکرم (ص) (بیست و هفتم رجب).^۲

ج- روزه‌های مکروه:

۱- روزه روز عاشورا؛

۲- روزه مستحبی میهمان بدون اجازه میزبان؛

۳- روزه فرزند بدون اجازه پدر و مادر و در صورت نهی آن‌ها، احتیاط آن است که ترک شود.^۳

د- روزه‌های حرام:

۱- روزه عید فطر (اول ماه شوال)؛

۲- روزه عید قربان (دهم ذی الحجه)؛

۳- روزه یوم الشک به نیت رمضان (یعنی: روزی که معلوم نیست آخر شعبان است یا اول رمضان)؛

۴- روزه ایام تشریق (یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه) برای کسی که در منا باشد، اگر

چه حج نکرارد؛

۱- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۰۰. ۲- ر.ک. به همان، ص ۳۰۲ و ۳۰۳.

۳- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۰۳؛ عروة الوثقی، سید کاظم یزدی، ج ۲، ص ۷۱.

- ۵- روزه وفا به نذر معصیتی؛ یعنی: نذر کرده باشد که اگر موفق به انجام فلان حرام یا ترک فلان واجب شود، مثلاً "یک روز به عنوان شکرانه آن گناه روزه بگیرد، ولی اگر به عنوان مجازات بر خودش باشد، تا این که این روزه مقدمه ترک معصیت باشد اشکالی ندارد.
 - ۶- روزه سکوت؛ یعنی: روزه بگیرد که سخن نگوید.
 - ۷- روزه وصال؛ یعنی: روزه یک شبانه روز یا یک شب و دو روز بدون افطار در شب.
 - ۸- روزه مستحبی زن با نهی شوهر از آن؛
 - ۹- روزه مستحبی مملوک (غلام یا کنیز) با نهی مالک از آن؛
 - ۱۰- روزه مستحبی فرزندی که موجب ناراحتی پدر و مادر باشد؛
 - ۱۱- روزه مریض و هر کسی که روزه برایش ضرر دارد؛
 - ۱۲- روزه مسافری که روزه اش صحیح نیست؛
 - ۱۳- روزه دهر؛ یعنی: در تمام روزهای سال، حتی در روزهای عید فطر و قربان هم روزه باشد.^۱
- فقه‌های اسلام کیفیت و شروط مفطرات و کفاره روزه، احکام روزه قضا و روزه مسافر رانیز در کتاب صوم توضیح داده‌اند.

۶- کتاب الاعتکاف

«اعتکاف» در لغت، به معنای گوشه نشینی و مقیم شدن در یک محل معین و در اصطلاح فقهی، عبارت است از: توقف در مسجد به قصد عبادت به مدت سه روز یا بیش تر که در هر سه روز، باید روزه باشد.^۲

اعتکاف یک عبادت مستحبی است، ولی اگر انسان آن را شروع کرد و دو روز گذشت، روز سوم آن واجب می‌شود.

اعتکاف شروطی دارد که در کتاب‌های فقهی، بیان شده است؛ از جمله آن که باید در یکی از مساجد چهارگانه (مسجد الحرام در مکه، مسجد النبی (ص) در مدینه، مسجد کوفه و مسجد بصره) و یا در مسجد جامع هر شهر (طبق فتوای امام خمینی (ره) به قصد رجا و به امید مطلوبیت) انجام گیرد. در مساجد دیگر، مثل مسجد محله، مسجد بازار و مانند آن اعتکاف جایز نیست.^۳

همچنین اعتکاف احکام و محرماتی دارد که در کتب فقهی، مورد بررسی قرار گرفته است.

۱- العروة الوثقی، ج ۲، ص ۷۱ و ۷۲.

۲- ر.ک. به: فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۳۸، واژه «اعتکاف».

۳- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۰۵.

۷- کتاب الحج

«حج» در لغت، به معنای قصد و در اصطلاح فقهها، انجام اعمال و مناسک مخصوص در زمان خاص (ماه ذی الحجة) و در مکان معین (مکه و اطراف آن) به قصد تقرب به خدا است.^۱ حج یکی از ارکان دین اسلام و ترک آن از گناهان کبیره است و بر کسی که دارای شروط وجوب حج باشد، فقط یک بار در عمر واجب می شود.

وجوب حج بر شخص مستطیع، فوری است؛ یعنی: واجب است در سال اول استطاعت آن را به جا آورد و تأخیرش جایز نیست و در صورت تأخیر، واجب است در سال بعد انجام دهد و گرنه در سالهای پس از آن.^۲

در قرآن و احادیث اسلامی، در مورد حج، بسیار تأکید شده است. به عنوان نمونه، در قرآن مجید می خوانیم:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^۳

برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند؛ آن ها که توانایی رفتن به سوی آن را دارند و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان بی نیاز است.

به سند صحیح، از امام صادق (ع) روایت شده است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحْجْ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ لَمْ يَمْتَعْ مِنْ ذَلِكَ حَاجَةً تُخَفِّفُ بِهِ أَوْ مَرَضٌ لَا يُطِيقُ فِيهِ الْحَجَّ أَوْ سُلْطَانٌ يَمْتَعُهُ، فَلَيْمَتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا»^۴

کسی که حاجت ضروری یا مرضی نداشته باشد که او را از انجام اعمال حج باز دارد و نیز حاکمی از حج او جلوگیری نکند (یعنی: همه شروط استطاعت را داشته باشد) در عین حال، حجة الاسلام را انجام ندهد، هنگام مرگ باید یهودی یا مسیحی از دنیا برود. (چنین شخصی مسلمان نیست).

اقسام حج

کیفیت انجام حج واجب سه گونه است:

۱- حج تمتع: وظیفه کسانی است که فاصله وطن آنان بامکه ۴۸میل (حدود هفتاد و هشت کیلومتر) یا بیش تر باشد.

۱- ر.ک. به: مفردات الفاظ القرآن؛ فرهنگ معارف اسلامی، واژه «حج».

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۷۰، مسأله ۱. ۳- آل عمران (۳)، آیه ۹۷.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۰.

اعمال حج تمتع عبارت است از: احرام در مکه، وقوف در سرزمین عرفات، وقوف در مشعر الحرام، رمی جمره عقبه، قربانی، حلق یا تقصیر، طواف حج، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، طواف نسا، نماز طواف نسا، بیتوته در منا و رمی جمرات در روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه. (در بعضی موارد روز سیزدهم ذی الحجه نیز لازم است).

۲- حج افراد: وظیفه کسانی است که فاصله وطن آنان با مکه کم‌تر از ۴۸ میل باشد و اعمال آن نیز مثل اعمال حج تمتع است، با این تفاوت که قربانی در حج تمتع واجب و در حج افراد، مستحب است. همچنین در حج تمتع، باید پیش از حج، عمره تمتع (که توضیح آن خواهد آمد) انجام داده شود و گرنه حج صحیح نیست، ولی در حج افراد، باید پس از اتمام حج، عمره مفرده انجام داده شود، اگر چه پس از ماه ذی‌الحجه باشد.

۳- حج قرآن: این حج نیز وظیفه کسانی است که فاصله آن‌ها با مکه کم‌تر از ۱۲ میل باشد؛ یعنی: ساکنان مکه و اطراف آن بین حج افراد و حج قرآن مختیرند.

تفاوت حج قرآن با حج افراد این است که در حج قرآن، باید «سوق هدی» کند؛ یعنی: قربانی همراه خود ببرد، اشعار و تقلید هم مستحب است.^۱

۸- کتاب العمره

«عمره» و «اعتمار» در لغت، به معنای قصد کردن و اراده مکان آباد و نیز به معنای زیارت کردن است که موجب تجدید دوستی شود. در شریعت اسلام، عمره عبارت است از: قصد مخصوص برای انجام اعمال خاص.^۲

به کسی که برای عمره احرام ببندد «مُعْتِمِر» گفته می‌شود، همچنان که به مُحَرَّم برای حج «حاج» می‌گویند.

اقسام عمره

عمره را دو گونه می‌توان انجام داد:

۱- عمره تمتع: که باید در یکی از ماه‌های حج (شوال، ذیقعد و دهه اول ذی حجه) انجام داده شود و پس از انجام آن، از مکه بیرون نرود تا در هشتم ذی‌الحجه، احرام حج ببندد.

۱- ر.ک. به: شرائع الاسلام، محقق حلی، ص ۶۷ و ۶۸.

۲- ر.ک. به: مفردات الفاظ قرآن، واژه «عمر»؛ مصطلحات الفقه، ص ۳۸۰.

اعمال عمره تمتع عبارت است از: احرام در یکی از پنج میقات معین شده^۱، طواف خانه کعبه، نماز طواف، سعی بین صفا و مروه و تقصیر (گرفتن مقداری از مو و یا ناخن).

۲- عمره مفرده: این عمره را در طول سال می توان انجام داد و اعمال آن نیز همان اعمال پنج گانه عمره تمتع است، به اضافه دو عمل دیگر که عبارت است از: طواف نسا و نماز آن. در کتاب مناسک حج امام خمینی (ره) آمده است:

عمره هم مانند حج به دو قسم «واجب» و «مستحب» تقسیم می شود و در تمام عمر، یک بار بر شخص مستطیع واجب می شود و وجوب آن مانند حج، فوری است. در وجوب عمره، استطاعت حج معتبر نیست، بلکه اگر کسی برای عمره مستطیع باشد، ولی برای حج مستطیع نباشد، واجب است عمره را به جا آورد، چنان که عکس آن نیز صادق است؛ به این معنا که اگر شخص برای حج استطاعت داشته باشد ولی برای عمره مستطیع نباشد، باید حج به جا آورد، لکن باید معلوم باشد که برای کسانی که از مکه دور هستند - مثل ایرانیان که وظیفه آنها حج تمتع است - هیچ گاه استطاعت حج از استطاعت عمره و استطاعت عمره از استطاعت حج، جدا نیست؛ چون حج تمتع مرکب از هر دو عمل است، بر خلاف کسانی که در مکه یا نزدیک آن هستند که وظیفه آنها حج و عمره مفرده است و نسبت به آنها استطاعت برای یکی از دو عمل تصور می شود.

برای کسی که می خواهد داخل مکه شود، واجب است با احرام وارد شود و برای احرام باید نیت عمره یا حج داشته باشد و اگر وقت حج نیست و می خواهد وارد مکه شود، واجب است عمره مفرده انجام دهد، ولی کسانی که به مقتضای شغلشان، زیاد وارد مکه می شوند و از آن خارج می شوند، از این حکم استثنا شده اند.^۲

اگر چه محقق حلی (ره) کتاب عمره را از کتاب حج جدا کرده، ولی بیش تر فقهاء، عمره را نیز ضمن کتاب حج مطرح کرده و شروط وجوب حج، اعمال حج و عمره، کیفیت احرام و محرّمات احرام را در کتاب حج مورد بحث و بررسی قرار داده اند.

به دلیل این که اعمال حج و عمره فروع و ریزه کاری های فراوانی دارد و مورد ابتلای همه مردم نیست، مراجع عظام آنها را از رساله عملی جدا کرده اند و در کتاب مستقّلی، که مناسک حج نامیده می شود، تنظیم نموده و در اختیار مردم قرار داده اند.

۱ - میقات های پنج گانه عبارتند از: مسجد شجره (ذو الحلیفه)، وادی عقیق، قرن المنازل، یلملم، و جحفه.

۲ - ر.ک. به: مناسک حج، امام خمینی، با حواشی آیات عظام اراکی، گلپایگانی و خوئی، ص ۵۶.

درس هفتم

عبادات (۳)

۹- کتاب الجهاد

«جهاد» بر وزن فِعال و کتاب، در لغت، به معنای رنج و مشقت و به معنای کوشش کردن و تمام توان خود را به کار گرفتن است.^۱

در فقه اسلام، «جهاد» عبارت است از: بذل مال و جان و به کار گرفتن تمام توان خود در اعتلای کلمه اسلام و دفع دشمنان از تعرض به اسلام و مسلمانان.^۲

چون اسلام دینی اجتماعی است و مسئولیت‌های اجتماعی نیز از وظایف مهم پیروان آن می‌باشد، از این رو، جهاد در متن دستورات اسلام قرار گرفته است.

در آیات متعدد قرآن و روایات پیشوایان معصوم علیهم‌السلام درباره جهاد در راه خدا بسیار تأکید شده است.

منصور بن حازم می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: کدام یک از اعمال با فضیلت‌تر است؟ فرمود:

«أَصْلَاةٌ لَوْ قَتَمَهَا وَ بَرٌّ أَوَّالِدَيْنِ وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۳

نماز (خواندن) در وقتش و نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا.

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِلْخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَ جَنَّتُهُ الْوَيْبَةُ، فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ الذُّلَّ وَ شِمْلَةَ الْبُلَاءِ وَ

۱- ر.ک. به: مجمع البحرین، فخر الدین طریحی؛ مفردات الفاظ قرآن، واژه «جهاد».

۲- ر.ک. به: مسالک الافهام فی شرح شرائع الاسلام، شهید ثانی، ج ۱، ص ۱۴۸؛ مصطلحات الفقه، ص ۱۹۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹.

دَيْتٌ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُدْپِلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِمَ الْحَسْفَ، وَمُنِعَ النِّصْفَ»^۱

اما بعد، جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده؛ آن لباس تقوا، زره محکم و سپر مطمئن خداوند است. کسانی که از آن روی برگردانند، خداوند لباس ذلت بر تنشان می پوشاند و بلا به آنان هجوم می آورد و حقیر و ذلیل می شوند و عقل و فهمشان تباه می گردد و به دلیل تضييع جهاد، حق آن ها پایمال می شود و نشانه های ذلت در آن ها آشکار می گردد و از انصاف و عدالت محروم می مانند.

جهاد به دو قسم «جهاد ابتدایی» و «جهاد دفاعی» تقسیم می شود.

از نظر فقه شیعه، جهاد ابتدایی باید با اجازه پیامبر (ص) یا امام معصوم (ع) باشد و این نوع جهاد، تنها بر مردانی که دارای شروطی باشند، واجب می شود. ولی جهاد دفاعی در صورت هجوم دشمن، در همه زمان ها، بر همه مردم - اعم از مرد و زن - بدون قید و شرط و با هر وسیله ممکن، واجب می شود.

فقها در کتاب جهاد، احکام جهاد، غنائم، پناهندگان و اسیران جنگی، صلح و آتش بس، حقوق و مقررات جنگ و دیگر مسائل مربوط به آن را به تفصیل، مورد بحث و بررسی قرار داده اند.

یک نکته

امام خمینی (ره) در کتاب تحریر الوسیله، جهاد دفاعی را تحت عنوان «فصل فی الدِّفاع» مورد بحث قرار داده است. ایشان دفاع را به دو نوع «دفاع از اسلام و حوزه اسلامی» و «دفاع از جان، مال و ناموس» تقسیم کرده است.

در توضیح نوع اول دفاع می نویسند:

در صورت هجوم دشمنان بر بلاد اسلام و مرزهای آن، بر همه مسلمانان واجب می شود که از طریق بذل مال، جان یا هر وسیله دیگر، دفاع نمایند. در این امر، احتیاج به اذن امام یا حاکم شرع نیست. (البته برای نظم و هماهنگی برنامه های دفاعی، لازم است که فرمانده یا فرماندهان آگاه و مورد اعتماد با نظر امام یا حاکم شرع تعیین شوند).

هرگاه مسلمانان از این بیم داشته باشند که اجانب نقشه استیلای بر ممالک اسلامی را کشیده،

۱ - نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۷، ص ۹۴.

بدون واسطه یا با واسطه عمّال خود، از داخل یا خارج، آن را عملی کنند، بر همهٔ مسلمانان واجب است به هر وسیله‌ای که امکان دارد، در برابر آنان بایستند و از ممالک اسلامی دفاع کنند. اگر به واسطهٔ توسعهٔ نفوذ سیاسی یا اقتصادی و تجاری بیگانگان، خوف آن باشد که آنها بر ممالک اسلامی تسلط پیدا کنند، بر همه واجب است که از نفوذ آنان جلوگیری نموده، دست آنها را قطع کنند. همچنین برقرار ساختن روابط سیاسی با دولت‌های غیر اسلامی، باید طوری باشد که موجب ضعف و ناتوانی مسلمانان یا اسارت آنها در چنگال بیگانگان یا وابستگی اقتصادی و تجاری نگردد. اگر قرارداد یکی از دولت‌های اسلامی با اجانب بر خلاف مصلحت اسلام و مسلمانان باشد، بر دولت‌های دیگر واجب است که آنها را با هر وسیله‌ای که امکان دارد، بر لغو آن قرار داد الزام نمایند.^۱ حضرت امام (ره) احکام دفاع از جان، مال و ناموس را نیز تبیین کرده‌اند. به عنوان نمونه، می‌نویسند:

- ۱- شگّی در این نیست که هر انسانی حق دارد که در مقابل حملهٔ محارب، مهاجم و دزد، از جان، ناموس و مال خود دفاع نماید.
- ۲- اگر مهاجمی به قصد کشتن، به کسی یا بستگان او حمله کند، بر او واجب است که از خود و بستگانش دفاع نماید، اگر چه منجر به قتل مهاجم گردد و تسلیم شدن جایز نیست.
- ۳- اگر مهاجم به قصد تعرّض به ناموس کسی حمله کند، واجب است به هر وسیله‌ای که امکان دارد، دفاع نماید، اگر چه منجر به قتل مهاجم گردد.
- ۴- اگر مهاجم برای بردن مال کسی یا مال بستگان او حمله کند، در این صورت، دفاع جایز است، (نه واجب)، اگر چه منجر به قتل مهاجم گردد.
- ۵- در همهٔ موارد مزبور بنابر احتیاط واجب، باید هنگام دفاع کردن، در صورت امکان، ترتیب «الاسهل فالاسهل» را مراعات نماید، یعنی: اگر با فریاد و تهدید، غرض حاصل می‌شود و مهاجم فرار می‌کند، اقدام به موارد شدیدتر نکند و اگر با زخم زدن و مانند آن امکان دفاع باشد، اقدام به قتل ننماید. البته این در صورتی است که امکان داشته باشد، ولی اگر بترسد که در صورت رعایت ترتیب، فرصت از دست برود و مهاجم بر او غلبه کند، مراعات ترتیب واجب نیست، بلکه جایز است از اول، به وسیله‌ای متوسّل شود که به طور حتم، شرّ مهاجم را دفع می‌کند....^۲

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۵-۴۸۷؛ توضیح المسائل، مسائل ۲۸۲۶-۲۸۳۴.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۸۷-۴۹۲.

۱۰- کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر

اسلام به حکم این که دینی اجتماعی است و محیط مناسب را شرط اصلی اجرای برنامه آسمانی و سعادت بخش خود می داند، مسؤولیت مشترکی برای عموم مردم قرار داده است. همه مردم موظفند که پاسدار فضیلت ها و نیکی ها و ناپود کنندۀ بدی ها و نادرستی ها باشند. پاس داری از نیکی ها «امر به معروف» و ستیز با بدی ها «نهی از منکر» نامیده می شود. امر به معروف و نهی از منکر در میان واجبات اسلام، از موقعیت و اهمیت خاصی برخوردار است و قرآن و روایات اسلامی با عبارات گوناگون، مردم را به آن دعوت کرده اند. وجوب امر به معروف و نهی از منکر در اسلام مانند وجوب نماز، روزه و زکات، از ضروریات دین است و کسی که از روی توجه به لوازم آن، وجوب آن را انکار کند، از جمله کافران محسوب می شود.^۱

قرآن مجید، می فرماید:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۲

باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آن ها همان رستگارانند.

در روایتی، از پیامبر گرامی (ص) نقل شده است:

«لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى، فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نَزَعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَسُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ»^۳

تا هنگامی که امت من امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در کارهای نیک به یکدیگر کمک می نمایند، در خیر و صلاح و خوبی خواهند زیست، ولی وقتی این وظایف مهم را ترک کنند، برکت از زندگی آنان رخت برمی بندد؛ بعضی بر بعضی دیگر (بدان بر نیکان) مسلط می شوند و دیگر یار و یوری در آسمان و زمین پیدا نمی کنند.

فقه های اسلام در این کتاب، درباره اقسام امر به معروف و نهی از منکر، چگونگی وجوب،

۲- آل عمران (۳)، آیه ۱۰۴.

۱- ر.ک. به: همان، ص ۴۶۲.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۳.

شروط، شیوه‌ها و مراتب اجرای آن بحث و بررسی کرده‌اند که به عنوان نمونه، مسائلی را از تحریر الوسیله امام خمینی درباره اقسام امر به معروف و نهی از منکر و کیفیت وجوب آن‌ها نقل می‌کنیم:

امر به معروف و نهی از منکر به دو قسم واجب و مستحب تقسیم شده است. هر چیزی که از نظر شرع یا عقل، واجب باشد امر به آن واجب و هر چیزی که از نظر شرع، حرام باشد و یا از نظر عقل، قبیح و زشت شمرده شود نهی از آن نیز واجب می‌باشد. امر به مستحبات و نهی از مکروهات نیز مستحب است.

امر به معروف و نهی از منکر واجب کفایی است. بنابراین، اگر افرادی، که از عهده‌اش بر می‌آیند، بر آن اقدام کنند، از دیگران ساقط می‌گردد، و گرنه همه‌گانه کار محسوب می‌شوند. اگر اقامه معروف یا جلوگیری از منکر موقوف بر اجتماع جمعی از مکلفان باشد، واجب است دسته جمعی اقدام کنند.

اگر بعضی امر و نهی کنند، ولی مؤثر واقع نشود و بعض دیگر احتمال بدهند که امر و نهی آن‌ها مؤثر است امر و نهی آن‌ها واجب می‌باشد.^۱

درس هشتم

عقود (۱)

«عقد» در لغت، به معنای گره زدن، بستن و محکم کردن چیزی است و در زبان شرع، به معنای قرارداد و پیمان بستن می‌باشد.^۱

قرآن کریم با جمله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۲ عمل به پیمان‌های صحیح و انسانی را واجب کرده است.

منظور مرحوم محقق از «عقود» قراردادهایی است که تحقق هر کدام از آن‌ها احتیاج به دو طرف (ایجاب و قبول) دارد، بر خلاف «ایقاع» که پیمان یک طرفی است. ایشان در این قسمت، نوزده کتاب را مطرح کرده که به معرفی آن‌ها می‌پردازیم:

۱- کتاب التَّجَارَة

«تجارت عبارت است از: تصرف در سرمایه برای به دست آوردن ربح و سود».^۳
فقه‌های اسلام در کتاب تجارت، ابتدا معاملات حرام را معرفی نموده و پس از آن به بررسی احکام «بیع» و خرید و فروش پرداخته‌اند.

معاملات حرام

این دسته از معاملات عبارتند از:

- ۱- خرید و فروش نجاسات؛ مانند مردار و همه مسکرات مایع؛
- ۲- خرید و فروش چیزهایی که از راه قمار یا دزدی به دست آمده باشد؛
- ۳- خرید و فروش چیزهایی که منافع معمولی آن‌ها حرام است؛ مانند آلات قمار و موسیقی؛

۱- ر.ک. به: فرهنگ معارف اسلامی؛ مفردات الفاظ قرآن، واژه «عقد».

۲- مائده (۵)، آیه ۱.

۳- ر.ک. به: مفردات الفاظ قرآن، واژه «تجر».

- ۴- خرید و فروش چیزهایی که مال نیست؛ مانند حشرات؛
 - ۵- خرید و فروش کتاب‌های گمراه کننده؛
 - ۶- فروش اسلحه به دشمنان اسلام و چیزهای دیگری که موجب تقویت آنها بر ضد مسلمانان باشد؛
 - ۷- معامله‌ای که در آن ربا باشد و...^۱
- در مبحث «بیع» نیز به بیان شروط فروشنده و مشتری و شروط ثمن (قیمت) و مثن (کالا)، احکام فسخ معامله و مانند آن پرداخته‌اند.

انواع بیع

معامله از نظر قیمت به چهار شکل صورت می‌گیرد که در فقه اسلامی، به نام‌های مساومه، مراهجه، مواضعه و تولیه نامیده می‌شود و ترتیب آن بدین گونه است:

- ۱- **مساومه:** در این معامله - که بهترین نوع آن است - فروشنده قیمت تمام شده را مطرح نمی‌کند و با مشتری بر سر یک قیمت به توافق می‌رسند و معامله با سود یا زیان انجام می‌گیرد.
 - ۲- **مراهجه:** در این معامله، فروشنده قیمت تمام شده جنس را تعیین می‌کند و آن را با سود مشخصی می‌فروشد.
 - ۳- **مواضعه:** به عکس نوع دوم، فروشنده با تعیین قیمت تمام شده، آن را با ضرر مشخصی، زیر قیمت می‌فروشد.
 - ۴- **تولیه:** در این نوع معامله نیز فروشنده با بیان قیمت تمام شده، کالا را بدون سود و زیان به مشتری می‌فروشد.^۲
- فقه‌های اسلام احکام «ربا» را نیز در کتاب تجارت بیان کرده‌اند. در بعضی از کتاب‌های فقهی مانند شرائع الاسلام، احکام دین و قرض نیز در ادامه آن مطرح شده است، ولی در بعضی دیگر مانند تحریر الوسیله، احکام دین و قرض در باب مستقل دیگری تحت عنوان «کتاب الدین و القرض» مورد بررسی قرار گرفته است.

ربا

ربا عملی حرام و از گناهان «کبیره» محسوب می‌شود و در قرآن مجید، به منزله جنگ با خدا و پیامبر (ص) معرفی شده است.^۳ روایات اسلامی نیز به شدت، آن را مورد نکوهش قرار داده‌اند.

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۹۳-۵۰۳؛ توضیح المسائل، مسأله ۲۵۵-۲۸۰.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۴۶؛ شرح لمعه، ج ۱، ص ۳۴۶.

۳- بقره (۲)، آیه ۲۷۹: «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ».

ربا بر دو گونه است: ربای قرضی و ربای معاملی.

الف - ربای قرضی: عبارت است از این که قرض دهنده شرط کند زیادتر از مقداری که قرض داده بگیرد، خواه جنسی باشد - که با وزن و پیمانه خرید و فروش می شود - یا با عدد، بلکه اگر قرار بگذارد که بدهکار کاری برای او انجام دهد یا جنس دیگری اضافه کند - مثلاً "شرط کند علاوه بر پولی که قرض کرده، مقداری گندم هم به او بدهد یا این که مقداری طلای نساخته را قرض دهد و شرط کند همان مقدار را ساخته پس بگیرد - همه این ها ربا و حرام است، ولی اگر خود بدهکار بدون این که شرطی در کار باشد، مقداری اضافه کند، مانعی ندارد، بلکه مستحب است.

ب - ربای معاملی: آن است که مقداری از جنسی را که با وزن یا پیمانه می فروشند به زیادتر از همان جنس بفروشد، مثلاً، یک من گندم را به یک من و نیم گندم بفروشد، حتی اگر یکی از آن دو جنس، معیوب و دیگری سالم یا یکی مرغوب و دیگری نامرغوب باشد یا به دلیل جهات دیگر، تفاوت قیمت داشته باشد - مثل این که ده کیلو گندم مرغوب یا سالم را بدهد و پانزده کیلو نامرغوب یا ناسالم بگیرد و امثال آن - همچنین اگر اضافه ای از غیر جنس آن بگیرد - آن هم ربا و حرام است، بلکه اگر چیزی زیادتر نگیرد، ولی شرط کند که خریدار، کاری برای او انجام دهد، آن نیز ربا و حرام است. جنس هایی را که با عدد یا متر می فروشند - مانند تخم مرغ و پارچه و بسیاری از ظروف - یا با مشاهده می فروشند - مانند بسیاری از حیوانات - اگر تعداد کم تر را به تعداد بیش تر بفروشند، اشکال ندارد.^۱

۲- کتاب الرهن

«رهن» یا «گروگذارن» آن است که بدهکار با طلبکار قرارداد ببندد که مقداری از مال خود را نزد طلبکار بگذارد که اگر طلب او را به موقع ندهد، بتواند طلب خود را از آن مال بردارد.^۲ مالی که به عنوان وثیقه پیش طلبکار گذاشته می شود «مرهون» یا «رهن»، به فرد رهن گذار - که بدهکار است - «راهن» و به گیرنده آن - که طلبکار است - «مرتهن» گفته می شود.^۳ فقهای اسلام احکام رهن، شروط راهن و مرتهن و شروط مال مرهون را در این کتاب بررسی کرده اند. از جمله احکام رهن آن است که مرتهن نمی تواند بدون اذن راهن، در مال مرهون تصرف کند و اگر تصرف کند و مال تلف شود، ضامن است.^۴

۱- ر.ک. تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۳۶-۵۳۹. (القول فی الرّبا) و ص ۶۵۱-۶۵۶ (القول فی القرض).

۲- ر.ک. به: مفردات الفاظ قرآن، واژه «رهن».

۳- ر.ک. به: مصطلحات الفقه، ص ۲۷۸.

۴- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۸ «کتاب الرهن»، مسأله ۲۰.

۳- کتاب المفلس

«مُفْلَس» به کسی گفته می‌شود که از تصرف در مالش محجور شده باشد؛ زیرا مال او برای ادای بدهی‌هایش کافی نیست.^۱

حاکم شرع برای رسیدگی به دیون چنین شخصی او را ممنوع التصرف می‌کند تا دقیقاً رسیدگی شود و دیون طلبکاران به قدر امکان پرداخت گردد. در کتاب‌های فقهی، شروط ورشکستگی، کیفیت ممنوع التصرف بودن مفلس و تقسیم اموال او در میان طلبکاران مورد بحث قرار گرفته است.

۴- کتاب الحَجْر

«حجر» در لغت، به معنای منع است و در فقه، «محجور» به کسی گفته می‌شود که طبق قانون شرع، به عللی از تصرف در اموال خود منع شده باشد.^۲

افرادی که از نظر شرعی، محجور و از تصرف در مال خود ممنوع می‌باشند فراوانند، از جمله:

۱- مفلس - چنان که گذشت؛

۲- کودک تا وقتی که به حد بلوغ برسد و رشید شود؛

۳- مجنون

۴- سفیه؛ یعنی: کسی که مال خود را بیهوده مصرف می‌کند و توانایی نگه‌داری و معامله با آن را ندارد.^۳ احکام حجر به طور مفصل، در کتب فقهی بیان شده است.

۵- کتاب الضَّمان

«ضمان» یا «ضمانت» و «ضامن شدن» عبارت است از: عهده دار شدن پرداخت دین مدیون به طلبکار و پس از تحقق ضمانت، بدهکار بریء الذمه می‌گردد و بدهی‌اش بر ذمه ضامن می‌آید، به گونه‌ای که طلبکار می‌تواند طلب خود را از ضامن مطالبه کند. البته اگر ضامن به تقاضای مدیون ضمانت کرده باشد، می‌تواند پس از پرداخت بدهی به طلبکار، آن را از بدهکار بگیرد.^۴ ضمانت‌کننده را «ضامن»، بدهکار را «مضمون عنه» و طلبکار را «مضمون له» می‌گویند. شروط ضامن، مضمون عنه و مضمون له و احکام ضمانت در کتاب‌های فقهی تحت عنوان «کتاب الضمان» به تفصیل، بیان شده است.

۱- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۸.

۲- همان، ص ۱۲.

۳- همان، ص ۱۲-۲۴.

۴- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۵-۳۰.

مرحوم محقق در شرائع، احکام حواله و کفالت را نیز در کتاب ضمان بیان نموده، ولی بیش تر فقها آن‌ها را از کتاب ضمان جدا کرده‌اند. به عنوان نمونه، امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله، احکام ضمانت را در یک باب مستقل و احکام حواله و کفالت را نیز در باب دیگری، تحت عنوان «کتاب الحواله و الکفالة» بررسی کرده‌اند. اما شهید ثانی (ره) در لمعه، برای هر کدام از این سه موضوع، باب مستقلی منعقد کرده است.

در این کتاب، چون تقسیم مرحوم محقق را معیار قرار داده‌ایم، «حواله» و «کفالت» را ضمن کتاب «ضمان» معرفی می‌کنیم:

حواله

«حواله» عبارت است از: ارجاع طلبکار به شخص ثالث برای دریافت طلب خود. هرگاه بدهکار، طلبکار خود را حواله بدهد که طلبش را از دیگری بگیرد و طلبکار نیز قبول کند، بدهی بر ذمه آن شخص محول می‌شود، به شرط آن که او نیز قبول کند و راضی به چنین کاری باشد. در این صورت، بدهکار از بدهی خلاص می‌شود.

در اینجا، بدهکار را «مُحیل»، طلبکار را «مُحتال» و شخص سوم را «مُحال علیه» می‌گویند.^۱

کفالت

«کفالت» آن است که شخصی ضامن شود هر وقت طلبکار، بدهکار را خواست به او تحویل دهد. همچنین اگر کسی بر دیگری حقی داشته باشد یا ادعای حقی کند که دعوی او قابل قبول باشد، چنانچه شخصی ضمانت کند که هر وقت صاحب حق یا مدعی، طرف را خواست به دست او بدهد، چنین عملی را «کفالت» می‌گویند.^۲

به کسی که ضامن آوردن بدهکار نزد طلبکار یا صاحب حق می‌شود «کفیل»، به کسی که حقی بر دیگری دارد «مکفول له» (= طلبکار) و به کسی هم که حقی از دیگری بر عهده او است «مکفول» (= بدهکار) می‌گویند.^۳

۲- توضیح المسائل، مسألة ۲۳۲۲.

۱- همان، ص ۳۱-۳۴.

۳- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۸-۳۴.

درس نهم

عقود (۲)

۶- کتاب الصلح

«صلح» عبارت است از سازش و موافقت بر انجام کاری؛ مانند تملیک عین یا منفعتی یا اسقاط دین و یا حقی و شرط نیست پیش تر نزاعی واقع شده باشد.^۱

صلح ممکن است در مقابل عوضی یا بدون آن انجام گیرد. صلحی را که در مقابل عوض انجام می‌گیرد «صلح معوض» می‌نامند و صلحی که بدون عوض باشد «صلح غیر معوض» نام دارد هر دو صلح (اگر با شروط مقرر انجام گیرد) صحیح است، مگر این که حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند،^۲ همچنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) می‌خوانیم:

«... وَ الصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا أَحَلَّ حَرَامًا أَوْ حَرَّمَ حَلَالًا»^۳

هر نوع صلحی در بین مسلمانان جایز است، مگر صلحی که موجب حلال شدن حرام یا حرام شدن حلالی گردد.

بنابراین، صلحی که بر خلاف دستورات دینی و یا بر خلاف مصالح مسلمانان باشد صحیح نیست. اگر کسی مقدار بدهی خود را بداند و طلبکار او نداند، چنانچه طلبکار طلب خود را به کم‌تر از مقداری که هست، صلح کند، صحیح نیست و بدهکار نسبت به مقدار اضافی مدیون است، مگر این که مقدار بدهی خود را به او بگوید و او راضی شود یا چنان باشد که اگر مقدار طلب خود را هم می‌دانست، باز هم به این صلح راضی بود.^۴

۷- کتاب الشرک

«شرکت» معامله‌ی مشترکی است که به دو صورت انجام می‌گیرد:

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۶۱

۲- ر.ک. به همان، ص ۵۶۲

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۴۳

۴- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۶۳ مسأله ۱۳

الف - اختیاری و عقدی: عبارت از شرکتی است که چند نفر قرارداد می‌بندند و شرکتی را تشکیل می‌دهند؛ مانند شرکت‌های تجاری، زراعی و صنعتی.

ب - قهری و بدون عقد: عبارت است از شرکتی که بدون اراده صاحبان اموال صورت پذیرد؛ از قبیل شرکت وارثان در ماترک میّت، شرکت طلبکاران در اموال ورشکسته و شرکتی که در اثر امتزاج قهری مال دو یا چند نفر (در اثر تصادف و امثال آن) صورت گیرد، به گونه‌ای که قابل تشخیص و تمییز نباشد.^۱

انواع شرکت عقدی

فقهای اسلام چهار نوع شرکت عقدی مطرح کرده‌اند که یکی را صحیح و بقیه را باطل دانسته‌اند. در این جا، به هر یک از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- شرکت در اموال: شرکت در اموال عبارت است از: سرمایه‌گذاری چند نفر در انجام کاری مشترک و همه اقسام این نوع شرکت صحیح است.

در فقه، به این نوع شرکت «شرکه العنان» می‌گویند.^۲

۲- شرکت در اعمال: شرکت در اعمال عبارت است از این که چند نفر با هم قرار داد کنند در مزدی که می‌گیرند شریک باشند؛ مثلاً، چند نفر خیاط یا بتّا و معمار یا دلال و... قرار بگذارند که هر قدر مزد بگیرند با هم تقسیم کنند. این نوع شرکت، که «شرکه الابدان» نامیده می‌شود، باطل است، چه نوع کار همه شریک‌ها یکی باشد و یا متفاوت.

۳- شرکت در اعتبار: مشهورترین معانی شرکت در وجوه و اعتبار آن است که میان دو نفر، که در بین مردم آبرو مندند و مالی ندارند، عقدی واقع شود بر این که هر کدامشان به ذمه خود تا سر رسید معینی، چیزی بخرد و آن چیز خریداری شده بین آن‌ها به شراکت باشد، سپس آن را بفروشند و ثمن را پرداخت کنند و سود حاصل شده متعلق به آن‌ها باشد. اگر بخواهند که این سود از راه مشروعی حاصل شود، باید هر کدام از آن‌ها دیگری را وکیل کند تا در آنچه می‌خرد او را شریک سازد؛ به این ترتیب که برای هر دو و به ذمه هر دو بخرد که در این صورت، سود و زیان بین آن‌ها مشترک خواهد بود.^۳

۱- همان، ص ۶۲۲-۶۲۷.

۲- «عنان» به کسر عین، به معنای لجام اسب است که در این جا به دلیل تساوی شریک‌ها در حق تصرف در اموال مشترک، نام گذاری شده است. (ر.ک. به: شرح لمعه، ج ۱، ص ۴۳۴).

۳- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۲۴ مسئله ۵.

۴- شرکت در کل سود و زیان: اگر دو یا چند نفر با هم قرار بگذارند که در همه درآمدهایی که از هر راهی به دست می آورند، چه از راه تجارت، زراعت و مانند آن یا از راه ارث و امثال آن، همچنین در خسارت هایی که به هر کدام وارد می شود شریک باشند، شراکتشان صحیح نیست. این نوع شرکت در فقه، به «شركة المفاوضة» تعبیر می شود.^۱

۸- کتاب المضاربة^۲

یکی از قراردادهایی که به منظور شرکت در کارهای تجاری بسته می شود «مضاربة» است و آن عبارت از قراردادی است که میان دو نفر بسته می شود و بر مبنای آن، یکی عهده دار سرمایه و دیگری عهده دار کار برای تجارت می شود و اگر سودی به دست آمد، میان هر دو تقسیم می گردد.^۳ مضاربة فقط در مورد تجارت صحیح است. بنابراین، اگر کسی مالی را به کشاورز بدهد تا آن را در زراعت مصرف کند و حاصل آن بین هر دو باشد یا به صنعت کار بدهد تا در حرفه اش مصرف کند و فایده بین هر دو باشد، صحیح نیست و مضاربة واقع نمی شود.^۴ در مضاربة، عامل امین است. از این رو، اگر مالی زیر دست او عیب پیدا کرد یا تلف شد، ضامن نیست، مگر در صورت زیاده روی یا کوتاهی. همچنین است اگر زیانی متوجه تجارت آنها گردد. در این مورد، خسارت بر صاحب مال وارد می شود.

۹- کتاب المزارعة و المساقات

در کتاب شرائع، مبحث مزارعه و مساقات، هر دو تحت یک عنوان (کتاب) مطرح شده، اما در برخی از کتاب های فقهی مانند «لمعه» و تحریر الوسیله، هر کدام از این دو موضوع به صورت مستقل، طرح گردیده است. «مزارعه»^۵ آن است که مالک، زمین خود را در اختیار زارع بگذارد تا زراعت کند و سهم معینی از حاصل آن را به مالک بدهد.^۶

۱- ر.ک. به همان: شرح لمعه، ج ۱، ص ۴۳۵-۴۳۴.

۲- «مضاربة» مصدر باب مفاعله یا از «صَرَّبَ فی الْأَرْضِ» اخذ شده است، از لحاظ این که عامل مضاربة باید برای تجارت، سعی و کوشش کند که مستلزم مسافرت در زمین می باشد یا این که از «ضرب» اخذ شده از این نظر که سهم هر یک از مالک و عامل ضریب معینی از سود می باشد. (ر.ک. به: شرح لمعه، ج ۱، ص ۴۳۷).

۳- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۰۸. ۴- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۰۹، مسأله ۲.

۵- «مزارعه»، مصدر باب مفاعله از ماده «زَرَعَ» (زراعت و کاشتن) است.

۶- تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۳۵.

«مساقات»^۱ آن است که صاحب درخت، درختان میوه خود را تا مدت معینی در اختیار کسی بگذارد که آنها را آبیاری و رسیدگی نماید و سهم معینی از میوه‌های باغ را به عنوان حق الزحمه بر دارد و سهم معینی را هم به مالک بدهد.^۲

شروط و احکام هر کدام از مزارعه و مساقات در کتاب‌های فقهی به تفصیل بیان شده است.

تشابه و تفاوت مضاربه، مزارعه و مساقات

هر سه عنوان (مضاربه، مزارعه، مساقات) از این نظر که هر کدام نوعی شرکت کار و سرمایه است، شبیه هم هستند، با این تفاوت که:

مضاربه شرکت کار و سرمایه برای تجارت است.

مزارعه شرکت کار و سرمایه برای کشاورزی و زراعت است.

مساقات شرکت کار و سرمایه در باغ داری است.

استاد شهید مطهری پس از معرفی هر سه عنوان، درباره تفاوت این گونه شرکت‌ها با رباخواری می‌گویند:

این نکته لازم است یادآوری شود که در شرکت سرمایه و کار، (خواه به صورت مضاربه و خواه به صورت مزارعه یا مساقات) نظر به این که سرمایه به مالک تعلق دارد، هر گونه خطر و زیانی که متوجه سرمایه شود، از مال صاحب سرمایه است و از طرف دیگر، سود سرمایه قطعی نیست؛ یعنی: ممکن است سود کمی عاید شود و ممکن است هیچ سودی عاید نشود.

صاحب سرمایه تنها در صورتی که سودی عاید شود (چه کم و چه زیاد)، در همان سود، سهم و شریک خواهد شد. این است که سرمایه دار نیز مانند عامل، ممکن است سودی نبرد و ممکن است احياناً سرمایه‌اش تلف شود و از بین برود و به اصطلاح، «ورشکست» شود.

ولی در جهان امروز، بانکداران به صورت «ربا»، منظور خود را عملی می‌سازند و در نتیجه، سود معین در هر حال می‌برند، خواه عملیات تجاری یا کشاورزی یا صنعتی، که با آن سرمایه صورت می‌گیرد، سود داشته باشد و خواه نداشته باشد. فرضاً سود نداشته باشد

۱ - «مساقات»، مصدر باب مفاعله از ماده «سقی» (آبیاری کردن) است.

۲ - همان، ص ۴۶۲.

عامل (مباشر) مجبور است ولو با فروختن خانه خود، آن سود را تأمین نماید. و همچنین در این نظام، هرگز سرمایه دار ورشکست نمی‌شود؛ زیرا بر اساس نظام ربوی سرمایه دار سرمایه خود را در ذمه عامل و مباشر به صورت قرض داده است و در هر حال، دین خود را مطالبه می‌کند، هر چند تمام سرمایه از بین رفته باشد.

در اسلام، استفاده از سرمایه به صورت ربا- یعنی این که سرمایه دار پول خود را به صورت قرض به عامل و مباشر بدهد و دین خود را به علاوه مقداری سود در هر حال بخواهد- اکیدا «و شدیداً» ممنوع است.^۱

۱- آشنایی با علوم اسلامی، ج ۳ (فقه)، ص ۱۰۰-۱۰۱.

درس دهم عقود (۳)

۱۰- کتاب الودیعه

«ودیعه» یا «امانت» آن است که شخصی مال خود را به دیگری بسپارد تا آن را حفظ و نگه داری نماید. به امانت دهنده «مُودِع» و به امانت گیرنده «وَدْعَى» یا «مُسْتَوْدِع» و به مالی که به امانت داده شده «وَدِيعَه» گفته می‌شود.^۱

ودیعه از ناحیه هر دو طرف عقدی «جایز» است؛ یعنی: هر کدام از طرفین هرگاه بخواهد، می‌تواند عقد «ودیعه» را به هم بزنند و امانت را پس بگیرد یا پس دهد.^۲

شروط طرفین عقد و دیعه و احکام مخصوص به آن را فقهای اسلام به تفصیل، بیان کرده‌اند. از جمله احکام و دیعه این است که اگر کسی امانتی را بپذیرد، باید در نگه داری آن کوتاهی نکند و هر وقت صاحب امانت از او بخواهد، باید آن را بازگرداند، خواه صاحب امانت مسلمان باشد یا غیر مسلمان و اگر در نگه داری امانت کوتاهی نکرده باشد و زیاده روی هم ننماید، ولی اتفاقاً آن مال تلف شود، ضامن نیست.^۳

از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمودند:

«مَنْ خَانَ أَمَانَةً فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَرْدِّهَا إِلَى أَهْلِهَا ثُمَّ أَدْرَكَهُ الْمَوْتُ مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِي وَ يَلْقَى اللَّهَ وَ هُوَ عَلَيْهِ غَضَبَان، وَ مَنْ اشْتَرَى خِيَانَةً وَ هُوَ يَعْلَمُ فَهُوَ كَالَّذِي خَانَهَا»^۴

هر کس در امانت خیانت ورزد و آن را در دنیا به صاحبش برنگرداند، هنگام مرگ بر خلاف طریقت من می‌میرد و خدا را در حالی ملاقات می‌کند که بر او خشمگین است و کسی که مال مورد خیانت را آگاهانه بخرد، گناه او نیز مثل خائن به امانت است.

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۹۶.

۲- ر.ک. به: همان، مسأله ۳.

۳- ر.ک. به: همان، مسأله ۷، ۹، و ۱۵.

۴- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۷۷، حدیث ۲.

امانت مالکی و امانت شرعی

امام خمینی (ره) در خاتمهٔ مبحث ودیعه، امانت را به دو قسم «مالکی» و «شرعی» تقسیم کرده‌اند:

«امانت مالکی» آن است که با اذن مالک، مالی امانت داده شود، اعم از این که مقصود اصلی از آن همان امانت بودن مال در دست دیگری باشد - مثل ودیعه - یا این که مقصود چیزی دیگر بوده و امانت بودن مال مقدمهٔ آن باشد؛ مثل رهن، اجاره، مضاربه و عاریه. در همهٔ این موارد، چون مالک، مال خود را در اختیار دیگری قرار داده و او را «امین» دانسته حفظ آن بر عهدهٔ او است و اگر در حفظ آن کوتاهی کند و یا در استفاده از آن زیاده روی نماید و مال تلف شود یا معیوب گردد، ضامن است، ولی در غیر این دو صورت (تعدي و تفریط)، ضامن نیست.

«امانت شرعی» آن است که مالی بدان اذن مالکش، در اختیار دیگری قرار گیرد، اما عدوانی و غاصبانه هم نباشد، بلکه با اذن شرع مقدس اسلام این کار انجام شود؛ از قبیل قرار گرفتن مال کسی در اختیار دیگری به وسیلهٔ سیل، دزد، دیوانه، بچه و امثال آن و یا از طریق پیدا کردن مال گم شده یا این که مالی را خود مالک از روی اشتباه به کسی بدهد؛ مثلاً، خریدار یا فروشنده به اشتباه، بیش از حق به طرف پرداخت نماید و یا این که کسی صندوقی را بخرد و معلوم شود که فروشنده چیزی را که در داخل آن گذاشته بوده بر نداشته و به اشتباه، آن را به مشتری تحویل داده است.

در همهٔ این موارد، مال در دست طرف امانت شرعی است که باید آن را حفظ کند به مالکش برساند و اگر کوتاهی کند و مال تلف شود، ضامن است؛ ولی اگر بدون تعدي و تفریط تلف شود، ضامن نیست، بر خلاف صورت عدوانی و غصبی که اگر بدون تعدي و تفریط هم تلف شود، غاصب مال ضامن است.^۱

۱۱- کتاب العاریه

«عاریه» آن است که کسی مال خود را در اختیار کسی بگذارد تا از آن استفاده کند و چیزی هم به عنوان «اجرت» یا به عنوان دیگر از او نگیرد.^۲

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۰۶، خاتمه. ۲- ر.ک. به: همان، ص ۵۹۱.

عاریه دهنده را «مُعیر»، عاریه گیرنده را «مُسْتَعِیر» و مال عاریه داده شده را «عین مُستعاره» می‌گویند.

عین مستعاره باید به گونه‌ای باشد که استفاده حلال از آن با بقای اصل آن، امکان داشته باشد؛ مانند لباس و ظرف، ولی اگر به گونه‌ای باشد که در صورت استفاده، اصل آن از بین برود - مانند میوه و غذا - عاریه دادن آن صحیح نیست و می‌توان آن را «اباحه» کرد.

عاریه نیز مثل ودیعه، عقدی جایز است که هر کدام از «معیر» و «مستعیر» هر وقت خواست می‌تواند مال را پس بگیرد یا پس دهد.

تفاوت عاریه با ودیعه در این است که منظور از ودیعه حفظ و نگه داری مال است و مستودع حق تصرف ندارد، ولی منظور از عاریه این است که مستعیر در مال تصرف نماید.

عین مستعاره نیز مثل ودیعه در دست مستعیر امانت است و در غیر صورت تعدی و تفریط ضامن نمی‌باشد، مگر این که طلا یا نقره و یا «عاریه مضمونه» باشد؛ یعنی: هنگام عاریه دادن، شرط کرده باشند که در صورت تلف یا معیوب شدن مال، مستعیر ضامن است، اگر چه تعدی و تفریط نکرده باشد.^۱

۱۲- کتاب الاجاره

«اجاره» عبارت است از قراردادی که طی آن، منافع مال یا کار کسی در برابر اجرت معین، به دیگری واگذار می‌شود و دو گونه است:

۱- مورد اجاره حیوان یا چیزی از قبیل خانه و ماشین باشد که استفاده و بهره برداری از آن موجب از بین رفتن اصل آن نشود. در این صورت، به صاحب مال «مُوجِر»، به اجاره کننده «مُسْتَأْجِر» و به مال مورد اجاره «عین مُستأجره» گفته می‌شود.

۲- خود انسان متعهد شود که در مقابل دریافت مزدی، عمل خاصی را انجام دهد؛ از قبیل خیاطی، بتایی و نویسندگی. در این صورت نیز به اجاره کننده - که صاحب کار است - «مُسْتَأْجِر» و به شخص متعهد - که کارگر است - «أَجیر» گفته می‌شود.

عقد اجاره از ناحیه هر دو طرف «لازم» است؛ یعنی: هیچ یک از طرفین نمی‌تواند آن را بدون رضایت طرف مقابل و بدون داشتن خيار فسخ، بر هم بزند و همهٔ خيارات بیع در اجاره نیز وجود

۱- همان، ص ۵۹۴، مسألة ۱۲.

دارد، مگر خیار مجلس، خیار حیوان و خیار تأخیر که این سه نوع خیار فسخ در مورد اجاره جریان ندارد.^۱

احکام اجاره و شروط هر یک از موجر، مستأجر، اجیر، عین مستأجره و اجاره بها یا اجرت به تفصیل در «کتاب الاجاره» بیان شده است.

۱۳- کتاب الوکاله

«وکالت» آن است که کسی کاری را که شرعاً می‌تواند در آن دخالت و تصرف کند به دیگری واگذار نماید تا از طرف او انجام دهد. برای مثال، کسی را وکیل کند که خانه او را بفروشد یا همسری را برای او عقد کند.^۲ آن که به دیگری اختیار می‌دهد کاری را انجام دهد «مُوکِّل»، کسی که از طرف مُوکِّل برای انجام کاری برگزیده می‌شود «وکیل» و خود این عمل «توکیل» یا «وکالت» نامیده می‌شود.

وکالت در کارهای حرام یا در آنچه وکیل قدرت انجام آن را از نظر عقل یا شرع ندارد باطل است.

وکالت عقدی جایز است. پس هرگاه موکِّل، وکیل خود را از وکالت برکنار کنند، پس از رسیدن خبر به او، عزل می‌شود، ولی اگر پیش از رسیدن خبر به او، کاری را انجام داده باشد، صحیح است. اما وکیل هر موقع بخواهد، می‌تواند از وکالت کناره‌برد، هر چند موکِّل غایب باشد.^۳

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله ج ۱، ص ۵۷۳، مسأله ۹.

۲- ر.ک. به: مسالک الافهام، ج ۱، ص ۳۳۲.

۳- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۵، مسأله ۲۲.

درس یازدهم

عقود (۴)

۱۴- کتاب الوقوف و الصدقات

این کتاب مشتمل بر دو مبحث است: «وقف» و «صدقه» که هر دو را به ترتیب معرفی می‌کنیم:

الف - وقف

در تعریف، «وقف» را «حبس عین مال و آزاد ساختن منافع آن» گفته‌اند. منظور از «حبس عین» این است که عین مال وقف شده را نمی‌توان در معرض خرید و فروش یا نقل و انتقالات دیگر قرار داد و برای همیشه، در صورت وقف باقی خواهد ماند.^۱

منظور از «آزاد ساختن منافع» هم این است که همه افراد موقوف علیهم (کسانی که چیزی برای آنان وقف شده) می‌توانند از منافع آن بهره‌مند شوند.

امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله، پس از تعریف «وقف» می‌نویسند:

وقف دارای فضیلت بسیار و ثواب فراوان است و در روایت صحیح از امام صادق (ع) آمده است:

«لَيْسَ يَتَّبِعُ الرَّجُلَ بَعْدَ مَوْتِهِ مِنَ الْأَجْرِ إِلَّا ثَلَاثُ خِصَالٍ: صَدَقَةٌ أَجْرُهَا فِي حَيَاتِهِ فَهِيَ تَجْرِي بَعْدَ مَوْتِهِ وَ سُنَّةٌ هَدَى سَنَهَا فَهِيَ يُعْمَلُ بِهَا بَعْدَ مَوْتِهِ أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ»^۲

پس از مرگ انسان، چیزی از پاداش دنیا به او نمی‌رسد، مگر از سه چیز، صدقه‌ای که در حال حیات خود جاری (وقف) کرده که پس از مرگ او نیز ادامه دارد (و درآمد آن در راه خیر صرف می‌شود)، راه و رسم نیکی که در زمان خود تأسیس کرده و پس از مرگ او نیز همچنان مورد عمل قرار می‌گیرد و فرزند صالحی که برای او دعا (و استغفار) می‌نماید.

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۲: فرهنگ معارف اسلامی، واژه «وقف».

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۷۱.

وقف به لحاظ موقوف علیه (مورد مصرف وقف)، به دو نوع «وقف عام» و «وقف خاص» تقسیم می شود:

«وقف عام» آن است که بر جهت عام مثل مساجد و مدارس و یا بر عنوان عام مثل فقرا و ایتام وقف شود.

«وقف خاص» آن است که بر شخص یا اشخاص مخصوص مثل فرزندان و نوادگان واقف یا دیگری وقف شود.^۱

در این که آیا در وقف، قصد قربت شرط است یا نه، نظرات فقها گوناگون است؛ امام خمینی (ره) قصد قربت را شرط ندانسته، فرموده اند:

اقوا این است که در وقف - حتی در وقف عام - قصد قربت شرط نیست، اگر چه احتیاط اقتضا می کند که در همه اقسام وقف، قصد قربت را شرط بدانیم.^۲

ب - صدقه

«صدقه» عبارت است از: مقدار مالی که آن را از دارایی خود خارج کنند و با قصد قربت، به مستمندان بدهند و دو نوع است: واجب (زکات مال و زکات فطره) و مستحب.^۳

امام خمینی (ره) پس از نقل چند روایت در فضیلت صدقه مستحبی، می نویسد:

۱- در تحقق صدقه، قصد قربت شرط است، ولی عقد خاصی در آن معتبر نیست، بلکه با هر لفظ و عملی که از دادن مال به طور مجانی و با قصد قربت حکایت کند، صدقه محقق می شود. قبض (گرفتن) و اقباض (دادن) نیز در آن شرط است؛ یعنی: تازمانی که مالی را به فقیر نداده و او تحویل نگرفته، صدقه محقق نشده است، اگر چه با لفظ، عقد صدقه را خوانده باشد.

۲- پس از آن که فقیر صدقه را تحویل گرفت، پس گرفتن آن جایز نیست، اگر چه طرف بیگانه باشد.

۳- صدقه سید به سید و غیر سید جایز و حلال است، اگر چه مثل زکات واجب باشد، ولی از غیر سید به سید، صدقه مستحبی حلال و صدقه واجب حرام است.

۴- صدقه دهنده باید بالغ و عاقل باشد و سفیه یا ورشکسته نباشد. پس صدقه کودک اگر چه ده ساله باشد، صحیح نیست.

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۷۰، مسأله ۳۴. ۲- همان، ص ۶۴، مسأله ۷.

۳- ر.ک. به: مفردات الفاظ قرآن، واژه «صدق»؛ فرهنگ معارف اسلامی، واژه «صدقه»؛ مصطلحات الفقه، ص ۳۲۴.

۵- در گیرنده صدقه مستحبی، احتیاج شرط نیست، همچنین شیعه یا مسلمان بودن آن نیز شرط نیست. بنابراین، صدقه دادن به شخص غنی، سنی و کافر ذمی نیز جایز است، اگر چه خویشاوند نباشد.^۱

۱۵- کتاب السَّکَنی و الحبس

«حبس» آن است که کسی منافع ملک خود را در موردی تعیین کرده و طبق آنچه معین نموده مصرف شود؛ مثل این که آن را در یکی از راه‌های خیر و محل‌های عبادت از قبیل کعبه معظمه یا مساجد و مشاهد مشرفه حبس نماید.^۲

«سکنی» آن است که حق سکونت در خانه‌ای را برای شخصی قرار دهد و سه صورت دارد:

- ۱- برای سکونت در خانه، مدت تعیین نکند؛ در این صورت، پس از یک روز سکونت، هر گاه خواست، می‌تواند ساکن را از خانه بیرون کند. به این «سُکَنی» گفته می‌شود.
- ۲- مدت سکونت تا پایان عمر صاحب خانه یا پایان عمر سکونت کننده تعیین شود؛ در این صورت، پیش از انقضای مدت، کسی نمی‌تواند او را از خانه بیرون کند و به این «عُمَری» می‌گویند.

۳- برای سکونت، مدت مشخصی مثل یک سال یا دو سال تعیین شود. در این صورت نیز کسی نمی‌تواند پیش از پایان مدت، ساکن را از خانه بیرون کند و به این «رُقَبی» گفته می‌شود. در همه موارد مزبور، اصل مال از ملک مالک خارج نمی‌شود. بنابراین، مالک می‌تواند آن را بفروشد، در عین حال که این عقدها نیز تا پایان مدت خود، قابل اجرا است و مشتری نمی‌تواند آن‌ها را ابطال نماید. فقط در صورت جهل، می‌تواند معامله را فسخ کند یا به همان صورت بپذیرد.^۳

۱۶- کتاب الهبات

«هبه» عبارت است از خارج ساختن مال از ملک خود و به ملک دیگری در آوردن آن به طور رایگان و آن قراردادی است که به ایجاب و قبول احتیاج دارد، به هر لفظی که مقصود را برساند. به هبه کننده «واهب» و به هبه شده «موهوب» و به مال مورد هبه «عین موهوبه» گفته می‌شود.

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۹۰ و ۹۱، مسائل ۵-۱.

۲- همان، ص ۸۷، مسألة ۱.

۳- شرائع الاسلام، ص ۱۵۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۸۷ و ۸۸، مسائل ۲، ۵ و ۶.

در صحت هبه، شرط است که قبض و اقباض انجام گرفته باشد. بنابراین، اگر پس از عقد هبه و پیش از قبض و اقباض، واهب یا موهوب له بمیرد، عقد هبه به هم می‌خورد و مال به واهب یا وارثان او بر می‌گردد.^۱

در هبه، قصد قربت شرط نیست، ولی اگر به قصد تقرب به خدا باشد بهتر و ثوابش بیش‌تر است.

هبه از عقود جایز است؛ یعنی: هرگاه «واهب» خواست، می‌تواند آن را به هم‌بزند و هدیه خود را پس بگیرد، مگر در موارد ذیل:

۱- هبه معوض باشد؛ یعنی: موهوب له نیز در مقابل هدیه واهب، چیزی به او بدهد، چه با شرط قبلی باشد و چه بدون شرط.

۲- بین واهب و موهوب له خویشاوندی نسبی باشد؛

۳- واهب در هبه خود قصد تقرب به خدا کرده باشد؛ (در این صورت، نیز هبه معوض می‌شود؛ (چون عوض هبه خود را در واقع، از خدا گرفته است).

۴- عین موهوبه با تصرف موهوب له یا غیر آن از بین نرفته باشد؛

۵- موهوب له در عین موهوبه تغییر اساسی داده باشد؛ از قبیل فروش یا هبه به دیگری، بریدن پارچه، آرد کردن گندم و مانند آن؛

۶- یکی از طرفین هبه (واهب و موهوب له) بمیرد.^۲

در مواردی که پس گرفتن هبه جایز است، باز هم بهتر است که واهب آن را پس نگیرد؛ زیرا پس گرفتن هدیه بین مردم کاری نامطلوب شمرده می‌شود و در روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمودند:

«مَنْ رَجَعَ فِي هَبِّهِ فَهُوَ كَالرَّاجِعِ فِي قَيْئِهِ»^۳

کسی که هدیه خود را پس بگیرد مانند کسی است که چیزی را که قی کرده دوباره بخورد.

۱۷- کتاب السبق و الرمايه

«سَبَق» به معنای مسابقه دادن و «رمايه» به معنای تیراندازی است و در اصطلاح فقهی، نوعی

۱- ر.ک. به تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۶ و ۵۷، مسائل ۱، ۳ و ۷.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۸-۶۰، مسائل ۸، ۹، ۱۱ و ۱۷.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴۴.

عقد و شرط بندی است برای مسابقه سوارکاری و تیراندازی که فایده آن تمرین و کسب مهارت در تیراندازی و اسب دوانی برای آمادگی در میدان جنگ است.^۱

در اسلام، با این که هرگونه مسابقه با شرط بندی تحت عنوان «قمار» ممنوع و از گناهان کبیره شمرده شده، ولی به منظور آموزش فنون جنگ برای ایجاد حس مقاومت در میان مسلمانان و آمادگی برای دفاع از حملات احتمالی دشمنان، مسابقه «سوارکاری» و «تیراندازی» نه تنها ممنوع نیست بلکه در برخی از روایات، مسلمانان برای انجام آن تشویق شده و سبق و رمایه از مصادیق آیه شریفه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ»^۲ معرفی شده است.^۳

این نکته را نباید از نظر دور داشت که سبق و رمایه در صدر اسلام با اسب و شتر و تیرکمان انجام می گرفته است و امروزه که وسایل جنگی و سواری به صورت سلاح های مدرن و تانک و هواپیما و زیردریایی و اثر درافکن در آمده و در آینده نیز وسایل مدرن تری اختراع خواهد شد، از این رو، ذکر تیراندازی با تیر و کمان و نیز اسب دوانی به عنوان مصادق رایج در زمان های گذشته است. به همین دلیل، نباید به ظاهر لفظ تیر و کمان و اسب دوانی جمود ورزید.

۱۸- کتاب الوصیه

«وصیت» عبارت است از سفارش هایی که انسان در مورد اموال و یا فرزندان کوچکش برای پس از مرگ خود می نماید.^۴

وصیت کردن برای هر مسلمانی، به خصوص اگر حق یا امانت کسی نزد او باشد و یا نماز، روزه، خمس، زکات و دیگر وظایف شرعی در ذمه او قرار دارد، واجب است.^۵

شخصی به نام ابوصباح کنانی می گوید: از امام صادق (ع) درباره وصیت سؤال کردم، فرمودند:

«هِيَ حَقٌّ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۶

وصیت کردن بر هر مسلمانی لازم است.

اگر کسی وصیت کند که پس از من، فلان مال را به فلان شخص بدهید، این نوع وصیت را «وصیت تملیکیه» می گویند و در صورتی که بیش از ثلث همه اموالش را در بر نگیرد، نافذ است.

۱- ر.ک. به شرح لمعه، ج ۲، ص ۲۲.

۲- انفال (۸)، آیه ۶۰.

۳- ر.ک. به: وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴۹-۲۵۲.

۴- ر.ک. به: فرهنگ معارف اسلامی، واژه «وصیت».

۵- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۹۳، مسئله ۱.

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۵۸.

اما اگر وصیت کند که پس از من، برایم اعمالی انجام دهید؛ مثل نماز، روزه و حج، به این نوع وصیت «وصیت عهدیه» گفته می‌شود.

وصیت کننده را «مُوصِی»، کسی را که مسؤول انجام آن قرار داده می‌شود «وَصِی» یا «مُوصِی إِلَیْهِ»، مالی را که درباره آن وصیت می‌شود «مُوصِی بِهِ» و کسی را که به نفع او وصیت می‌شود «مُوصِی لَهُ» می‌نامند.^۱

احکام و شروط وصیت در کتب فقهی تحت عنوان «کتاب الوصیّه» به تفصیل، بیان شده است.

۱۹- کتاب النکاح

«نکاح» عقد و قرارداد خاصی است که مقصود از آن شرکت در زندگی و ایجاد نوعی اتحاد و رابطه قانونی و شرعی بین زن و مرد است و دارای خصوصاتی می‌باشد که آن را از سایر عقود متمایز می‌سازد.^۲

درباره نکاح و ازدواج، در میان هر ملت و جمعیتی به تناسب روحیه و آداب و رسوم آنان، قوانین و تشریفات خاصی از قدیم وجود داشته است و هم اکنون نیز وجود دارد. دین مقدس اسلام نیز اهمیت خاصی به نکاح داده است.

ازدواج یکی از مستحبات بسیار مؤکد اسلام می‌باشد و احادیث بسیاری از پیامبر گرامی (ص) و اهل بیت مکرم ایشان (ع) درباره ترغیب به ازدواج و مذمت ترک آن صادر شده است.

از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده که فرمودند:

«مَا بُنِيَ بِنَاءٌ فِي الْإِسْلَامِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ التَّزْوِيجِ»^۳

هیچ نهادی در اسلام بنیان گذاری نشده است که نزد خدای متعال محبوب تر از ازدواج (و تشکیل خانواده) باشد.

فقه‌های اسلام در باب نکاح، درباره شروط عقد نکاح و «محارم» - یعنی: کسانی که ازدواجشان با همدیگر حرام است - به بحث پرداخته‌اند. همچنین درباره دو نوع ازدواج «دائم» و «منقطع» و درباره «نشوز» - یعنی: سرپیچی هر یک از زن و مرد از وظایف خود نسبت به حقوق طرف دیگر - و نیز درباره نفقات و لزوم اداره اقتصادی زن و فرزند از طرف پدر و کلیه حقوق مدنی خانواده بحث کرده‌اند.

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۹۴، مسألة ۴. ۲- ر.ک. به: مصطلحات الفقه، ص ۵۴۶.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴.

درس دوازدهم

ایقاعات (۱)

منظور از ايقاعات امور یک طرفه‌ای است که برای تحقق آن‌ها نیازی به وجود دو طرف ایجاب و قبول نیست، بلکه با صیغه یک جانبه محقق می‌شود و نیازی به قبول ندارد.^۱ محقق حلّی (ره) در این بخش یازده باب ذکر کرده که به قرار ذیل است:

۱- کتاب الطلاق

«طلاق» در لغت، به معنای ترک کردن، آزاد و رها شدن و جدا گردیدن است؛ «طَلَّقَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ زَوْجِهَا» یعنی: زن از شوهرش جدا شد و او را ترک کرد.^۲

در اصطلاح شرعی نیز عبارت از «گسستن پیوند از دواج با صیغه مخصوص» است.^۳ در روایات اسلامی، از «طلاق» به عنوان یک عمل حلال مبعوض نام برده شده است. در حدیث صحیح، از امام صادق (ع) نقل شده که فرمودند:

«مَا مِنْ شَيْءٍ مِمَّا أَحَلَّهُ اللَّهُ أَبْغَضُ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلَاقِ»^۴

در میان چیزهایی که خداوند حلال فرموده چیزی نزد او مبغوض‌تر از «طلاق» نیست. مردی که همسر خود را طلاق می‌دهد باید بالغ و عاقل باشد و به اختیار خود طلاق دهد. بنابراین، طلاق از روی اجبار، باطل است. همچنین مرد باید قصد جدّی برای طلاق داشته باشد. پس اگر صیغه طلاق را به شوخی بگوید، صحیح نیست.^۵ زن باید هنگام طلاق از عادت ماهانه و نفاس پاک باشد و شوهرش در آن پاکی، با او نزدیکی نکرده باشد.^۶

۱- ر.ک. به: نضد القواعد الفقهیه، ص ۷.

۲- المنجد، واژه «طلق».

۳- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، ج ۳۲، ص ۲.

۴- وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۸.

۵- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۲۵، مسألة ۱ و ۳.

۶- همان، ص ۳۲۷، مسألة ۱۰.

علاوه بر شروط یاد شده، در صحّت طلاق شرط است که اجرای صیغه آن در حضور دو شاهد عادل انجام گیرد.^۱

طلاق به دو قسم «رجعی» و «بائن» تقسیم شده است:

الف - طلاق رجعی آن است که مرد پس از طلاق نیز می تواند تا وقتی که عده زن تمام نشده، طلاق را بر هم بزند و به زن خود رجوع نماید.

ب - طلاق بائن آن است که مرد پس از طلاق، حق رجوع در عده را ندارد و بر پنج قسم است:

۱- طلاق زنی که نه سالش تمام نشده است؛

۲- طلاق زنی که یائسه باشد (بیش از پنجاه یا شصت سال داشته باشد)؛

۳- طلاق زنی که شوهرش با او نزدیکی نکرده باشد؛

۴- طلاق زنی که او را سه بار طلاق داده اند؛

۵ و ۶- طلاق خُلَع و مبارات که شرح آن خواهد آمد.

غیر از این موارد، هر طلاقی که صحیح باشد طلاق رجعی محسوب می شود.^۲

۲- کتاب الخُلَع و المبارات

خلع و مبارات نیز دو نوع طلاق بائن است.

الف - خُلَع

«خُلَع» بر وزن غُسل، اسم مصدر است از خُلِعَ به معنای کندن و در آوردن لباس؛ زیرا زن و شوهر به منزله لباس همدیگرند: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»^۳ و با طلاق، آن لباس کنده می شود. از این نظر، تعبیر به «خُلَع» شده است.^۴

زنی که دوست ندارد با شوهرش زندگی کند و بیم آن می رود که ادامه زندگی مشترک آنان عواقب بدی داشته باشد، می تواند مهر خود یا مال دیگری را به او ببخشد تا طلاقش دهد. این را «طلاق خُلَع» گویند. در طلاق خُلَع، همین که مرد طلاق داد حق رجوع ندارد، مگر این که زن بخواهد آنچه را بذل کرده پس بگیرد. در این صورت، شوهر نیز حق رجوع پیدا می کند.

۱- همان، ص ۳۳۱، مسألة ۹.

۲- همان، ص ۳۳۲.

۳- بقره (۲)، آیه ۱۸۷: آنان لباس شما هستند و شما لباس آنها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید).

۴- ر.ک. به: مسالک الافهام، ج ۲، ص ۵۸.

طلاق خلع ایقاع است، ولی از این نظر که اجرای صیغه آن احتیاج به دو طرف دارد (بذل از طرف زن و طلاق از طرف شوهر)، شبیه عقد است.^۱

ب - مبارات

«مباراة» و «مباراة» مصدر باب مفاعله، به معنای جدا شدن از یکدیگر است.^۲ هرگاه زن و شوهر یکدیگر را نخواستند و زن مهر خود یا مال دیگری را به مرد بخشد که او را طلاق دهد، این را «طلاق مبارات» می‌نامند.

در طلاق مبارات نیز مثل خلع، مرد حق رجوع ندارد، مگر این که زن به بذل خود رجوع کند. تفاوت مهم مبارات با خلع در دو چیز است:

- ۱- در مبارات کراهت طرفینی است، ولی در خلع، فقط از طرف زن است.
- ۲- مالی را که زن در مبارات می‌بخشد باید کم‌تر از مهر باشد، ولی در خلع، ممکن است بیش‌تر از مهر هم باشد.^۳

۳ - کتاب الظهار

«ظهار» در جاهلیت، نوعی طلاق بود، به این صورت که شوهر به زن می‌گفت: أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي، یعنی: تو نسبت به من مانند پشت مادرم هستی. با همین جمله، زن مطلقه شناخته می‌شد. دین اسلام آن را تغییر داد و «ظهار» را طلاق به حساب نیاورد. دستور اسلام در مورد «ظهار» این است که اگر مردی چنین کاری کرد باید کفاره بدهد و تا زمانی که کفاره نداده، نزدیکی او با زنش حرام است.

کفاره «ظهار» آزاد کردن یک بنده است؛ اگر ممکن نشد، دو ماه متوالی روزه گرفتن و اگر آن هم ممکن نشد، به شصت فقیر طعام دادن.^۴

محقق حلی (ره) در ادامه «کتاب الظهار»، بحث مفصلی درباره انواع کفارات و کیفیت ادای

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۴۹-۳۵۲، مسائل ۱، ص ۱۳ و ۱۶.

۲- ر.ک. به: مسالک الافهام، ج ۲، ص ۵۸.

۳- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۵۳، مسائل ۱۸، ۱۹ و ۲۰.

۴- ر.ک. به: سورة مجادله (۵۸)، آیات ۴-۱؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۵۴-۳۵۶، مسائل ۱، ۷ و ۹.

آن‌ها انجام داده است. ولی امام خمینی (ره) بحث کفّارات را در باب مستقلی تحت عنوان «کتاب الکفّارات» مطرح کرده است.

۴- کتاب الإیلاء

«ایلاء» به معنای سوگند خوردن است، ولی در این جا، منظور سوگند خاصی است؛ به این معنا که مرد برای اذیت همسرش، سوگند یاد کند که برای همیشه یا مدت معین (بیش از چهار ماه) با او نزدیکی نکند.

اگر زن تحمّل نماید و در این مدت، شکایتی نکند، حرفی نیست (و در صورت مباشرت با زن باید کفّاره بپردازد) و اگر زن شکایت کند، حاکم شرع مرد را احضار می‌کند و چهار ماه به او مهلت می‌دهد. اگر در این مدت برگشت و کفّاره سوگند را داد، زن بر شوهر خود حلال می‌شود. در غیر این صورت، حاکم شرع او را میان دو کار مختیر می‌کند: نقض سوگند و دادن کفّاره یا طلاق دادن زن. اگر مرد یکی از این دو کار را انتخاب کند، دیگر کسی با او کاری ندارد، و گرنه حاکم شرع او را زندانی می‌کند و در آب و غذا بر او سخت‌گیری می‌نماید تا یکی از این دو کار را انجام دهد. نقض سوگند در همه جا حرام است، ولی در این جا، نه تنها حرام نیست، بلکه واجب تخییری است.^۱

۵- کتاب اللعان

«لعان» بر وزن کتاب، مصدر باب مفاعله از ماده «لعن» به معنای نفرین و طرد از خیر و در اصطلاح شرعی، نوعی مباحله است برای دفع حد یا نفی ولد (فرزند)^۲.

اگر کسی مسلمانی را متهم به فحشا کند، ولی شاهد نداشته باشد، بر متهم کننده هشتاد ضربه شلاق به عنوان حدّ «قذف» زده می‌شود.^۳

اگر مردی همسر خود را متهم به فحشا کند یا کودکی را که از همسرش متولد شده فرزند خود نداند، ولی زن ادعای شوهر را تکذیب و انکار نماید، باید نزد حاکم شرع بروند و در حضور او، «لعان» کنند.

کیفیت لعان به این ترتیب است:

۱- ر.ک. به: بقره: آیه ۲۲۶ و ۲۲۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۵۷، مسائل ۵-۱.

۲- ر.ک. به: شرح لمعه، ج ۲، ص ۱۷۴.

۳- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۷۴-۴۷۶، مسائل ۲، ۳ و ۴.

- ۱- هر دو در حضور حاکم شرع، به حالت قیام می ایستند.
- ۲- مرد پس از تکرار ادعای خود، چهار بار می گوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي لِمِنَ الصَّادِقِينَ فِيمَا قُلْتُ»؛ یعنی: خدا را گواه می گیرم که در ادعای خود (نسبت به زنا یا نفی ولد) صادق و راستگو هستم.
- ۳- سپس یک بار می گوید: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ إِنْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ یعنی: اگر در ادعای خود دروغگو باشم، لعنت خدا بر من باد.
- ۴- اگر زن ادعای مرد را قبول نداشته باشد، چهار بار می گوید: «أَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنَّهُ لِمِنَ الْكَاذِبِينَ فِي مَقَالَتِهِ»؛ یعنی: خدا را گواه می گیرم که او (شوهر) در ادعای خود دروغگو است.
- ۵- آن گاه می گوید: «إِنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيَّ إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ»؛ یعنی: اگر او در ادعای خود راستگو باشد، خشم خدا بر من باشد.^۱

آثار لعان

- اگر لعان با شروط مقرر و به طور صحیح، انجام پذیرد و حاکم شرع به صحت آن حکم دهد، آثار ذیل را به دنبال خواهد داشت:
- ۱- به هم خوردن عقد نکاح و جدایی بین زن و شوهر (بدون طلاق)؛
 - ۲- حرمت ابدی، یعنی: آن زن و مرد هیچ گاه به یکدیگر حلال نمی شوند، حتی با عقد مجدد.
 - این دو اثر در هر «لعان» - چه در قذف باشد و چه در نفی ولد - وجود دارد.
 - ۳- در لعان، برای قذف، حدّ قذف از مرد و حدّ زنا از زن ساقط می گردد. پس اگر مرد به دنبال قذف، لعان کرد، ولی زن از لعان خودداری نمود، مرد از حدّ قذف نجات می یابد و به زن حدّ زنا زده می شود؛ زیرا لعان مرد به منزله چهار شاهد عادل است.
 - ۴- در لعان برای نفی ولد، نسبت بین آن بچه و مرد و خویشاوندان او قطع می شود و از همدیگر ارث نمی برند، ولی نسبت میان بچه و مادرش و خویشاوندان او قطع نمی شود و از همدیگر ارث می برند.^۲

۱- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۱ و ۳۶۲، مسائل ۱۱-۱۵.

۲- ر.ک. به: همان، ص ۳۶۲، مسألة ۱۶.

درس سیزدهم ایقاعات (۲)

ع- کتاب العتق

«عتق» به معنای آزاد کردن بردگان است.

موجبات آزادی

فقها در این کتاب، موجبات آزادی بردگان را مورد بحث و بررسی قرار داده و آن را در چهار چیز خلاصه کرده‌اند:

- ۱- مباشرت: منظور این است که مالک برای ادای کفاره یا برای رضای خدا، برده‌ای را آزاد می‌کند.
- ۲- سرایت: اگر برده‌ای یک قسمت از او آزاد شد، همین آزادی جزئی به کل او سرایت می‌کند؛ به این ترتیب که قیمت بقیه آن رانیز کسی یا خودش می‌پردازد و آزاد می‌شود.
- ۳- ملک: منظور این است که اگر برده‌ای را پدر یا مادر یا جدّ و جدّه - هر چه بالا رود - و یا یکی از فرزندان و فرزند زادگان - هر چه پایین رود - مالک شود، به خودی خود آزاد می‌گردد.
- ۴- عوارض: اگر برده‌ای به برخی از عوارض مثل کوری یا جذام مبتلا شود، خود به خود آزاد می‌گردد.^۱

با همین روش صحیحی که دین مقدس اسلام برای از بین بردن برده داری به کار گرفت، در نهایت، منجر به آزادی بسیاری از بردگان و کم رنگ شدن برده داری در جهان شد. استاد شهید مطهری (ره) در این باره می‌نویسند:

در اسلام، یک سلسله مقررات در مورد بردگان وضع شده است. اسلام برده گرفتن را منحصرأ در مورد اسیران جنگی مشروع می‌داند و هدف از برده گرفتن بهره کشی از آنها

۱- ر.ک. به: شرائع الاسلام، ص ۲۳۳- ۲۳۷.

نیست، بلکه هدف این است که اجباراً مدتی در خانواده‌های مسلمان واقعی زندگی کنند و تربیت اسلامی بیابند و این کار، خود به خود، به اسلام و تربیت اسلامی آن‌ها منجر می‌گردد و در حقیقت، دوران بندگی دالانی است که بردگان از آزادی دوره کفر تا آزادی دوره اسلام طی می‌کنند. پس هدف این نیست که بردگان برده بمانند، هدف این است کافران تربیت اسلامی بیابند و در حالی آزادی اجتماعی داشته باشند که آزادی معنوی کسب کرده‌اند. از این رو، آزادی بعد از بردگی هدف اسلام است. لهذا، اسلام برنامه وسیعی برای «عتق» - یعنی: آزادی - فراهم کرده است. فقها نیز نظر به این که هدف اسلام «عتق» است، نه «رق»، بابتی که باز کرده‌اند تحت عنوان «کتاب العتق» است، نه «کتاب الرق».^۱

۷- کتاب التدبیر والمکاتبة و الاستیلاذ

«تدبیر، مکاتبه و استیلاذ» هر کدام یکی از اسباب آزادی بردگان است. «تدبیر» آن است که مالک وصیت کند پس از مرگ او برده‌اش آزاد شود. «مکاتبه» آن است که برده‌ای با مالک خود قرار داد ببندد که با پرداخت مبلغی، به تدریج آزاد شود. «استیلاذ» آن است که کنیزی از مالک خود بچه دار شود. چنین زنی پس از مرگ مالکش، در سهم ارث فرزند خود قرار می‌گیرد و آزاد می‌شود.^۲

۸- کتاب الاقرار

«اقرار» عبارت است از خبر قاطع دادن به یک حق لازم بر خبردهنده یا به چیزی که حق یا حکمی را برای او در پی دارد یا به نفی حقی برای او یا چیزی که نفی حقی را در پی دارد؛ مثل این که بگوید: «این که در دستم قرار دارد مال فلانی است» یا «بر فلانی چنین جنایتی کردم» یا «دزدی کردم» یا «من بر دیگری حقی ندارم» یا «آنچه را فلانی تلف کرده مال من نیست» و مانند این‌ها.^۳ اقرار جای هر مدرک و شاهی را می‌گیرد. از این رو، اگر عاقلی به موضوعی اعتراف نماید، مسؤولیت حقوقی یا جزایی پیدا می‌کند و باید تکلیف و تعهدی را که لازمه اقرار و اعتراف او است، انجام دهد.

۱- آشنایی با علوم اسلامی، بخش فقه، ص ۱۰۹. ۲- ر.ک. به: شرائع الاسلام، ص ۲۳۷-۲۴۶.

۳- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹.

در روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است:

«إِقْرَارُ الْعَقْلَاءِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ جَائِزٌ»^۱

اعتراف عاقلان بر ضرر خودشان نافذ و مورد قبول است.

و در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم:

«الْمُؤْمِنُ أَصْدَقُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ سَبْعِينَ مُؤْمِنًا عَلَيْهِ»^۲

مؤمن نسبت به ضرر خود از هفتاد مؤمن دیگر راستگوتر است.

اقرار و اعتراف، در صورتی نافذ است که دارای شروط ذیل باشد:

۱- بالغ بودن مُقَرَّر؛ اگر کودک به چیزی اعتراف کند، نافذ نیست، به خصوص اگر کم‌تر از ده سال داشته باشد یا مورد اعتراف او چیزی غیر از مال خودش باشد.

۲- عاقل بودن مُقَرَّر؛ اعتراف دیوانه یا مست نافذ نیست.

۳- از روی قصد و عمد باشد؛ اگر کسی از روی اشتباه یا به شوخی، به چیزی اعتراف کند نافذ نیست.

۴- از روی اختیار باشد؛ اگر کسی را مجبور کنند که به چیزی اعتراف کند، اعتراف او نافذ نیست.

۵- الفاظ اقرار بر مطلب مورد نظر دلالت صریح داشته باشد و یا ظاهر در آن باشد و مقرّر، جملات مبهم و دو پهلوی به کار نبرد. تشخیص این در هر زبان، با عرف اهل همان زبان است.

۶- مضمون اقرار مُقَرَّر به ضرر خودش باشد، نه به ضرر دیگری.^۳

۹- کتاب الجعالة

«جعالة» آن است که قرار بگذارند در مقابل انجام کاری صحیح و عقلایی، مال معینی را بدهند، مثلاً، کسی اعلان کند: «هر کس کتاب گم شده مرا پیدا کند، هزار تومان به او می‌دهم» و یا «هر کس کتاب یا مقاله‌ای بنویسد به او جایزه می‌دهم». به کسی که این قرار را می‌گذارد «جاعل» و به شخصی که آن کار را انجام می‌دهد «عامل» می‌گویند.^۴

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۳، ص ۱۸۴.

۲- همان.

۳- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵-۴۹، مسائل ۱، ۳، ۴ و ۸.

۴- ر.ک. به: همان، ج ۱، ص ۵۸۶.

تفاوت «جعاله» با «اجاره»

«جعاله» شباهت بسیاری با اجاره (اجیر کردن کسی برای انجام کاری) دارد، ولی تفاوت هایی نیز با آن دارد که به شرح ذیل است:

- ۱- اجاره از «عقود» است، ولی جعاله از «ایقاعات» می باشد.
- ۲- در اجاره، «اجیر» باید معین باشد، ولی در جعاله، ممکن است «عامل» غیر معین هم باشد.
- ۳- در اجاره، پس از اجرای صیغه، اجیر، مالک مزد و اجیرگیرنده، مالک کار او می شود، ولی در جعاله تا وقتی که عامل کار را تمام نکرده است، جاعل به او بدهکار نمی شود.
- ۴- در اجاره، باید مقدار کار اجیر مشخص و معلوم باشد، ولی در جعاله، اگر نوع کار معلوم باشد مجهول بودن جزئیات آن اشکالی ندارد.
- ۵- اجاره، عقد لازم است و هیچ کدام از طرفین بدون رضایت طرف دیگر، نمی تواند آن را برهم بزند، ولی در جعاله، هر کدام از طرفین می توانند آن را برهم بزنند، اگر چه پس از شروع به کار باشد. در صورتی که پس از شروع به کار عامل، جاعل، آن را برهم بزند، باید مزد مقدار کاری را که انجام داده است به او بدهند.^۱

۱۰- کتاب الایمان

«ایمان» (به فتح الف) جمع «یمین» به معنای سوگند و قسم است و سه نوع می باشد:

- ۱- سوگندی که برای تأکید و تحقیق خبر دادن به وقوع چیزی در گذشته یا حال یا آینده ادا می شود؛
 - ۲- سوگند «مناشده» که طلب و سؤال با آن مقرون است و منظور از آن تحریک مسؤول بر آوردن مقصود سائل است؛ مانند قول سائل: «از تو می خواهم به خدا که فلان کار را انجام بدهی.»
 - ۳- سوگند «عقد» که به دلیل تأکید و تحقیق آنچه بر آن بنا گذاشته شده، به آن التزام پیدا شده است؛ از قبیل انجام کاری یا ترک آن در آینده؛ مثل این که بگوید: «قسم به خدا که حتماً روزه می گیرم؛ یا «مصرف دخانیات را ترک می کنم»
- در میان این سه نوع سوگند، بدون تردید، قسم اول منعقد نمی شود و چیزی هم بر آن مترتب

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۸۶-۵۹۰.

نیست، غیر از گناه در جایی که خبر دادنش دروغ عمدی باشد. نوع دوم نیز منعقد نمی‌شود و چیزی از گناه یا کفاره بر آن بار نمی‌شود. اما نوع سوم همان است که با اجتماع شروط، منعقد می‌شود و اطاعت و وفای آن واجب و بر مخالفت با آن حرام می‌باشد مخالفت آن کفاره مترتب می‌شود.^۱

۱۱- کتاب النذر

«نذر» در لغت، به معنای وعده دادن به خیر و یا شر است و در اصطلاح فقهی، نوعی تعهد شرعی برای انجام یا ترک کاری می‌باشد.^۲ نذر به تبت صرف منعقد نمی‌گردد، بلکه در تحقق، نیاز به صیغه مخصوصی دارد؛ مثل این که بگوید: «لِلَّهِ عَلَى أَنْ أَصُومَ أَوْ أَنْ أَتْرُكَ شُرْبِ الْخَمْرِ»^۳

انواع نذر

۱- نذر شکر: آن است که متعلق نذر را مشروط به روا شدن حاجتی کند؛ مثلاً بگوید: اگر بیماریم خوب شود، زیارت کعبه برای خدا بر عهده من است.

۲- نذر زجر: آن است که متعلق نذر را مشروط به ارتکاب گناه یا ترک واجب و یا مستحبی کند و بگوید: «اگر غیبت کردم، برای خدا یک روز روزه خواهم گرفت» یا بگوید «اگر یک بار سیگار بکشم، بر من لازم است، هزار تومان صدقه بدهم».

۳- نذر مطلق و بدون شرط: آن است که متعلق نذر را به چیزی مشروط نکند؛ مثلاً بگوید: «برای خدا بر عهده من است که نماز شب بخوانم».

متعلق نذر - یعنی: کاری را که انسان نذر می‌کند - باید انجام آن برای او مقدور و ممکن و از نظر شرع مقدس اسلام نیز مطلوب باشد؛ مثل انجام واجب و مستحب یا ترک حرام و مکروه و یا انجام کار مباحی که از جهتی رجحان داشته باشد و نذر کننده نیز همان جهت رجحان را قصد کند.^۴ اگر کسی از روی عمد و اختیار، به نذر خود عمل نکند گناه کرده است و باید کفاره بدهد. کفاره نذر عبارت است از: اطعام شصت فقیر یا دو ماه روزه گرفتن و یا یک بنده آزاد کردن.^۵

۱- همان، ج ۲، ص ۱۱۱؛ نوع دیگری از «قسم» وجود دارد که در مقام مرافعه و اثبات حقی یا نفی حقی نزد حاکم شرع انجام می‌شود و شروط خاصی دارد، برای توضیح بیش تر، ر.ک. به همان، ج ۲، ص ۴۲۷-۴۳.
۲- ر.ک. به: فرهنگ معارف اسلامی، واژه «نذر».
۳- تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۱۶، مسأله ۱.
۴- ر.ک. به: همان، ص ۱۱۷، مسأله ۴ و ۵.
۵- ر.ک. به: همان، ص ۱۲۳، مسائل ۲۵-۲۸.

محقق حلی (ره) و فقهای دیگر در ذیل «کتاب النذر» مبحث «عهد» را نیز مورد بررسی اجمالی قرار داده‌اند:

احکام «عهد» نیز مثل «نذر» است و تنها با نیت منعقد نمی‌گردد، بلکه نیاز به صیغه دارد؛ مانند «عَاهَدْتُ اللَّهَ» یا «عَلَىٰ عَهْدِ اللَّهِ» و به صورت مطلق یا معلق بر شرط نیز واقع می‌شود. پس اگر کسی به صورت مشروط یا مطلق با خدا عهد کند که کار خیری را انجام دهد یا کار ناپسندی را ترک نماید، واجب می‌شود که به «عهد» خود وفا کند و اگر عمل نکند، گناه کرده و کفاره آن نیز مثل کفاره نذر است.^۱

استاد مطهری (ره) پس از اشاره کوتاهی به «ایمان» و «نذور» می‌نویسند:

فلسفه لزوم عمل به سوگند و وفای به نذر این است که این هر دو، نوعی پیمان با خدا است. همان طور که پیمان با بندگان خدا باید محترم شمرده شود؛ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۲ پیمان با خدا نیز باید محترم شمرده شود. معمولاً افرادی سوگند می‌خورند و یا نذر می‌کنند که به اراده خود، اعتماد ندارند؛ از راه سوگند یا نذر، برای خود اجبار به وجود می‌آورند تا تدریجاً عادت کنند و تنبلی از آن‌ها دور شود. اما افراد قوی الاراده هرگز از این طرق، برای خود اجبار به وجود نمی‌آورند، برای آن‌ها تصمیمشان فوق العاده محترم است؛ همین که اراده کردند و تصمیم گرفتند، بدون هیچ اجبار خارجی، به مرحله اجرا در می‌آورند.^۳

۱- ر.ک. به: شرائع الاسلام، ص ۲۶۲؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲- مائده (۵)، آیه ۱، به پیمان‌ها (و قراردادهای) وفا کنید. ۳- آشنایی با علوم اسلامی (فقه)، ص ۱۱۱-۱۱۲.

درس چهاردهم

احکام (۱)

قسم چهارم از اقسام چهارگانه ابواب فقه (در تقسیم بندی محقق حلی) «احکام» است. منظور از احکام در این جا، چیزهایی است که نه عبادت است و نه نیازی به صیغه - اعم از دو جانبه و یک جانبه - دارد، بلکه حکم خدا در این موارد، بدون نیاز به اجرای صیغه جریان می یابد و آنها عبارتند از:

۱- کتاب الصید و الذبّاحه

در این باب، دو مبحث وجود دارد: یکی شکار حیوانات وحشی و دیگری سر بریدن حیوانات اهلی و غیر اهلی که هر کدام را جداگانه معرفی می نماییم:

الف - شکار کردن

حیوان حلال گوشت وحشی مانند آهو، بزکوهی و کبک را اگر به وسیله سلاح یا سگ شکاری شکار کنند، در صورتی که با شروط مقرر انجام شده باشد، پاک و حلال است و اگر یکی از شروط آن ناقص باشد حرام است، مگر این که حیوان را زنده بگیرند و سرش را ببرند. شکار ماهی عبارت است از: زنده گرفتن آن از آب و در صورتی که «فلس» داشته باشد حلال است و شرط دیگری در آن معتبر نیست.^۱

ب - سر بریدن

اگر حیوان حلال گوشت - اعم از اهلی و وحشی - را با رعایت دستور و شروطی که مقرر شده سر ببرند خوردن گوشت آن حلال است.

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۳۵-۱۴۵.

دستور سربریدن حیوان آن است که حلقوم (مجرای تنفس)، مری (مجرای غذا) و دو رگ بزرگ را، که در دو طرف حلقوم است، از پایین برآمدگی زیر گلو به طور کامل ببرند و اگر آنها را بشکافند، کافی نیست. ذبح شتر نیز شکل خاصی دارد که «نحر» نامیده می شود.

شروط سر بریدن حیوانات به شرح ذیل است:

- ۱- ذبح کننده باید مسلمان باشد؛
 - ۲- باید سر حیوان را با جسم تیزی که از آهن باشد ببرند؛
 - ۳- در موقع سر بریدن، باید جلوی بدن حیوان رو به قبله باشد؛
 - ۴- هنگام سر بریدن، باید نام خدا را ببرند؛ همین قدر که به قصد ذبح بگویند: «بسم الله»، کافی است.
 - ۵- حیوان پس از بریدن چهار رگ معین، حرکتی نکند، اگر چه مثلاً "چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پای خود را به زمین بزند".^۱
- اگر حیوانی را طبق دستور شرع، «ذبح» یا «نحر» و یا «شکار» نمایند، آن حیوان «تذکیه» شده و حلال است و در اصطلاح فقهی، آن را «مَذَكَّى» می نامند و اگر تذکیه شرعی نشده باشد، «میت» نامیده می شود که حرام و نجس است.

۲- کتاب الاطعمة و الاشربه

«أَطْعَمَة» یعنی: خور دنی ها و «أَشْرَبَة» یعنی: آشامیدنی ها. منظور فقها از منعقد کردن این باب بیان خوراکی ها و نوشیدنی های حلال و حرام است.

از نظر اسلام، به طور کلی، «طَبِیَّات» - یعنی: اشیای مفید و متناسب - برای انسان حلال و «خَبَائِث» - یعنی: چیزهای پلید و نامتناسب - برای انسان حرام است.^۲

دین مقدس اسلام به بیان این قاعده کلی قناعت نکرده و به صراحت، چیزهایی را ذکر کرده که از خبائث است و باید از آنها اجتناب شود و یا از طبیّات است که استفاده از آنها حلال و بلا مانع است.^۳

چیزهای خوراکی به طور کلی، به دو قسم «حیوانی» و «غیر حیوانی» تقسیم می شود:

الف - حیوانی

از حیوانات دریایی، فقط ماهی و پرندۀ دریایی حلال است، به شرط این که ماهی دارای «فلس» و

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۵۴.

۲- ر.ک. به: اعراف (۷)، آیه ۱۵۷.

۳- ر.ک. به: آشنایی با علوم اسلامی (فقه)، ص ۱۱۴.

پرنده دریایی نیز دارای اوصافی باشد که در حلال بودن دیگر پرندگان معتبر است، اگر چه ماهی خوار باشد. تخم ماهی نیز در حکم خود ماهی است؛ یعنی: تخم ماهی حلال گوشت، حلال و تخم ماهی حرام گوشت، حرام است.^۱

از حیوانات خشکی اهلی، گاو، گوسفند و شتر حلال و اسب، قاطر و الاغ مکروه و سگ و گربه حرام است.

از حیوانات وحشی، همه درندگان از قبیل شیر، پلنگ، گرگ، روباه و حیوانات مسخ شده مانند فیل، خرس و میمون حرام است. همچنین خرگوش (اگر چه درنده نیست) و همه انواع حشرات و خزندگان مثل مار، عقرب و سوسمار حرام است.

ولی حیواناتی مانند آهو، گوزن، قوچ، گاو و الاغ وحشی (گورخر) حلال است.^۲ از پرندگان نیز گوشت همه انواع کبوتر و گنجشک حلال و گوشت همه پرندگانی که دارای چنگال هستند حرام است.

در مواردی که به حلال یا حرام گوشت بودن پرنده ای تصریح نشده دو چیز وسیله تشخیص حلال یا حرام بودن آن است:

۱- پرنده ای که هنگام پرواز، بال زدن آن از صاف نگه داشتن آن بیشتر باشد، حلال و اگر به عکس آن باشد، حرام است.

۲- پرنده ای که «چینه دان» یا «سنگدان» و یا «سیخک پشت پا» داشته باشد حلال و گرنه حرام است.^۳

چهارده چیز از اجزای حیوان حلال گوشت، حرام است. همچنین ادرار و شیر حیوان حرام گوشت و تخم پرندگان حرام گوشت، حرام است.^۴

ب - غیر حیوانی

خوردن و آشامیدن هر نوع «نجس العین» و «متنجس» (چیز پاکی که در اثر برخورد با چیز ناپاکی نجس شود) - چه جامد باشد چه مایع - حرام است.

هر چیزی که برای انسان ضرر داشته باشد خوردن آن حرام است، خواه آن ضرر قطعی باشد

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۵۵-۱۵۷، مسائل ۱، ۴ و ۸

۲- ر.ک. به: همان، ص ۱۵۶، مسأله ۵. ۳- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۵۷، مسأله ۸

۴- ر.ک. به: همان، ص ۱۶۱، مسأله ۲۷.

یا ظنّی و یا احتمالی که عقلاً به آن اعتنا می‌کنند و خواه ضرر آن فوری باشد یا به تدریج و پس از مدتی طولانی.

چیزی که یک بار یا دو بار مصرف کردن آن ضرر ندارد، ولی تکرار و اعتیاد به آن ضرر دارد، تکرار و معتاد شدن به آن چیز حرام است.^۱

خوردن خاک و گِل و نوشیدن شراب و آبجو و هر مسکر (مست‌کننده) حرام است، به خصوص خوردن شراب از گناهان بزرگی است که در روایات اسلامی، مورد مذمت شدید قرار گرفته است. همچنین خوردن مال دیگری بدون رضایت صاحبش حرام است. در حال ضرورت، همه محرمات به اندازه رفع ضرورت حلال می‌شود.^۲

۳- کتاب الغصب

«غصب» عبارت است از: تسلط جابرانه بر مال یا حق دیگری.

غصب از گناهان کبیره و از بدترین انواع ظلم است که عقل و شرع (کتاب، سنت و اجماع) بر زشتی آن اتفاق نظر دارند.^۳

در روایتی از پیغمبر اکرم (ص) آمده است:

«مَنْ حَانَ جَارُهُ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ جَعَلَهُ اللَّهُ طَوْقًا فِي عُنُقِهِ مِنْ تُخُومِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ، حَتَّى يَلْقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُطَوَّقًا، إِلَّا أَنْ يَتُوبَ وَيَرْجِعَ»^۴

هر کس در مورد یک وجب زمین به همسایه خود خیانت کند (آن را غصب کند)، خداوند آن را از طبقه هفتم زمین، مثل طوق به گردنش می‌اندازد تا در قیامت، خدا را با همان حالت ملاقات کند، مگر (این که در دنیا) توبه کند و برگردد (صاحب زمین را راضی نماید).

غصب‌کننده را «غاصب»، مال غصب شده را «مغصوب» و مالک آن را «مغصوب منه» می‌نامند. در غصب، دو حکم «تکلیفی» و یک حکم «وضعی» وجود دارد.

دو حکم تکلیفی عبارتند از: حرام بودن غصب بر غاصب و وجوب رد آن به مالک؛ یعنی بر شخص غاصب واجب است که مال را هر چه زودتر به صاحبش برگرداند.

۱- ر.ک. به: همان، ص ۱۶۳-۱۶۴، مسائل ۱، ۲، ۳ و ۶.

۲- ر.ک. به: همان، ص ۱۶۴-۱۷۰، مسائل ۷، ۱۵، ۱۸، ۲۸، ۳۰.

۳- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۷۲؛ شرح لمعه، ج ۲، ص ۱۲۱.

۴- وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۳۸۶.

این دو حکم در همه انواع غصب (غصب اموال و غصب حقوق) جریان دارد. حکم وضعی عبارت است از: «ضمان»؛ یعنی: اگر مال «مغضوب» به هر شکلی تلف شود، هر چند «غاصب» در حفظ آن کوتاهی نکرده باشد، ضامن است و باید مثل یا قیمت آن را بدهد. این حکم فقط در غصب اموال (عین یا منفعت) جاری می شود و در غصب حقوق، جریان ندارد.^۱ همان گونه که غصب موجب «ضمان» است، اتلاف (تلف کردن مال) نیز موجب «ضمان» می شود، چه این که غاصب به طور مستقیم و بدون واسطه، مالی را تلف کند - مثلاً، حیوانی را بکشد یا شیشه ای را بشکند - و یا موجباتی فراهم نماید که منجر به خسارتی بشود - مثلاً، در معبر عمومی چاهی بکند یا چیز لغزنده ای قرار دهد که موجب مرگ یا شکستن پای کسی شود یا چیزی را در راه قرار دهد که حیوانی رم کند و صاحبش را به زمین بکوبد. در همه این موارد مُسَبَّب، ضامن است.^۲

۴- کتاب الشَّفْعَه

«شفعه» از ماده «شفع» به معنای زوج و جفت است و در اصطلاح شرع، عبارت است از: استحقاق شریک برای گرفتن سهم فروخته شده شریکش از مشتری به همان قیمتی که خریده است؛ یعنی: اگر دو نفر در مال غیر منقول مثل خانه و باغ، شریک باشند و یکی از آنها بدون اطلاع شریکش، سهم خود را به دیگری بفروشد، شریک دیگر (با اجتماع شروطی) می تواند همان قیمت را به مشتری بپردازد و آن سهم را از مشتری بگیرد و به سهم خود ضمیمه نماید، اگر چه مشتری راضی نباشد. چنین حقی را در فقه، «حق شفعه» و صاحب آن را «شفیع» می گویند.^۳ از جمله شروط حق شفعه این است که:

- ۱- آن معامله به عنوان «بیع» و فروش باشد؛ در صورتی که آن شریک سهم خود را به عنوان «صلح» یا «هبه» یا به عنوان «مهر» یا «عوض خُلْع» داده باشد، شریک دیگر حق شفعه ندارد.
- ۲- تنها دو نفر در ملک شریک باشند؛ اگر سه نفر یا بیش از آن شریک باشند، برای هیچ کدام از آنها حق شفعه وجود ندارد.
- ۳- ملک «مشاع» باشد؛ در ملکی که تقسیم شده، همچنین در مورد خانه همسایه، کسی حق شفعه ندارد.

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۷۳، مسألة ۳ و ۴.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۹۰، مسألة ۵۴ و ۵۵.

۳- ر.ک. همان، ج ۱، ص ۵۵۵؛ مجمع البحرین، واژه «شفع»؛ فرهنگ معارف اسلامی، واژه «شفعه».

- ۴- شفیع برای پرداخت قیمت توانایی داشته باشد؛
- ۵- شفیع مسلمان باشد؛ در صورتی که مشتری مسلمان باشد و شفیع کافر، برای کافر حق شفعه ثابت نمی شود، به دلیل آیه:
- «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا»^۱
- خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.
- ۶- ملک شخصی باشد، در ملک وقفی، حق شفعه ثابت نمی شود.
- ۷- شفیع پس از اطلاع از فروش سهم شریک و قیمت آن، فوری اعلام کند که با استفاده از حق شفعه سهم شریکم را از مشتری گرفتم یا این که عملاً قیمت را بدهد و ملک را بگیرد؛ اگر تأخیر بیندازد، حق شفعه او از بین می رود.
- همچنین در صورتی که شریک سهم خود را به شریکش عرضه کند و او از خریدن خودداری نماید و راضی به فروش به دیگری شود، حق شفعه او از بین می رود.^۲

۱- نساء(۴)، آیه ۱۴۱.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۵۵۵-۵۶ مسائل ۱، ۲، ۳، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۷ و ۱۸.

درس پانزدهم احکام (۲)

۵- کتاب احیاء الموات

منظور از «احیای موات» زنده کردن زمین‌های مرده و غیر آباد است. در فقه اسلام، هر کس زمین موات (بایر) را با شروطی آباد کند، مالک آن می‌شود.^۱

این قانون کلی مضمون حدیثی است که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده:

«مَنْ أَحْيَى أَرْضًا مَوَاتًا فَهِيَ لَهُ»^۲

کسی که زمین مرده‌ای را آباد کند آن زمین مال او است.

شروط احیای موات

- ۱- مسلمانی پیش از او، آن را آباد نکرده باشد؛
 - ۲- حریم ملک دیگری نباشد؛
 - ۳- محلّ عبادت نباشد (مثل مشعر الحرام، منا، عرفات و...)
 - ۴- از زمین‌های مخصوص امام نباشد؛
 - ۵- کسی پیش از او، آن را تحجیر (سنگ چینی) و علامت‌گذاری نکرده باشد.^۳
- کیفیت آباد کردن زمین موات و حریم املاکی مانند باغ، چاه و خانه در فقه، به تفصیل بیان شده است. لازم به تذکر است که در زمان ما، برای جلوگیری از بی‌نظمی و سوء استفاده گروه خاصی، که آلات کشاورزی در اختیارشان هست، احیای زمین‌های بایر باید با اجازه دولت اسلامی باشد.^۴

۱- ر.ک. به: فرهنگ معارف اسلامی، واژه «احیای موات».

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۱۲. ۳- شرائع الاسلام، ص ۲۸۶ و ۲۸۷.

۴- ر.ک. به: صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۳۴، پاسخ به نامه حجة الاسلام قدیری.

مشترکات

فقه‌های اسلام به دنبال مسائل احیای موات، احکام «مشترکات» را بیان کرده‌اند. منظور از «مشترکات» چیزهایی است که همه مردم در استفاده از آن‌ها به طور مساوی، شریک هستند و حق دارند که با رعایت مقررات، از آن‌ها بهره برداری نمایند.

مشترکات عبارتند از:

- ۱- راه‌ها و جاده‌ها، خیابان‌ها و کوچه‌های غیر بن بست؛
 - ۲- مساجد و مشاهد مشرفه؛ مثل حرم امامان و امام زادگان (ع)؛
 - ۳- مدارس، نسبت به افرادی که دارای شروط تحصیل در آن باشند؛
 - ۴- کاروان سراها و زایر سراها یا هر محلی که برای سکونت موقت مسافران وقف شده باشد؛
 - ۵- آب رودخانه‌ها و چشمه‌های طبیعی؛
 - ۶- معدن‌های ظاهری که نیازی به استخراج ندارد.
- همه این موارد احکام و شروطی برای بهره برداری دارد که در کتاب مذکور، توسط فقه‌های اسلام به تفصیل بیان شده است.^۱

۶- کتاب اللقطة

«لقطة» (به ضم لام و فتح قاف) - به معنای اعم آن - هر مالی است که مالکش آن را گم کرده و در اختیارش نباشد. لقطة یا حیوان است یا غیر حیوان و هر کدام از این‌ها احکام خاصی دارد که در کتاب‌های فقهی بیان شده است؛ از جمله:

الف - لقطة حیوان

لقطة حیوان «ضالّه» نامیده می‌شود. اگر کسی حیوانی را در جایی آباد پیدا کند که خطری متوجه آن نیست و یا حیوان در وضعیتی باشد که در بیابان هم خطری آن را تهدید نمی‌کند، حق ندارد آن را در اختیار بگیرد، ولی اگر حیوان در معرض خطر باشد، می‌تواند آن را در اختیار بگیرد و صاحبش را جست و جو کند.^۲

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۰۹-۲۲۰؛ شرائع الاسلام، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۲۱-۲۲۳، مسائل ۱، ۲ و ۴.

ب - لقطه غیر حیوان

این همان است که در صورت اطلاق، به آن «لقطه» - به معنای اخص - اطلاق می‌شود، در صورتی که مالک آن شناخته شده نباشد. بنابراین لقطه قسمی از اموال مجهول المالک است که دارای احکام خاصی می‌باشد.

مال گم شده‌ای را که انسان پیدا می‌کند، اگر قیمتش کم‌تر از یک درهم (۱۲/۶) نخود نقره سکه دار) بوده و صاحب آن معلوم نباشد، می‌تواند بردارد، تملک نماید و از آن استفاده کند. ولی اگر قیمتش بیش از یک درهم باشد، نشانه هم داشته باشد، باید تا یک سال اعلام کند،^۱ اگر صاحبش پیدا نشد، میان سه کار مخیر است:

۱- برای خود بردارد، به قصد این که هر وقت صاحبش پیدا شد عین مال و یا، عوض آن را به او بدهد؛

۲- از طرف صاحبش در راه خدا صدقه بدهد، به این قصد که اگر صاحبش پیدا شد و راضی نشد، عوض آن را به او بدهد؛

۳- به صورت امانت برای صاحبش نگه دارد، در این صورت، اگر بدون تقصیر او تلف شود، ضامن نیست.

اگر «لقطه» از چیزهای فاسد شدنی (مثل غذا و میوه) باشد، باید تا مدتی که فاسد نمی‌شود، آن را نگه دارد، بعد قیمت کند و خودش مصرف نماید یا بفروشد و پولش را نگهدارد و در جست و جوی صاحبش باشد (یعنی یک سال اعلام کند)؛ اگر پیدا نشد، از طرف او صدقه بدهد. احتیاط مستحب آن است که اگر دست رسی به حاکم شرع دارد، برای فروش از او اجازه بگیرد.^۲ بهتر این است که هرگاه انسان گم شده‌ای را یافت آن را بر ندارد تا از این نظر، تکلیفی بر عهده‌اش نباشد، مگر این که بر نداشتن آن موجب تلف شدن مال گردد. یکی از شاگردان امام صادق (ع) می‌گوید: درباره «لقطه» از امام (ع) سؤال کردم، فرمود:

«لَا تَعْرِضْ لَهَا، فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ تَرَكُوهَا لَجَاءَ صَاحِبُهَا حَتَّى يَأْخُذَهَا»^۳

معتراض گم شده نشو [آن را بر ندار]؛ چون اگر مردم آن را رها کنند، صاحبش می‌آید و آن را بر می‌دارد.

۱ - کیفیت اعلام بدین صورت است که از روزی که آن را پیدا کرده تا یک هفته، هر روز و پس از آن تا یک سال، هفته‌ای یک مرتبه در محل اجتماع مردم اعلام کند. (توضیح المسائل، مسألة ۲۵۶۶)

۲ - ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۲۲۳-۲۳۳. ۳ - وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۳۹.

در حدیثی، امام باقر (ع) فرمودند:
 «لَا يَأْكُلُ الصَّائِلُ إِلَّا الصَّائِلُونَ»^۱
 گم شده را جز گمراهان نمی‌خورند.

۷- کتاب الفرائض

«فرائض» جمع «فريضه»، به معنای تقدیر، اندازه و واجب است. منظور از «فرائض» در این جا، سهم‌های ارثی مشخصی است که اندازه آن‌ها در قرآن کریم تعیین شده است.^۲
 چون سهم برخی از خویشاوندان میت در قرآن بیان نشده، از این رو، شهید اول (ره) در کتاب لمعه، از محقق حلی (ره) تبعیت نکرده و به جای «کتاب الفرائض»، «کتاب الميراث» ذکر کرده است. شهید ثانی (ره) نیز در شرح آن گفته: این تعبیر بهتر است؛ زیرا «ميراث» اعم از «فرائض» است.^۳
 امام خمینی (ره) نیز در تحریر الوسیله، عنوان «کتاب الموارث» را ذکر کرده‌اند. به هر حال، جزئیات و احکام ارث در این باب، به طور مشروح، بررسی شده است. در این جا، فقط به آن‌ها، اشاره می‌کنیم:

ورثة میت

وارثان میت یا نسبی هستند یا سببی.

الف - ورثة نسبی: وارثان نسبی - یعنی: کسانی که به واسطه خویشاوندی، از میت ارث می‌برند - سه گروهند:

- ۱- پدر، مادر و فرزندان میت و فرزندان آنان هر چه پایین روند؛
 - ۲- پدر بزرگ و مادر بزرگ هر چه بالا روند، همچنین برادران و خواهران میت و فرزندان آنان هر چه پایین روند؛
 - ۳- عمو، عمه، دایی و خاله میت هر چه بالا روند، و فرزندان آنان هر چه پایین روند.
- چنانچه از گروه اول یک نفر زنده باشد، گروه دوم ارث نمی‌برند، همچنین اگر از گروه دوم یک نفر زنده باشد، به گروه سوم ارث نمی‌رسد.

۱- همان، ص ۴۴۰.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۷۳ و ۳۷۴؛ مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۰۹.

۳- ر.ک. به: شرح لمعه، ج ۲، ص ۲۸۹.

ب- ورثه سببی: وارثان سببی میت دو گونه اند: یا به واسطه «زوجیت» (زن و شوهری) ارث می‌برند و یا به واسطه «ولاء». ولاء سه نوع است: ولای عتق، ولای ضمان جریره و ولای امامت. احکام همه این موارد، در کتاب‌های فقهی به تفصیل بیان شده است.^۱

برخی از وراثت سهم ارثشان در قرآن تعیین شده که به آنان «صاحب فریضه» یا «وارث بالفرض» گفته می‌شود.

اقسام فرائض

فرائض شش قسم است و صاحبان آن‌ها چهارده طایفه‌اند. فرائض شش گانه عبارت است از:

اول. نصف ($\frac{1}{2}$) که صاحبان آن سه گروهند: ۱- یگانه دختر میت که برادر نداشته باشد؛ ۲- یگانه خواهر (پدر و مادری یا پدری) که برادر نداشته باشد؛ ۳- شوهر در صورتی که همسر متوفای او فرزند نداشته باشد.

دوم. ربع ($\frac{1}{4}$) و صاحبان آن عبارتند از: ۱- شوهری که زن متوفایش فرزند داشته باشد؛ ۲- زنی که شوهر متوفایش بی فرزند باشد.

سوم. ثمن ($\frac{1}{8}$) از آن زنی است که شوهر متوفایش فرزند داشته باشد.

چهارم. ثلث ($\frac{1}{3}$)، صاحبان آن عبارتند از: ۱- مادر در صورتی که میت، فرزند و فرزندزاده و برادران متعدد نداشته باشد؛ ۲- برادران یا خواهران مادری میت، در صورتی که متعدد باشند.

پنجم. ثلثان ($\frac{2}{3}$) و صاحبان آن عبارتند از: ۱- دو دختر یا بیش از آن، در صورتی که میت پسر نداشته باشد؛ ۲- دو خواهر پدر و مادری یا بیش از آن در صورتی که برادر پدر و مادری نداشته باشند؛ ۳- دو خواهر پدری و یا بیش از آن، در صورتی که برادر پدری نداشته باشند.

ششم. سدس ($\frac{1}{6}$) که صاحبان آن سه گروهند: ۱- پدر، در صورتی که میت دارای فرزند باشد؛ ۲- مادر، در صورتی که میت فرزند و یا چند برادر و یا خواهر داشته باشد؛ ۳- برادر یا خواهر مادری، در صورتی که متعدد نباشند.

غیر از موارد مذکور، بقیه وارثان میت، که سهم ارث آنان در قرآن کریم مشخص نشده است، «وارث بالقرا» نامیده می‌شوند.^۲

۱- ر.ک. به: شرائع الاسلام، ص ۲۹۴-۳۱۴؛ شرح لمعه، ج ۲، ص ۲۸۸-۳۲۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۳-۴۰۳.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۷۴.

موانع ارث

در برخی موارد، بعضی از وراثت در اثر برخی عوارض، از ارث محروم می‌شوند. از آن عوارض، در فقه به عنوان «موانع ارث» نام برده می‌شود که عبارت است از:

- ۱- کفر؛ هیچ کافری حق ندارد از مسلمان ارث ببرد، چه کافر اصلی باشد و چه مرتد.
- ۲- قتل؛ قاتل از مال مقتول ارث نمی‌برد، مگر در خطای محض، ولی از دیه آن ارث نمی‌برد.
- ۳- رقیت؛ برده از مال فرد آزاد ارث نمی‌برد.
- ۴- تولد از زنا، بین فرزندی که از زنا متولد شده و پدر و مادرش، «توارث» وجود ندارد؛ یعنی: از همدیگر ارث نمی‌برند.
- ۵- لعان؛ کودکی که در مورد آن لعان شده است با پدر و خویشاوندان او «توارث» ندارد، ولی با مادر و خویشاوندان او «توارث» دارد.^۱

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۳-۳۷۰.

درس شانزدهم احکام (۳)

۸- کتاب القضاء

«قضا» معانی گوناگون دارد؛ در این جا، به معنای قضاوت و داوری کردن برای رفع نزاع و خصومت از میان مردم است.^۱

منصب قضاوت از مناصب بسیار شریف و مهمی است که از طرف خدای متعال به پیامبر (ص) و از طرف ایشان، به امام معصوم (ع) و از ناحیه آنان، به فقیه جامع الشرائط اعطا شده است.^۲ این منصب شریف به موازات شرافتش، بسیار حسّاس و خطرناک هم هست و در روایات بسیاری، با بیانات گوناگون حسّاسیت آن بازگو شده است. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که می فرمایند: «لِسَانُ الْقَاضِي بَيْنَ جَمْرَتَيْنِ مِنْ نَارٍ، حَتَّى يَقْضِيَ بَيْنَ النَّاسِ؛ فَأَمَّا إِلَى الْجَنَّةِ وَإِمَّا إِلَى النَّارِ»^۳ زبان قاضی در میان دو پاره آتش قرار دارد تا وقتی که بین مردم قضاوت کند؛ (وقتی که قضاوت کرد معلوم می شود که) به سوی بهشت می رود یا به سوی آتش دوزخ.

ارکان قضاوت

در تشکیل دادگاه و قوام قضاوت، چند چیز نقش اساسی دارد که بدون آنها، قضاوت انجام نمی گیرد. آن ها عبارتند از:

- ۱- قاضی: کسی که قضاوت و داوری کند و حکم صادر نماید.
- ۲- مدّعی: کسی که حقی را از دیگری مطالبه می کند و علیه او اقامه دعوا می نماید.
- ۳- مدّعی علیه: کسی که علیه او اقامه دعوا می گردد و حقی از او خواسته می شود که گاهی به عنوان «منکر» نامیده می شود.
- ۴- مدّعی به: چیزی که در مورد آن اقامه دعوا می شود.

۱- ر.ک. به فرهنگ معارف اسلامی، واژه «قضاء».

۲- ر.ک. به: تحریر الوسيله، ج ۲، ص ۴۰۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۱۴.

ویژگی‌های قاضی

این ویژگی‌ها عبارت است از: بلوغ، عقل، عدالت، اجتهاد مطلق، مرد بودن، حلال زادگی، اعلیّت نسبت به علمای شهری که در آن قضاوت می‌کند (بنابر احتیاط واجب) و داشتن حافظه متعارف (بنابر احتیاط واجب).^۱

در حال حاضر، به دلیل ضرورت و فقدان قاضی جامع الشرائط در دیدگاه فقهی امام خمینی (ره) قضاوت افرادی که از شرط اجتهاد مطلق برخوردار نیستند جایز است و به قضاتی که ولیّ فقیه به آن‌ها اجازه قضاوت داده است در اصطلاح، «قضات مأذون» می‌گویند.

شهید مطهری (ره) درباره صفات قاضی می‌نویسند:

در اسلام، همان اندازه که درباره شخصیت علمی قاضی دقت زیاد شده، که باید در حقوق اسلامی صاحب نظر و مجتهد مسلم باشد، درباره صلاحیت اخلاقی او (نیز) نهایت اهتمام به عمل آمده است. قاضی باید مبرا از هرگونه گناه باشد - و لو گناهی که مستقیماً با مسائل قضایی سر و کار ندارد - قاضی به هیچ وجه حق ندارد از متخاصمین اجرت بگیرد، بودجه قاضی باید به طور وافر از بیت المال مسلمین تأدیه شود، مسند قضا آن قدر محترم است که طرفین دعوا هر که باشد - و لو خلیفه وقت باشد، آن چنان که تاریخ در سیره علی (ع) نشان می‌دهد - باید با کمال احترام، بدون هیچ گونه تبعیضی در پیشگاه مسند قضا حاضر شود.^۲

فقه‌های اسلام در بحث قضاوت، به شروط پذیرش دعوا در محکمه و پاسخ مدّعی علیه به اقرار، سکوت و یا انکار، احکام سوگند و مانند آن پرداخته‌اند.

۹- کتاب الشّهادات

«شهادت» در لغت، چند معنا دارد که عبارت است از:

- ۱- حاضر شدن؛ «شَهِدَ الْمَجْلِسَ» یعنی: در مجلس حاضر شد.
 - ۲- مشاهده کردن؛ «شَهِدَ الشَّيْءَ» یعنی: آن چیز را دید و مشاهده کرد.
 - ۳- خبر دادن از روی قطع و یقین؛ از این رو، می‌گویند: شهادت عبارت است از: اخبار جزمی و قطعی از حقی که برای دیگران می‌باشد.
- شریعت مقدس اسلام در این مورد، اصطلاح خاصی ندارد و «شهادت» را در همان معانی یاد شده به کار برده است.^۳

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۰۷، مسألة ۱. ۲- آشنایی با علوم اسلامی (فقه)، ص ۱۱۹.

۳- ر.ک. به: مصطلحات الفقه، ص ۳۱۹.

شروط اعتبار شهادت

در اسلام، شهادت شاهی برای قاضی اعتبار دارد که دارای شروط ذیل باشد: ۱- **بلوغ**: گواهی کودکی که به حد تکلیف نرسیده باشد قبول نیست، مگر گواهی پسری که ده سال داشته باشد، آن هم در مورد قتل و جرح که قبولی آن محتمل است.

۲- **عقل**: گواهی دیوانه مورد قبول نیست، همچنین کسی که سهو یا نسیان و فراموشی و امثال آن بر او غلبه دارد.

۳- **ایمان**: شهادت غیر شیعه قبول نیست، چه رسد به غیر مسلمان.

۴- **عدالت**: شاهد باید عادل باشد. شهادت فاسق قبول نیست. «فاسق» کسی است که مرتکب گناه کبیره شود یا بر گناه صغیره اصرار ورزد. بنابراین احتیاط واجب، گواهی مرتکب گناه صغیره نیز - اگر چه اصرار نورزد - قبول نمی شود، مگر این که توبه کند.

۵- **طهارت مولد**: شاهد باید حلال زاده باشد. کسی که از حرام متولد شده - اگر چه عادل باشد - شهادتش قبول نیست.

۶- **متهم نبودن**: شاهد باید در مورد مسائل ذیل - که در نحوه شهادت تأثیر دارد - مورد اتهام نباشد:
الف - جلب منفعت: مورد شهادت به گونه ای باشد که به نفع شاهد منتهی شود.
ب - دفع ضرر: مورد شهادت به گونه ای باشد که منجر به دفع ضرر از شاهد گردد.
ج - عداوت: شاهد با فردی که شهادت علیه او است دشمنی دنیوی داشته باشد، ولی دشمنی دینی ایرادی ندارد.

د - گدایی: کسی که گدایی را شغل خود قرار داده باشد، شهادت او در هیچ موردی قبول نمی شود، ولی اگر تنها در حال ضرورت و در مورد خاصی سؤال کرده باشد، گواهی او رد نمی شود.^۱
شاهد باید - علاوه بر شروط مذکور - به مورد شهادت خود علم قطعی و یقین داشته باشد. در غیر این صورت، گواهی او مورد قبول نیست.^۲

در روایتی آمده است که فردی درباره گواهی دادن، از پیامبر اکرم (ص) سؤالی کرد، پیامبر (ص) در جواب او فرمودند:

«هَلْ تَرَى الشَّمْسَ؟ عَلَى مِثْلِهَا فَاشْهَدْ أَوْ دَعْ»^۳

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۱-۴۴۴. ۲- ر.ک. به: همان، ص ۴۴۵، مسأله ۱ و ۲.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴۲.

آیا خورشید رامی‌بینی؟ در مواردی که این گونه برای تو روشن باشد، گواهی بده یا (در غیر این صورت) رها کن.

در روایت دیگری، امام صادق (ع) می‌فرماید:

«لَا تُشْهَدَنَّ بِشَهَادَةٍ حَتَّى تَعْرِفَهَا كَمَا تَعْرِفُ كَفَّكَ»^۱

در هیچ قضیه‌ای شهادت مده، مگر این که مانند کف دستت به آن قضیه شناخت و معرفت (یقینی) داشته باشی.

تحمل شهادت

ادای شهادت در دادگاه یا هر جاکه لازم باشد، برای کسی که اهلیت گواهی دادن دارد، در صورت دعوت شدن به شهادت، بنابر احتیاط، واجب کفایی است و در صورت نبودن شهود دیگر واجب عینی می‌باشد.^۲

در قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا يَأْبُ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا»^۳

و شهود نباید هنگامی که آن‌ها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند.

امام موسی کاظم (ع) در جواب کسی که از تفسیر آیه مزبور سؤال کرده بود، فرمودند:

«إِذَا دَعَاكَ الرَّجُلُ لِشَهَادَةٍ عَلَى دَيْنٍ أَوْ حَقٍّ لَمْ يَتَّبِعْ لَكَ أَنْ تَقَاعَسَ عَنْهُ»^۴

هرگاه کسی از تو بخواهد که درباره قرض یا چیز دیگری شاهد باشی، کوتاهی کردن تو از آن روا نیست.

کتمان شهادت و همچنین شهادت دروغ، حرام و از گناهان کبیره است.^۵

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ»^۶

و شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناه کار است و خداوند به آنچه انجام می‌دهید دانا است.

۱- همان، ص ۳۴۱. ۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳- بقره (۲)، آیه ۲۸۲. ۴- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۱۱.

۵- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۲۷۴ (شروط امام جماعت).

۶- بقره (۲)، آیه ۲۸۳.

۱۰- کتاب الحدود و التعزیرات

«حد» در لغت، به معنای منع و در شرع، عبارت است از: کیفری که برای برخی از گناهان در قانون اسلام تعیین شده است. تناسب این تعریف با معنای لغوی در آن است که اجرای حدود وسیله منع مردم از گناهان می باشد.

«تعزیر» در لغت، به معنای تأدیب و در شرع، عبارت است از: کیفری که مقدار و نوع آن در قانون معین نشده، بلکه بستگی به نظر حاکم شرع دارد که در هر موردی، به تناسب آن حکم دهد، به گونه ای که خلاف کاران را تأدیب کند و از تخلف باز دارد.^۱

یکی از ثمرات حکومت اسلامی اجرای حدود و تعزیرات است. در روایتی از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمودند:

«إِقَامَةُ حَدٍّ خَيْرٌ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً»^۲

(برکات) اجرای یک حد (الهی) از چهل روز باران بهتر است.

مسائل حدود و تعزیرات بسیار مفصل است. در این جا، فقط به مواردی اشاره می شود:

الف - حدّ زنا

اگر ثابت شود که مرد و زنی از راه غیر مشروع آمیزش کرده اند، زنا کارند و به یکی از حدود ذیل محکوم می شوند:

۱- اعدام در زنای با محارم (مثل خواهر، مادر، عمّه و خاله)، زنای به عنف و زنای ذمی و کافر با زن مسلمان؛

۲- رَجْم (سنگسار) در زنای متأهل؛

۴- جَلْد (صد ضربه شلاق) در زنای غیر متأهل؛

۴- جَلْد و رَجْم با هم در زنای متأهل کهن سال؛

۵- جَلْد، تراشیدن سر و تبعید (به مدت یک سال) در زنای بکر (= مردی که با زنی عقد بسته ولی عروسی نکرده)^۳؛

ب - حدّ لواط

۱- ر.ک. به: مسالک الافهام، ج ۲، ص ۴۲۳.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۲.

۳- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۶۲-۴۶۴.

اگر دو نفر مرد اقدام به عمل شنیع هم جنس بازی کنند؛ در صورتی که اثبات شود، «فاعل» و «مفعول» طبق نظر حاکم شرع با یکی از این روش ها کشته می شوند:

- ۱- زدن گردن آنان با شمشیر؛
 - ۲- بستن دست و پای آنان و پرت کردن از جای بلند؛ مانند کوه؛
 - ۳- سوزاندن در آتش؛
 - ۴- سنگسار کردن؛
 - ۵- خراب کردن دیوار بر روی آنان
- جمع میان حد سوم و حدهای دیگر نیز جایز است؛ یعنی: می توانند اول با یکی از روش های چهارگانه، آن ها را بکشند و پس از آن، جنازه شان را در آتش بسوزانند.
- اگر دو نفر زن اقدام به عمل شنیع هم جنس بازی کنند، هر یک به صد ضربه شلاق (جلد) محکوم می شوند.^۱

ج - حد قذف

حد متهم ساختن مسلمانی به زنا و لواط بدون شاهد معتبر، هشتاد ضربه شلاق است.^۲

د - حد شراب خواری

هشتاد ضربه شلاق است.^۳

هـ - حد سرقت

در صورتی که دزدی کسی اثبات شود و همه شروط فراهم باشد، حد او به ترتیب، عبارت است از:

- ۱- بریدن چهار انگشت دست راست، در مرتبه اول؛
- ۲- بریدن نصف پنجه پای چپ تا حدی که مقداری از جای مسح برای وضو باقی بماند، در مرتبه دوم؛
- ۳- حبس ابد تا زمان مرگ؛ در مرتبه سوم؛
- ۴- کشتن دزد، در بار چهارم، به شرط این که موارد قبلی اجرا شده باشد.^۴

و - حد محارب

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۷۰، مسألة ۵ و ۹.

۲- ر.ک. به: همان، ص ۴۷۴-۴۷۶.

۳- ر.ک. به: همان، ص ۴۸۰، مسألة ۹.

۴- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۸۸ و ۴۸۹.

کسی که برای ترساندن و سلب امنیت مردم سلاح بکشد و در میان مردم ظاهر شود حدّش، یکی از موارد ذیل است که حاکم شرع با توجه به زمان، مکان و عمل آن شخص، انتخاب و دستور اجرای آن را صادر می‌کند:

۱- کشتن با شمشیر؛

۲- به دار آویختن؛

۳- بریدن یک دست و یک پا به عکس همدیگر؛

۴- نفی بلد (تبعید از محل سکونت به محل دیگر).^۱

امام خمینی (ره) در باب حدود، فروعی را بیان کرده‌اند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- هر کس به پیامبر اکرم (ص) دشنام دهد - العیاذ باللّه - بر شنونده آن واجب است که او را بکشد، مگر این که احساس خطر کند. همچنین است حکم کسی که به یکی از امامان یا حضرت زهرا (ع) دشنام دهد.

۲- هر کس ادعای پیامبری کند، باید کشته شود. همچنین است حکم کسی که به ظاهر مسلمان باشد، ولی بگوید: نمی‌دانم محمد بن عبدالله (ص) راستگو بوده است یا نه؟

۳- کسی که سحر و جادو انجام دهد اگر مسلمان باشد، کشته می‌شود و اگر کافر باشد، تأدیب می‌گردد، ولی یادگرفتن سحر برای ابطال ادعای نبوت مدّعیان دروغین جایز و گاهی واجب می‌شود.

۴- هر کس عمل واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود، در صورتی که از گناهان کبیره باشد، امام یا نایبش او را تعزیر می‌کند.

۵- بعضی از فقها گفته‌اند: در تأدیب کودک، بیش از ده ضربه مکروه است، ولی ظاهر این است که به نظر ولی و تأدیب کننده بستگی دارد؛ گاهی مصلحت اقتضا می‌کند بیش تر باشد و گاهی کم تر، ولی زیاده از آن (به مقتضای مصلحت) جایز نیست و احتیاط این است که از مقدار تعزیر افراد مکلف کم تر باشد و بهتر از آن، این است که به پنج یا شش ضربه اکتفا گردد.^۲

امام خمینی (ره) در ادامهٔ مبحث «حدود و تعزیرات» احکام و شروط اهل ذمه (یهود، نصاری و مجوسی که با پرداخت جزیه در کشور اسلامی زندگی می‌کنند) را نیز بیان کرده‌اند.^۳

۱- ر.ک. به: سورة مائده (۵)، آیه ۳۳؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۹۳، مسأله ۵.

۲- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۷۶-۴۷۷. ۳- ر.ک. به: همان، ص ۴۹۷-۵۰۷.

درس هفدهم احکام (۴)

۱۱- کتاب القصاص

«قصاص» مجازات مجرمی است که جنایتی را بر دیگری وارد کرده است. کلمه «قصاص» در اصل، به معنای پیروی کردن از اثر دیگری است؛ قصاص کننده نیز اثر «جانی» را پیروی می‌کند و مثل عمل او را انجام می‌دهد.^۱

اجرای این دسترو حکیمانه دین مقدس اسلام موجب امنیت و آرامش در جامعه می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲

و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد تا شاید تقوا پیشه کنید.

جنایت کننده را «جانی» و کسی را که جنایت بر او وارد شده «مَجْنُئِي علیه» می‌نامند.

اقسام جنایت یا قتل است یا نقص عضو و هر یک از این‌ها یا عمد است یا شبه عمد و یا خطای محض.

۱- **عمدی:** آن است که از روی عمد و قصد انجام گرفته باشد؛ مثلاً «کسی دیگری را به قصد کشتن یا مجروح کردن بزند و یا کاری کند که او کشته یا مجروح شود، اعم از این که با وسیله کشته باشد یا غیر آن.

۲- **شبه عمد:** آن است که در کار خود، قصد و عمد داشته باشد، ولی منظورش کشتن و یا نقص عضو نباشد، ولی قتل یا نقص عضو اتفاق افتد؛ مثل این که کسی را به قصد تأدیب بزند و منجر به قتل یا نقص عضو او شود یا مریض را عمل جراحی کند و یا کسی را ختنه نماید، ولی به طور اتفاقی، منجر به مرگ یا نقص عضو وی شود.

۳- **خطای محض:** آن است که در کار خود، هیچ قصدی نداشته باشد؛ مثل این که کسی سلاح

۱- ر.ک. به: فرهنگ معارف اسلامی، واژه «قصاص»؛ مفردات الفاظ قرآن، واژه «قصص».

۲- بقره (۲)، آیه ۱۷۹.

خود را پاک کند و به طور اتفاقی، تیری پرتاب شود و موجب قتل یا نقص عضو کسی گردد.^۱ جنایت (قتل یا نقص عضو) عمدی موجب قصاص است؛ یعنی: در قتل عمدی، قاتل را می‌کشند، مگر این که وارثان مقتول به «دیه» گرفتن راضی شوند و قاتل هم دیه را بدهد و یا عفو کنند. در نقص عضو نیز خود مجتبی علیه با حکم حاکم شرع می‌تواند به مقداری که بر او نقص وارد شده است، بر جانی نقص وارد کند.^۲

در کتاب‌های فقهی، کیفیت قصاص قتل و نقص عضو به طور دقیق و مفصل بیان شده است. در جنایت شبه عمد و خطای محض، جانی را قصاص نمی‌کنند، بلکه به شرحی که در «کتاب الدیات» خواهد آمد، از او دیه می‌گیرند.

۱۲- کتاب الدیات

«دیات» جمع «دیه»، عبارت است از مقدار مالی که واجب است در برابر جنایت پرداخت گردد، خواه مقدار آن معلوم باشد یا نباشد. گاهی جرایمی را که مقدارش معین نیست «ارش» و «حکومت» (تفاوت میان صحیح و معیوب) و جرایمی را که مقدارش معین است «دیه» می‌نامند.^۳

دیه (خون بهای) قتل عمد (در صورتی که قصاص تبدیل به دیه گردد) عبارت از یکی از موارد ذیل است که قاتل در انتخاب آن مختار می‌باشد:

- ۱- صد شتر که پنج سال را تمام کرده باشند؛
 - ۲- دویست گاو سالم و متعارف؛
 - ۳- هزار گوسفند سالم و متعارف؛
 - ۴- دویست «حله» که هر «حله» عبارت از دو قطعه لباس از بُرد یمانی است؛
 - ۵- هزار دینار (هزار مثقال طلای سکه دار)؛
 - ۶- ده هزار درهم (ده هزار مثقال نقره سکه دار).
- مهلت پرداخت دیه قتل عمد یک سال است و از مال خود قاتل پرداخت می‌شود.^۴
- دیه قتل شبه عمد نیز یکی از همان موارد مذکور است با کمی تخفیف در سن شترها و مدت پرداخت آن که دو سال است و از مال خود قاتل پرداخت می‌شود.^۵

۱- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۳-۵۵۴ / شرح لمعه، ج ۲، ص ۳۹۲-۳۹۳.

۲- ر.ک. به: همان، ص ۵۳۳.

۳- همان، ص ۵۵۳.

۴- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۵۵-۵۵۴ مسائل ۱-۷.

۵- ر.ک. به: همان، ص ۵۵۶-۵۵۷، مسائل ۱۳-۱۷.

دیه قتل خطای محض نیز یکی از موارد مذکور در قتل عمد با مقداری تخفیف در سنّ شترها است و مهلت پرداخت آن سه سال می باشد. پرداخت این دیه بر عهده «عاقله» است که باید از مال خود بدهند و نمی توانند عوضش را از قاتل بگیرند.^۱

«عاقله» خویشاوندان ذکور قاتل هستند که از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر با قاتل نسبت دارند، به شرط این که بالغ و عاقل باشند و فقیر هم نباشند.

اگر کسی خویشاوند پدر و مادری یا پدری نداشته باشد و «ضامن جریره»^۲ هم نداشته باشد، عاقله او امام مسلمانان است که دیه را از بیت المال می پردازد.

در قتل عمد و شبه عمد نیز اگر قاتل فرار کند و دستگیری او ممکن نباشد، دیه را از مال او بر می دارند: اگر مال نداشته باشد، باید خویشاوندان او بدهند و اگر خویشاوند نداشته باشد، دیه مقتول را امام از بیت المال می دهد و در هیچ صورت، خون مسلمانی، که به ناحق کشته شده، هدر نمی رود.^۳

در صورتی که در یکی از ماه های حرام (رجب، ذی قعدة، ذی حجة و محرّم) یا در حرم مکه معظمه قتلی انجام گیرد، قاتل علاوه بر دیه قتل، ثلث (۳) دیه را نیز باید بپردازد.

اگر کسی در بیرون از حرم مکه مرتکب قتل گردد و به حرم پناهنده شود، در حرم قصاص نمی شود، ولی در آب و غذا بر او سخت گیری می شود تا از حرم خارج گردد و در خارج از حرم، مورد قصاص قرار گیرد. اما قاتلی که در حرم مرتکب قتل شده است، در همان جا، قصاص می شود.^۴

هر عضوی از بدن انسان دیه مشخصی دارد که در کتاب های فقهی به تفصیل بیان شده است.

در قتل مسلمان - اعم از مرد و زن، بزرگ و کوچک و عاقل و دیوانه - علاوه بر دیه، قاتل باید کفّاره هم بدهد و کفّاره قتل به شرح ذیل است:

۱- در قتل عمد، کفّاره جمع واجب است؛ یعنی: آزاد کردن یک بنده، دو ماه روزه و اطعام شصت فقیر؛

۲- در قتل شبه عمد و خطای محض، یک کفّاره - به ترتیب - واجب است: باید یک بنده آزاد کند، در صورت عدم امکان، دو ماه روزه بگیرد، اگر نتوانست به شصت فقیر غذا بدهد.

در قتل کافر - اعم از حربی، ذمی و معاهد - کفّاره لازم نیست.^۵

۱- ر.ک. به: همان، ص ۵۵۷-۵۵۸، مسائل ۱۸-۲۲.

۲- «ضامن جریره» کسی است که با انسان تعهد می بندد که در صورت نبودن وارثی از خویشاوندان، از یکدیگر ارث ببرند و در زمینه جانیتهایی که از طریق خطای محض انجام می گیرد، ضامن یکدیگر باشند.

۳- ر.ک. به: تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۰۲-۵۹۹ ۴- ر.ک. به: همان، ص ۵۵۸، مسألة ۲۳ و ۲۵.

۵- ر.ک. به: همان، ص ۶۰۶.

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه (فیض الاسلام)

الاصطلاحات فی الرسائل العلمیّه، یاسین عیسی العاملی، قم، انتشارات اسلامی.

اجماعیات فقه الشیعه و احوط الاقوال من احکام الشریعه، اسماعیل بن احمد حسینی مرعشی، مؤسسه المنار، ۱۴۱۵ هـ. ق.

ادوار فقه، محمود شهابی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، محمد ابراهیم جناتی، تهران، کیهان.

ادوار فقه و کیفیت بیان آن، محمد ابراهیم جناتی، تهران، کیهان.

آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۵۸.

اصول الفقه، محمد رضا مظفر، نجف اشرف، ۱۳۸۶ هـ. ق.

اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، بیروت، دار صعب و دار التعارف.

انوار الاصول (تقریرات درس آیت الله مکارم شیرازی)، نگارش احمد قدسی، قم، نسل جوان.

بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت.

تهذیب الاصول (تقریرات درس امام خمینی)، نگارش جعفر سبحانی، قم، انتشارات اسلامی.

تذکره الفقهاء، علامه حلی، تهران، مکتبه المرتضویه، ۱۳۸۸ هـ. ق.

تحریر الوسیله، امام خمینی (ره)، نجف.

تحریر المعالم، علی مشکینی، قم، الهادی.

توضیح المسائل، امام خمینی، آستان قدس رضوی.

جامع احادیث الشیعه، سید حسین بروجردی، نگارش اسماعیل معزی.

الجوامع الفقهیّه (مراسم سلّار دیلمی)، انتشارات جهان.

- جواهر الکلام، محمد حسن نجفی.
- رسالة نوین، امام خمینی، نگارش عبدالکریم بی آزار شیرازی، چاپ چهاردهم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، اسوه.
- شرائع الاسلام، محقق حلی، تهران، مکتبه علمیه، ۱۳۷۷ ه. ق.
- شرح لمعه، شهید ثانی، تهران، ۱۳۰۸ ه. ق.
- صحیفه نور، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- صالح اللغة، جوهری.
- العروة الوثقی، سید کاظم یزدی، قم، اسماعیلیان.
- فرائد الاصول (رسائل)، مرتضی انصاری، چاپ سنگی.
- فقه سیاسی، ابوالفضل شکوری، ۱۳۶۱.
- فرهنگ معارف اسلامی، سید جعفر سجادی.
- الفقه المأثور، علی مشکینی، قم، الهادی.
- القاموس المحيط، فیروز آبادی.
- مبادی فقه و اصول، علیرضا فیض، تهران، چاپ چهارم، دانشگاه تهران.
- مسالك الافهام فی شرح شرائع الاسلام، زین الدین بن علی العاملی (شهید ثانی)، چاپ سنگی.
- مصطلحات الفقه، علی مشکینی، قم، الهادی.
- مناسک حج، امام خمینی، مشعر، ۱۳۷۲.
- المنجد، لوئیس معلوف، قم، اسماعیلیان.
- معالم الدین فی الاصول، شیخ حسن بن زین الدین بن علی العاملی، تهران، اسلامیه.
- موسوعة الفقه الاسلامی، وزارت اوقاف مصر، قاهره، ۱۴۱۰ ه. ق.
- مبادی فقه و اصول، علیرضا فیض، چاپ چهارم، تهران، دانشگاه تهران.
- مفردات الفاظ القرآن، راغب اصفهانی.
- مجمع البحرین، فخر الدین طریحی.
- معجم الفروق اللغویه، ابن هلال عسکری، تنظیم بیت الله بیات، قم، انتشارات اسلامی.
- معجم مقاییس اللغة، ابن فارس.
- نضد القواعد الفقهیه، شهید اول، تنظیم فاضل مقداد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی.
- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، قم، آل البيت، ۱۴۱۱ ه. ق.
- ولايت فقيه، امام خمینی (ره)، قم، آزادی.